

فصل اول

حاکمیت فرهنگ مردسالار در جامعه

زنان و مردان از همان زمانی که خرد ورز شدند و به روی دو پا قرار گرفته و برای مجادله با بلاها و آفاتی که تهدیدشان می کرد مشترکاً در کنار هم قرار گرفتند زن بنابر این که خالق هم نوع انسان بود از جایگاه بسیار مقدس برخوردار گشت. در آن زمان انسان ها هنوز نمی دانستند که این هم نوع از مقاربت هر دو تولید می گردد ولی به زن من حیث موجود قابل احترام دیده می شد چون هم نوع دیگری را از دامان خویش برای دفاع متداوم در برابر بلاها و آفات به صف مدافعین می افزود. در جوامع اولیه همچنان این زنان بودند که در توزیع مواد غذایی نقش تعیین کننده را ایفا می کردند و به همین ترتیب روز تا روز نقشش برتر و پر اهمیت تر می گردید.

انسان ها در این زمان بیشتر از غذاهای آماده در طبیعت چون گیاه ها و میوه جات امرار حیات می کردند و فهم عمومی مردم در آن زمان این بود که هم زمین سبزه و گیاه می رویند و هم مادر فرزند و هستی می رویند که هر دو رویاننده هستی اند و مقدس. از همین جا زمین یا محل سکونت و مادر هر دو حیثیت ممتاز و جایگاه ویژه و تقدسی پیدا کردند که در بسیاری از زبان های مروج دنیا تا همین اکنون زمین نشانه زنانه داشته و مقدس شمرده شده و سرتعظیم با آن فرود می آورند و مادر و زمین اولین

پرستش شونده بود که بشر آن را مورد پرستش قرار داد و همین مادر بود که بشر نصب العین خویش را از آن طریق می جست امروز علم بیولوژی هم ثابت کرد که نصب تنها از راه مادر می تواند جستجو و پیگیری شود. در فرهنگ آریانای کبیر اناهیته همان نماد زن قابل پرستش است که در سکه های تاریخی باز مانده آن زمان اناهیته زنی در هاله ای از نور آفتاب بر سر و اطرافش مُنقش گردیده و می نمایاند. که نمایانگر بی گمان دوران مادرسالاری و یا دوران پرستش زن من حیث موجود مقدس رویاننده در محدوده کشور ما می باشد.

جامعه طبیعی نخستین تجربه اجتماعی شدن انسان ها زیر اداره و رهبری زن و مادر می باشد که تشکیلات بسیار بزرگی را در مکان های وسیع به شکل طبیعی اداره می کرد. این تشکیلات جامعه طبیعی با پرورش و اهلی کردن حیوانات و جمع آوری گیاهان و محصولات گیاهی به نحوه مهاجرت های کتلوی و کوچ نشینی انکشاف می کرد. در جامعه طبیعی یا نظام مادر- زن سالاری انسان ها به صورت گروه ها یا طایفه ها که خود را از یک مادر واحد می شمردند زندگی اجتماعی را به تجربه گرفتند.

در این مرحله تاریخ انکشاف اجتماعی انسان ها زنان هم از لحاظ تولید مثل و کثرت نیروی کار و هم از لحاظ تأمین معیشت و ساخت و ساز پناه گاه ها از حوادث طبیعی، اهلی ساختن حیوانات به منظور تولید مواد غذایی و تهیه لباس، کشف آلات و ابزار تولید، کشف دانه ها و گیاه های که باز تولید آن مشکل بزرگ کمبود غذا را در این تشکیلات مرفوع می ساخت و جذب و تنظیم کودکان، جوانان و مردان برای استحکام هر چه بیشتر اداره این تشکیلات از اهمیت بسیار بزرگ برخوردار بودند، همچنان مردان یا به صورت اشتراکی یک جا با زنان و در بسا موارد فراوان

به صورت گروه‌های مردانه به صید ماهی و شکار حیوانات می‌پرداختند و خود را فرزند وفادار مادر بزرگ گروه خویش دانسته و الهه مادر را پرستش می‌کردند. در روند تکامل این تشکیلات طبیعی و مشکلات و موانع در سر راه اداره گروه‌ها زنان در می‌یابند که عده از مردان و پیر مردان مانع اداره گروه می‌باشند و مشکلاتی را برای گروه‌ها خلق می‌کنند بناً این مردان و پیر مردان را از گروه‌ها خارج کرده و در بیرون محدوده جغرافیایی گروه‌ها جاگزین می‌گردانند. در مراحل نخستین جامعه مادر سالار یا مادر شاهی تضادها میان مردان اخراج شده از گروه‌ها و سیستم چندان مشهود نبوده ولی با گسترش و انکشاف تشکیلات گروه‌ها بر کمیت گروه‌های مردان اخراج شده نیز افزایش قابل ملاحظه نمودار می‌گردد و در داخل تشکیلات نیز حسادت‌ها و ناراحتی‌های مردان از سیستم افزایش میابد با آن که در این سیستم اداره ثروت که عبارت از مواد غذایی مصرفی بود به شکل مساویانه و طبیعی میان اعضای طایفه‌ها و گروه‌ها تقسیم می‌گردید و رفع غرایز جنسی زنان و مردان هم اشتراکی بود که فرزندان حاصل از این رفع غرایز جنسی هم تنها مادران شان را می‌شناختند و پیرو آن بودند، بر علاوه کدام ثروتی وجود نداشت که در تقسیم و تصاحب آن نزاع در بگیرد اما داشته‌های تاریخی بحث از نارضایتی مردان از نظام مادر سالار از همان مراحل نخستین مشهود بود.

پیر مردان و مردان ترد شده از گروه‌ها به تدریج با گسترش و توسعه مهارت‌های شکار حیوانات و استفاده از زور و توانایی فیزیکی به این آگاهی رسیدند که با استفاده از زور و فن نظامی می‌توان حاکمیت خویش را نه تنها در مناطق صید ماهی و شکارگاه‌ها تأمین کرد بلکه در برابر سیستم اهلی کردن حیوانات زن، نظام مادر سالار و شیوه‌های کوچ

نشینی هم می‌توان قد علم کرده و به وسیله مهارت در نیروی شکار، تجربه پیرمردان و حيله و نیرنگ فراوان دیگر اساسات سقوط نظام مادر سالار را پی ریزی کرد. این مردان به همکاری پیر مردان و جوانان که فریفته ایدیالوژی زور و قدرت گردیدند حاکمیت‌های جدیدی را تأسیس کرده و به تدریج حاکمیت خویش را در میان گروه‌ها ارتقا و گسترش دادند.

عنصر دیگری که به مرور زمان مسبب تقویت حاکمیت مرد سالار شد و جامعه طبیعی مادر سالار را تضعیف کرد حملات طایفه‌ها و گروه‌های خارجی بود که مستلزم دفاع در برابر تجاوز خارجی و ایجاد تشکلات جنگی از میان مردان با مهارت جنگی بود، که همین جنگ و کشتن و استفاده از ابزار نظامی و کشف ابزارهای جدید برای دفاع و مقابله از جمله تکانه‌های بود برای تقویت قدرت مردان در آن جوامع اولیه طبیعی مادر سالار.

گرچه در مراحل نخستین همه اقدامات تشکیلات دفاعی و شکار حیوانات زیر تسلط رهبران گروه یا مادران که بیشترین تلاش‌شان را برای جمع‌آوری محصولات و گیاه‌های بیشتر، اهلی کردن بیشتر حیوانات و تقسیم عادلانه آن به همه گروه صورت می‌گرفت یعنی تأمین اقتدار مختلط در جامعه، اما حسادت مرد، تقویت و ارتقا مقام مردان سلحشور در بین گروه‌ها که در جریان جنگ‌ها و دفاع از خود مهارت‌های خاص تبارز می‌دادند به صورت فردی حاکمیت‌ها برقرار می‌گردید و به صورت تدریجی به حاکمیت جامعه مرد سالار می‌انجامد و آهسته آهسته در جریان انکشاف بیشتر جامعه بشری به سوی حاکمیت‌های مقتدر دولتی پا به عرصه وجود می‌گذارد و حاکمیت‌های مادر سالار و طبیعی از جامعه بشری رخت می‌بندد. آنچه بسیار مایه تاسف و تالم است نخستین قربانیان

حاکمیت‌های مرد سالار زن بود که مادرش نیز می‌باشد و در این حاکمیت هر چه در توان داشتند در سرکوب زن و تمام ارزش‌ها و خصوصیات بارز و نیرومند اجتماعی این موجودات مقدس که اساس اجتماعی شدن و انسان شدن را به‌فرزندان شان آموخت و برای تمام بشریت بنیان گذاشت، از آن استفاده کردند، یعنی در برابر یک انقلاب بزرگ انسانیت و انسان شدن ضد انقلاب قد علم کرد و آن سیستم زیست با همی را به‌جنگ و سیطره جویی کشاند.

به‌مطالعه تاریخ در دوره سومریان شرط اولیه استحکام پایه‌های قدرت خویش ایجاد انزجار علیه زنان را و به‌انزوا کشیدن زن را در جامعه و به‌قدرت رسانیدن مرد را به‌معنی واقعی کلمه در سرتاسر قلمرو جامعه قرار داد. به‌این ترتیب زن موقعیت الهه‌گی خویش را از دست داده و همه زنان به‌صورت رسمی در فاحشه‌خانه‌های سومریان به‌نام (مسقطین) جا به‌جا گردیدند. مؤرخین این مرحله را اولین مرحله شکست زن و پیروزی استبداد مرد ثبت کرده‌اند. به‌این ترتیب مردان در تاریخ جامعه بشری تسجیل کردند که تنها با از بین بردن عدالت، برابری و مساوات در جامعه است که سلطه‌گری و اقتدارگرایی را می‌توان نهادینه ساخت.

مردان این فهم را در جامعه نهادینه کردند که به‌هر مقیاسی که به‌فکر و جسم زن مسلط باشند به‌همان اندازه قدرتمند می‌باشند و این امر به‌یک فورمول الزامی اجتماعی و سیاسی برای احراز قدرت در جامعه بشری پس از شکست زنان تبدیل گشت که امروز در جوامع بشری مخصوصاً در کشور به‌یک امر معمولی تبدیل شده‌است. گرچه این انکشافات و گذار جوامع طبیعی مادر سالار و زن سالار به‌جامعه مردسالار هم به‌سادگی اتفاق نه‌افتاده است و مستلزم بینش وسیع تاریخی و جامعه‌شناسانه می‌باشد

که توضیح مفصل آن از این بحث خارج است.

سخن کوتاه می‌توان به پیشاهنگی زن در اجتماعی شدن جامعه انسانی بدون تردید بی‌گمان صحه گذاشت. با مروری بر پیشینه رابطه سیاست با جامعه به‌خوبی مشاهده می‌توان کرد که زن خالق پدیده سیاست در اجتماع و اجتماعی شدن انسان‌ها است که هم در عرصه اخلاق یا وجدان جامعه و هم در عرصه سیاست یا خرد جامعه این زن بوده‌است که تهداب آن‌ها را در جوامع ابتدایی گروه‌های انسانی گذاشته است. که براساس همان قوانین تهداب گذاشته زن انسان‌ها توانستند در گروه‌های انسانی نحوه تأثیر پذیری بر یکدیگر را با وصف نگرش بسیار ابتدایی مگر مؤثر برپایه اخلاق اجتماعی معین و مشخص گردانند و همان کمون‌های انسانی توانستند بر معیار همین قوانین اشکال مؤثر زندگی اجتماعی یا مشترک و سیستم اداره و مدیریت خویش را و تأمین کنند. در این سیستم که زن موجد آن بود و کمون‌ها بر شیوه آزادی، برابری، عدالت و صیانت از ارزش‌های معنوی جامعه نظم را برجامعه برقرار داشته بودند. در این سیستم سیاست پدیده‌ای به غیر از قدرت بوده‌است. از همین جا به این نتیجه می‌رسیم که در سیستم ایجاد کرده‌ای زن برای اداره و تأمین نظم جامعه سیاست هیچ رابطه با قدرت، زورگویی، چپاول، تظلم، بی‌عدالتی، بهره‌کشی انسان از انسان و نابرابری نداشت و این مردان بودند که با سرکوب خونین زنان این نیم پیکر جامعه اولین نشانه‌های قدرت را با سیاست یا خرد اداره جامعه تلفیق کرده و از راه زور و قدرت سیطره‌اش را بر جامعه مستولی گشتاند و اخلاق را از اداره جامعه بشر کاملاً به‌دور ساخت و دیگر در مبحث سیاست اخلاق نمی‌گنجید. مردان بیشتر به‌شکل زورگویی، جنگ‌های خونین، ظلم بی‌پایان و عوام‌فریبی سیطره‌اش را بر

جامعه حاکم گردانید. که بر اساس همین سیاست‌های غیر اخلاقی مردان تا همین اکنون دولتی را بسیار مؤفق می‌پندارند که بتواند بیشترین افراد جامعه را بفریبد. و بر پایه همین سیاست زن را که نیم پیکر عدالت خواه جامعه بود نه تنها از اداره جامعه به دور ساخت بلکه چنان به مصیبت جانگاہ مواجه‌اش ساخت تا در طول اعصار وسیله باشد محکم در دست مرد و بر وفق مرادش آن را در راه امیال‌اش بهره برداری سؤ کند.

طوری که در بالا نگاه گذرا به تاریخ انکشاف جامعه بشری انداختیم دیده شد که چگونه حاکمیت مردسالار در جوامع بشری بنیان گذاشته شد. این حاکمیت جدید همه سعی و تلاش مضاعف خویش را در سرکوب زن و زدودن همه آنچه که در اجتماع رنگ و بویی از حاکمیت زن داشت به خرچ داده و در جریان سیر تاریخ زن را چون ما یملک خویش در گرو گرفته و چون برده از آن کار می‌کشید و حاکمیت جدید سعی فراوان بخرچ داد تا فرهنگ مردسالار را در جامعه چنان نهادینه کند که دیگر باور عمومی بر آن استوار بوده و خود زن را به چنان موقعیتی رساند که نسبت به توانمندی خویش منحیث انسان کامل الحقوق متردد و بی باور شده و به شخصیت منفعل مبدل گردد.

در بسیاری از این فرهنگ‌های مردسالار دختران نوزاد و زنان را زنده به گور می‌کردند، زنان را بعد فوت شوهر با جسد شوهر یکجا نابود می‌کردند، مادران که بیش از یکبار دختر بدنیا می‌آوردند مباح‌الدم بودند و هزاران ناروای دیگر که حاکمیت جدید برای پیشبرد این مامول خویش از همه امکانات، ذرایع و شیوه استفاده اعظمی می‌کرد، قوانین و باورهای دینی و مذهبی را سراسر در خدمت خویش قرار داده و از طریق آن زن را به حیث موجود درجه دوم، پست و در بسا حالات حتی موجود نجس و

سمبول شر به باور عمومی جامعه تدریق کرد. در بسیاری از جوامع بشری حتی در زیانشناسی نیز مرد را به عنوان آدم- مذکر- مردم- بشر بکار برده و از زن به صورت فرع در دستور زبان های این جوامع استفاده کرده و تمام ریشه های کلمات را عمداً مردانه یا مذکر تعیین کرده اند که با اضافاتی در آن آن را می توان زنانه یا مؤنث ساخت.

در جریان گسترش جامعه مرد سالار و نهادینه ساختن فرهنگ مرد سالاری حتی عادت ماهوار یا دوران حیض زنان را که یک پدیده کاملاً طبیعی است و نشانه ایست که باروری زن را برای تداوم نسل بشر یعنی توالد نشان می دهد. این پدیده طبیعی در عده از زنان گاهی با درد و ناتوانی ها هم همراه می باشد، بهانه یی ساختند برای ضعیف پنداشتن زن ها (لااقل یک هفته در ماه) و کم کم ترد شدن شان. تقریباً در میان تمام ادیان کتاب دار و بی کتاب، آسمانی و زمینی زیر فشار فرهنگ مرد سالار جوامع با سؤاستفاده از بهانه دوران قاعده گی زنان را چون موجود نجس و نحس معرفی کرده و او را از جامعه و میان مردم متروک دانسته اند. چنانچه در الحاقیه اوستا بخش و ندیداد (وی دیو داد) که به کتاب قوانین زردشت مشهور است و شامل احکام فقهی زردشت در باره مسائل حفظ الصحه، اوامر و نواهی می باشد در باره دوران حیض زنان چنین می خوانیم: «هرگاه زن در خانه مزد پرست، نشان حیض ببیند، باید یک معبر در خانه که از گیاه و درخت خالی باشد، انتخاب نماید و زمین آن را سنگ ریزه نرم یا ریگ بپاشد و آن را از نصف، از سه یک، از چهار یک یا از پنج یک خانه جدا سازند.

والا ممکن است دید زن به آتش بیافتد. بناً باید از آتش سی گام، از آب سی گام، از شاخه (شاخه های تازه بریده درخت) سی گام و از مرد

پارسی باید سی گام فاصله داشته باشد. مردی که برای این زن غذا و خوراک به همراه آورد، باید سه گام از او فاصله بگیرد و دو قطعه نان خشک و یک مقدار آبجو به اندازه‌های که زن ضعیف نشود به او ببرند. هرگاه کودکی او را لمس کند، باید دست‌های او را شست و شو دهند. هرگاه او بیش از نه روز حیض ادامه پیدا کند، سه سوراخ در زمین بکنند و زن را در دو سوراخ اول با ادرار گاو و در سوراخ سوم با آب بشویند.»

در دین یهودیت زن در دوران حیض مدت هفت شبانه روز ناپاک محسوب می‌گردد و هر شخص و یا شئی که با این زن تماس پیدا کند آلوده و ناپاک می‌گردد. هم اکنون باور یهودیان این است که حضرت موسی زنان را در دوران حیض از نزدیک شدن به دریا، چاه‌های آب، آشپزخانه مزارع، باغات، رمل‌های حیوانات و سایر اشیاء بر حذر می‌داشت. چنانچه در بخش چهارم (میشنا) یا میشنه کتاب احکام مذهبی یهودیان که به نام الحاقیه تورات مسمی است در چندین جا از مکان ناپاکان یاد آوری شده است. به احتمال زیاد این همان مکان‌های است که زنان دوران قاعدگی خویش را سپری می‌کنند.

در دین مسیحیت هم زنان که دوران حیض را سپری و هم زنان بعد از زایمان هر دو نجس شناخته شده که برای پاک شدن همچو زنان باید مراسم آشتی دهی با کلیسا را سپری کرده و دو باره به مراسم عبادت‌های معمول باز گردند. در سایر ادیان به شمول اسلام همچو روایات غیر انسانی در قبال زنان شامل و ترویج گردیده است که هر کدام به نحوی بیانگر ظلمت بی‌پایان فرهنگ مردسالار علیه زنان می‌باشد، حالانکه در حقیقت «قاعدگی» اولین نشانه سلامت جسمی یک دختر و زن است که زمینه باروری و تداوم نسل بشر را مهیا می‌کند و هرگز جای برای شرمساری

ندارد.

جریان تحکیم حاکمیت مرد در جوامع بشری با این سابقه بلند تاریخی از کوره راه‌های بسیار طولانی تاریخ بشریت در روی زمین گذشته و با یک ریشه بسیار عمیق و ضخیم از اسطوره‌ها، باورهای دینی و مذهبی و فرهنگ‌های بومی و قبیله‌ای به‌همین ترتیب انکشاف یافته و روز تا روز زن چون متاع اقتصادی، کنیز، خدمه، وسیله برای خوش گذرانی، عیش و عشرت، زاد و ولد و نگهداری طفل، تهیه غذا و امور منزل جایگاه نابرابر در جامعه پیدا کرده و در اکناف جهان در همه فرهنگ‌ها در هر دوره از فورماسیون‌های اجتماعی-اقتصادی باور عمومی همین بوده که زن موجود ناتوان است و از عهده کار که مرد انجام می‌دهد برآمده نمی‌تواند.

در تقسیم کار اجتماعی-اقتصادی در بهترین حالت به‌صورت طبعی امور منزل و نگهداری از فرزند را به‌زنان واگذار کردند. چنانچه در سیستم‌های اروپای آزاد امروز و در سیستم دیموکراسی امروزه امریکا هم با وصف تصویب و تسجیل قوانین برابری حقوق زن و مرد هنوز فرهنگ مرد سالار در این جوامع مسلط می‌باشد. با آن‌که در این کشورها زنان توانسته‌اند صرف نظر از کمبودی‌ها و کاستی‌ها به آزادی‌های نسبی دست یابند و از حقوق چون حق تحصیل، حق انتخاب همسر، حق رای، حق کار، حق انتخاب شدن و انتخاب کردن برخوردار هستند اما با وصف این همه قوانین و اعطای حقوق بر طبق قانون چون هنوز هم این فرهنگ در تار و پود جوامع نهادینه نه شده است بسیاری از حق تلفی‌ها در برابر زن در همین کشورها نیز وجود دارد. به‌طور مثال دستمزد یا معاش یک کارمند مرد در یک شغل اداری و یا تخنیک‌ی بالاتر از مزد یک زن در عین شغل می‌باشد، زنان که به‌مشکلات شدید اقتصادی و معیشتی مواجه

اند در همین کشورها اولاً چون برده جنسی خرید و فروش کرده و از کشوری به کشوری منتقل می‌گردانند و آخر الامر در بازارهای تن فروشی و دکان‌های سکس مورد بهره برداری جنسی قرار می‌گیرند. این تجارت میلیاردها دالر سالانه عاید به جیب دلالان این مارکیت سکس و موسسات مالیاتی کشورهای اروپایی می‌ریزد. آیا این خود تهدید بزرگ به کرامت انسانی و شخصیت زنان نیست؟ از لابلای نشرات و اخبار کشورهای غربی به ارقام تکان دهنده در باره جنایات بشری علیه زنان برخوردیم. سالانه ده‌ها هزار دختران جوان شروع از زیر پانزده سال تا ۲۵ ساله فیلیپینی، بنگله دیشی، هندی، پاکستانی و کشورهای اروپای شرقی بوسیله دلالان امریکایی، اروپایی و جاپانی خرید و فروش می‌شوند و برای مارکیت‌های سکس به کشورهای مختلف قاچاق می‌گردند.

مسئله کمرنگ شدن و فروپاشی خانواده مشکل دیگر است که در راستای آزادی زن‌ها دامنگیر جوامع بشری شده است. با شیوع اندیویدالیزم که سیستم سرمایه‌داری برای جوامع زیر نفوذش احمال و پیشکش کرده است کانون سنتی و یا بهتر است بگوییم سیستم انکشاف جامعه بشری که تهداب آن روی خانواده استوار بود را بر هم ریخت و با ایجاد سیستم‌های مراقبتی و پرورشی دولتی و نیمه دولتی که همه اتباع جامعه را در بست در اختیار صاحبان اصلی یا سرمایه داران قرار می‌دهد در عوض کانون خانواده‌ها بر هم خورده دیگر خانواده مفهوم اصلی خویش را از دست داده است. که بار طاقت فرسای همه سیستم‌ها را بازهم زن بدوش می‌کشد. امروزه حدود سی تا پنجاه درصد اطفال نوزاد تا سنین سیزده سال تنها به وسیله مادر و بدون سایه و حمایت پدر بزرگ شده که اثرات نامطلوبی را بر روحیه مادر و فرزند به جا می‌گذارد. با این

مختصر خواستم توجه خوانندگان را به این امر معطوف گردانم که آنچه در راه آزادی، برابری و عدالت اجتماعی در تأمین حقوق برابر زنان از اهمیت فراوان برخوردار است نهادهی ساختن این فرهنگ در تمام اکناف جامعه بشری و باورمندی خود زنان به توانمندی و موقعیت کامل انسانی‌شان می‌باشد که این مسئله نه تنها به فهم و باور عموم مردم تبدیل شده بلکه زنان خود به همین باور رسیده اند که ما نمی‌توانیم که همین موضوع یعنی باورمندی زن به ناتوانی‌اش به نهادهی شدن و پیچیدگی بیش از حد چالش مسایل زنان در جوامع بشری می‌افزاید که در بخش جداگانه به منفعل بودن زن به آن می‌پردازم.

از بیان این توضیح تاریخی به این نتیجه می‌رسیم که فرهنگ مرد سالاری عبارت از آن خصوصیات فطری، درک اجتماعی و باور عمومی یک جامعه است که مرد را در مناسبات اجتماعی، در میان مردم، خانواده و قواعد و قوانین جاری حق و یا حقوق بیشتر نسبت به زنان داده و در ساختار سیاسی- اجتماعی و اقتصادی حاکمیت مرد را بر زن تحمیل می‌کند.

در کشور همان طوری که در بالا تذکر دادم دوران طلایی عدالت گستر زن من حیث الهه زندگی با نمود اناهی‌ها که سکه های آن تا کنون موجود است هزاران سال ادامه یافت تا این که مردم ما بعد از دانه چینی و جمع آوری میوه جات به شکار پرداختند و همین شکار باعث تنومندی مرد گردیده و آهسته، آهسته هسته های فرهنگ شهر نشینی گذاشته شد و مردان کشور ما از فرصت های کودک پروری زن که او را مؤقتاً زمینگیر می کرد بهره جسته و با افزایش شکار مازاد و کشت زمین که اکنون در فرهنگ جدید مالکیت بر زمین دارد و تولید ما زادغله احساس مالکیت

در مرد نیز پدیدار گردید.

گرچه پرستش زن از این دوره به بعد در کشور ما کماکان به تحلیل رفت اما یک رابطه محبت آمیز عادلانه و تساوی حقوق میان زنان و مردان کشور ما در جاهای بیشتر و در جاهای کمتر تا حمله و هجوم عرب‌ها یعنی قرن هفتم میلادی پایدار بود. زندگی کوچی‌ها به نحوی بنابر متوطن نبودن شان در یک محل ثابت تا حدودی کماکان به حالت زندگی طبیعی مانده و آثار کار مشترک زن و مرد آزادی زنان در تمام امور مربوط شان را می‌توان دید. زنان و مردان کوچی یکسان از خویش دفاع می‌کنند، همین مسئله هم باعث گردیده که همیشه از تجاوز اجنبی در امان باشند.

از دوران هجوم اعراب دیگر زن کشور ما روی خوبی را ندید و پیوسته از همه امور زندگی به حاشیه رانده شد و همانطوری که عرب‌ها به زن نگاه می‌کردند زن جامعه ما را نیز کنیز و برده و جنس خرید شده متعلق به مرد تبدیل کردند. با هجوم اعراب و زیر هدایات تقلبی از دین اسلام در سرزمین ما با آن که دین اسلام در بسیاری حالات نقش و هویت برابر زن را به حیث انسان کامل الحقوق با مرد تسجیل می‌کرد اما بنابر هجوم فرهنگ بسیار شدید مرد سالار و زن ستیز عرب که با دین اسلام به وسیله لشکریان عرب به زور سر نیزه یکجا به کشور ما مسلط گشت و این اعراب فاتح همه مردمان بومی را چون غلامان خویش می‌پنداشتند و اصطلاح افراطی عالی و موالی را مطرح کردند که تمام فاتحین عرب به نام عالی و مردمان بومی را موالی یا برده، کنیز و غلام معمول ساختند.

در این میان زنان را به نام قشر پست که جز از خدمتگذاری شخصی دگر هیچ نقشی در جامعه برایش روایت نشده بود در جایگاه بسیار نابرابر

جامعه ما قلمداد شد و قرار گرفت. متولیان دینی یا غلام بچه گان عرب که بیشتر از مناسک دینی در روایت فرهنگ عربی دست طولا داشته و به کمک اقتصادی و نظامی اعراب توانستند این فرهنگ اعراب را که پایه و اساس آن را مردسالاری خشن و غیر انسانی و زن ستیز تشکیل می داد در کشور ما نهادینه سازند. بعد از نهادینه شدن دین جدید زیر سیطره اعراب، ملاها و مولویان که اکثراً مزد بگیران و درس خواندگان مدارس همان اعراب بودند که در این مدارس بیشتر از مفاهیم حقیقی و انسان دوستانه قرآن این کتاب مقدس بزرگ، فرهنگ و خصوصیات اجتماعی جامعه اعراب زیر نام احادیث و روایات پیغمبر و سایر خلفا و پیشوایان اسلام که در آن جهالت، عقب گرد به جامعه بدوی، جلوگیری از پیشرفت، زن ستیزی و مخالفت شدید و خونبار با همه ارزش های جامعه انسانی را فرا گرفته و آن را زیر پوشش نام دین و مذهب به مردم ما تلفیق و تذریق کردند و در این راه تا آنجا پیش رفتند که خود زنان را به حیث مانع بزرگ در راه رهایی زن از زیر یوغ اسارت مرد و رسیدن به حق برابر انسانی اش با مرد تبدیل کنند.

امروز در کشور ما بر علاوه سایر عوامل و فکتورها مانع بزرگ و عامل عمده در برابر فرهنگ مرد سالار زنان می باشند. این زنان اند که از یک طرف دختران شان را با روحیه اطاعت، فرمان پذیری و رعایت رسم و رسوم در برابر همه انواع تظلم مجبور می سازد همچنان پسران شان را با همان فرهنگ مردانه، حاکمیت بالای زن و زن ستیزی تربیت و پرورش می دهد. در نظام مرد سالار تمام استعداد های فطری و توانایی های فردی زنان کاملاً نادیده گرفته می شود و تمامی قوانین و آموزه های موجود در جامعه سلطه مرد را تحکیم کرده و ستم اجتماعی بر زن را به صورت

پیوسته باز تولید می‌کند که مردان دانسته و یا ندانسته از این وضعیت به گونه‌های مختلف سؤاستفاده می‌کنند. به قول پیری بوردیو Pierre Bourdieu جامعه شناس فرانسوی «خانواده در حفظ و تداوم نظم اجتماعی، در باز تولید فرهنگی نقش مهمی را بازی می‌کند. نه فقط باز تولید زیست‌شناختی بلکه بازتولید اجتماعی یعنی در باز تولید ساختار اجتماعی و روابط اجتماعی» یعنی همین مادران دختران شان را دیکته می‌کنند که مطیع و فرمانبردار مرد باشد، مادر شوهران عروسان شان را به همان عادت‌ها و به قول ملاها فرایض دینی الزامی و اجباری می‌سازند که جامعه همچنان بدون تغییر ادامه پیدا کند و هیچ قانونی نتواند آن را دگرگون سازد.

در گوشه و کنار کشور ما هر از گاهی زنان به این باور بودند و می‌باشند که تبعیض‌ها، ستم‌ها و محدودیت‌های خانواده‌های پدرسالار با ازدواج پایان می‌ابد به همین رو زنان حتی در سنین بسیار پائین عطش فراوان به ازدواج داشته و بدون هیچ گونه تفکر عقلانی تن به این ازدواج می‌دهند اما بی خبر از آن که ایشان از دنیای خشونت پدر و برادر سالار به دنیای مردسالار یا شوهر سالار گام نهاده و با رسمیت عرفی و شرعی وثیقه نکاح به سلب تمام آزادی‌ها و حقوق انسانی خویش مهر تأیید گذاشته و حال به برده زر خرید مبدل گشته است. گرچه پدر سالاری و مرد سالاری رخ‌های همگون یک ساختار یا نظام مرد سالار جامعه ما را نمایش می‌دهد اما عواطف و احساسات انسانی موقتاً روپوشی بروی آن می‌باشد.

همچنان در جامعه مردسالار ما با آن که در مراحل از تاریخ معاصر اصولنامه‌ها و قوانینی برای اعطای حق و حقوقی به قشر زن جامعه ما مطرح

گردیده است اما این قوانین بسیار به ندرت و کمتر اجرايوي بوده‌اند زیرا در بسا حالات اراکین دولتی و مراجع عدلی و قضایی به آزادی زن باور نه‌داشته و موجودیت و نفوذ گروه‌های محافظه کار، مردمان مفسد و با اندیشه‌های زن ستیزی با استفاده از حربه مذهب یعنی دین اسلام در اهرم و قاعده ارگان‌های عدلی، قضایی، امنیتی و ساختار و نهادهای مجری قانون یکی دیگر از عوامل عدم اجرای قوانین حمایت از زنان می‌باشد که کارایی دولت و نهادهای قضایی برای تحقق و پیشبرد عدالت اجتماعی بر پایه قوانین دیموکراتیک را مانع می‌گردند. در همچو سیستم‌های فاسد که گروه‌های محافظه کار دینی و زن ستیز در نهادهای پولیس، محاکم، خائنوالی، موسسات حمایت زنان و ادارات کاریابی باعث می‌گردد تا هرنوع ظلم، شکنجه، حق تلفی در برابر زنان، انواع خشونت علیه زنان و سایر نمودهایی از نابرابری‌های جنسیتی از انظار قانون بدور مانده بی جواب و بی بازخواست قانونی روی آن پرده ضخیمی از محافظه کاری هموار گردد.

برعلاوه موجودیت اکثریت محافظه کار زن ستیز در میان مردم یعنی فرهنگ و سنت مرد سالار بر علاوه دولت با عناصر محافظه کار زن ستیز و عدم حمایت قانونی از زنان باعث گردیده که زنان نه تنها از حقوقی برخوردار نباشند بلکه هیچ نوع آگاهی از حقوق خویش را نیز نداشته باشند و در این سیستم بسیاری از زنان مخصوصاً زنان باشندگان قرائ و قصبات دور دست از حداقل و ابتدایی ترین تسهیلات زندگی نیز آگاهی ندارند چه رسد به تساوی حقوق با مردان و بنابر خصوصیت سیسم مرد سالار زن حق به چالش کشیدن هیچ رویه و برخورد جامعه مردسالار را ندارند. تدویر محاکم صحرائی، سنگسار زن در ملا عام، قتل‌های زنان زیر

نام قتل‌های ناموسی و شهادت فرخنده در پایتخت همه و همه نمونه‌های بارز حاکمیت خشن این فرهنگ در کشور ما می‌باشد.

در این جا اشاره مختصر دارم به فرامین و مقرراتی که در زمان شاه امان‌الله خان در باره زنان صادر گردید و به آزادی‌های محدودی که برای زنان و دختران کشور ما در شهرها در مقطع نهایت کوتاه در سال‌های ۶۰ و ۷۰ قرن بیستم در نظر گرفته شده بود. نمایانگر ایجاد فرهنگ پذیرش آزادی‌های محدود برای زنان در جامعه دیده می‌شد که در وجود چند باب مکاتب متوسط دخترانه در شهرها، شمولیت دختران در رشته‌های مختلف مؤسسات تحصیلات عالی کشور و اشتغال زنان در فابریکات و مؤسسات اداری کشور که قشر مذهبی و محافظه کاران سنتی هیچگاهی به آن سر توافق نه داشت و با تمام قوا سعی بر آن داشتند تا جلو این امر را به شیوه‌های مختلف سد کردند اما کاری بود درخور ستایش که با به قدرت رسیدن نیروهای مذهبی تنظیم‌های هفت گانه همه این روزنه‌های امید برای آزادی زن افغان زیر ابرهای تیره زن ستیزی و فرهنگ خشن مرد سالاری ناپدید گردید و زنان افغان به سیاه چال بدبختی افتیدند.

اما همانطوری که در بالا اشاره شد در کشور ما بیسوادی، نا آگاهی زن از تأثیر، نقش و مشارکت اش در جامعه، عدم اعتماد به نفس و بی باوری از توانمندی خویش در میان زنان خود مانع بزرگی در راه آزادی زن و مشارکت اش در امور اجتماع، سیاست و اقتصاد و تحکیم حاکمیت مرد و نهادینه شدن روز تا روز فرهنگ مردسالاری نقش به سزایی را ایفا می‌کند. علی‌الرغم جرقه‌های از با سواد سازی، حمایت دولتی از حقوق زنان و اعاده حیثیت زن در زمان شاه امان‌الله و حکومت‌های جریان چپ دهه هشتاد هیچگاهی جنبش وسیعی افغانستان شمول زنان که توانایی چانه

زدن با حاکمیت را داشته باشد، حقوق هم قشران خویش را از حلقوم شیر درآورده بتواند و دستگاه دولت را زیر فشار مضاعف این نیم پارچه جامعه قرار داده و آن را و قوانین اش را به نفع زنان و در راستای حقوق زن سمت و سو بدهد نداشته ایم. این کمبود بزرگ است که در کشور ما کماکان فرهنگ مرد سالاری به عمر خویش ادامه می دهد.

رهایی زن از زیر سلطه نظام مرد سالار به نبوغ فکری، تشکل و سازماندهی زنان مرتبط می باشد. بدون رسیدن زنان به آگاهی، اعتماد به نفس، خود باوری و نبوغ فکری و ایجاد جنبش های سراسری زنان رهایی آنها امریست نا ممکن زیرا حاکمیت مرد سالار در طول درازنای تاریخ موجودیت خویش زن را بنابر این که قشر نا منسجم و سازمان نیافته و بی باور به خود بوده مورد تهاجم غیر انسانی قرار داده است. مردان بعد از پیروزی و تسلط شان بر جامعه طبیعی زن سالار تا توان داشتند زن را پراکنده ساخته و از تشکلات آن به هر وسیله ی جلوگیری به عمل آورده اند. کشتارها و زن سوزی های دسته جمعی صدها و هزارها زن در میان کمون ها، کشتارهای دسته جمع زنان در مراکز کلیساها به عنوان زنان بد کار و یا زنان متمرّد، زنده بگور کردن و قتل عام زنان در جوامع بادیه نشین های اعراب، قتل عام و حمله پلیس به کارگران معترض زن فابریکات نساجی در نیویارک و ده ها اعمال مشابه برای جلوگیری از سازمان یافتگی زن و ایجاد تشکلات زنانه در ادامه درازنای تاریخ صورت گرفته است می توان به طور نمونه از تهاجم ضد انسانی حاکمیت مرد سالار یادآوری کرد که به همین ترتیب زن را فاقد اراده ساخته و آزادی هایش را سلب کرده است.

برای برون رفت از این معضل بزرگ یعنی فرهنگ حاکمیت مردسالار که اساساً کلید حل کلیه مسایل مربوط به آزادی زن هم می‌باشد لازم است تا در گام نخست زنان از طریق باسواد شدن، آگاهی و خود آگاهی، رشد فکری، تقویت حس اعتماد به نفس خویش، باورمندی به قدرت همسانش با مرد به این باور برسد که او مانند مردان موجود همانند و حتی دارای ویژگی‌ها و خصوصیات برتر انسانی از لحاظ فیزیولوژیک داشته و در بسا امور انسانی بهتر از سایر هموعانش می‌تواند عمل کند. همچنان با ایجاد جنبش‌های سرتاسری زنان که در سطح کل کشور فراگیر باشد در تفاهم و همکاری نزدیک با جنبش‌های بین‌المللی زنان، تأسیس سازمان‌های دیموکراتیک زنانه در تمام عرصه‌های زندگی اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اداری و اقتصادی، تأمین روابط تنگاتنگ با سازمان ملل متحد و سازمان الحاقیه حقوق بشر آن فشار خویش را بالای دستگاه اداره دولت با در نظر داشت منافع ملی کشور برای اصلاح قوانین حاکم در کشور و تحقق قانون برای مشارکت متساوی زن با مردان در کلیه امور اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و اداره کشور وارد کند و خویشتن را در وضعیت پویاتری مشارکت اجتماعی، اقتصادی سیاسی و اداره دولت قرار دهد.

اساساً زنان نیروی پویای جامعه ما هستند، آن‌ها در آغاز زندگی جامعه بشری ثابت کردند که توانایی و پویایی اداره جامعه را دارند. اگر آن‌ها از خواب غفلت بیدار و از حالت منفعل به تحرک راستین در آیند و پیش‌آهنگی جامعه فارغ از ستم زن را خود عهده دار شوند آنگاه است که جامعه سیاسی- اخلاقی بر پایه دیموکراسی واقعی برابری تمام باشندگان سرزمین ما را رقم می‌زنند. آنگاه است که از شر تظلم سیاست‌های

مردسالار رهایی می‌یابند. برای این کار آن‌ها نیازمند یک پشتوانه وسیع
البنیاد همهٔ زنان کشور را که تنها به وسیله یک سازمان نیرومند زنان میسر و
ممکن است، می‌باشد. این سازمان با مبارزه بی‌امان و فراگیر می‌تواند
رویای برابری زنان جامعهٔ ما را به حقیقت تبدیل کند.

فصل دوم

موجودیت خشونت علیه زن در کلیه سطوح خانواده و اجتماع

همان طوری که در مبحث قبلی یعنی فرهنگ مردسالاری اشاره شد بعد از فروپاشی جوامع سنتی زن سالار و تحکیم حاکمیت مردسالاری در جهان اولین قربانی این حاکمیت زنان بود که مرد برای تحکیم سلطه خویش با همه اشکال، ذرایع و امکانات خویش زن را زیر سلطه خویش در آورده و خشونت بر آن موجود روا داشت.

بناً خشونت علیه زنان پدیده ایست جهانی که بعد از تحکیم سلطه مرد تقریباً در تمام اعصار تاریخ وجود داشته و تمام مناطق دنیا آن را تجربه کرده و تجربه می کنند، این پدیده همه فرهنگ ها را درنور دیده و در فورماسیون های مختلف اجتماعی-اقتصادی وجود داشته است. جامعه شناسان به این نظر اند که خشونت علیه زن و یا زن ستیزی یکی از قدیمی ترین نوع تبعیض در جامعه بشری محسوب می گردد که در تمام جهان بشریت وجود داشته است. در تمام جامعه بشری منهای جوامع طبیعی زنان و مردان حقوق برابر نداشته اند. در یونان باستان فرزند دختر را انحراف از فرزند صحیح تلقی می کردند ارسطو زنان را ایراد کامل طبیعت می نامید، اعراب دختران را زنده به گور می کردند، هندوها زنان را با شوهران شان یکجا زنده می سوزاندند، در بسیاری از فرهنگ ها و ادیان شوهر را خدای دوم تلقی می کنند، و قس علیهذا.

خشونت علیه زنان یکی از درد آورترین و مخوفترین آلام اجتماعی است که زنان کشور ما آنرا به شدید ترین نحوی آن تجربه می کنند. این خشونت از همان کودکی از طریق محرومیت از محبت و عطوفت دختران نوزاد و محروم ساختن از تعلیم و تحصیل آغاز می گردد و به صورت وادار کردن ظالمانه و جبری دختران خانواده ها به کارهای سنگین و شاقه امور منزل ادامه پیدا می کند، تا این که بدون میل خودش و به صورت اجبار در سنین بسیار کم و در بسا حالات دختر به فکر رهایی از تظلم و عذاب پدر و برادر سالاری به ازدواج وادار گشته و در آنجا نیز از کمترین حقوق انسانی برخوردار نمی باشد. علاوه بر سایر خشونت خشونت نازایی و یا دختر زایی را نیز متحمل می گردد که در نتیجه ورود زنان دوم و سوم را در خانواده سبب گشته و این موجود تحت ستم بنام زن سیاه بخت و بدبخت القاب منفور جدید را نیز کمایی می کند. خشونت علیه زنان که در ذات خود تهدید جدی برای صحت و سلامتی جسمی و روانی زنان می باشد، این تهدید نه تنها متوجه زنان که نیمی از جامعه را تشکیل می دهند می باشد بلکه این تهدید به شکل واقعی همه جامعه را احتوا می کند زیرا زن به حیث مادر زاینده و پرورش دهنده این نیم دیگر جامعه نیز می باشد. دانشمندان علوم بیولوژی و روان شناسی به این نظر اند که اطفال از همان بطن مادر هم از لحاظ ژنتیک یا وراثت و هم از لحاظ تاثیرات روانی ماحول مراحل شخصیت سازی خود را آغاز می کند و در جریان زمان شیردهی و پرورش تا بلوغ و فرایند در جامعه شخصیت اش از همان مادر متاثر می باشد.

از نظر علوم انسان شناسی و روانشناسی خشونت علیه زن حامله که انسان فردای جامعه را حمل می کند نه تنها علیه زن می باشد بلکه این خشونت مستقیماً علیه طفل که مادر در بطن دارد نیز می باشد. همچنان در جریان شیردهی، دوران طفولیت، دوران نو جوانی و جوانی همه انواع خشونت علیه زن مستقیماً فرزند و یا فرزندان را نیز نشانه می گیرد که همه فرزندان خانواده های که در آن خشونت وجود دارد از قربانیان خشونت می باشند.

از اینجاست که خشونت علیه زنان نه تنها تهدید علیه زنان بوده بلکه تهدید علیه سلامت تمام جامعه محسوب می‌گردد و از مهیب‌ترین و مرگبارترین عارضه اجتماعی می‌باشد که جامعه بشری و خاصاً افغانستان به آن رو به‌روست. خشونت علیه زنان و دختران در سنین مختلف یکی از مخوف‌ترین موارد نقض صریح حقوق بشر می‌باشد که انواع خشونت‌های فیزیکی، جنسی، اقتصادی و روانی را در بر می‌گیرد. بنابر موجودیت فرهنگ خشن مردسالار در جوامع بشری خشونت علیه زنان در تمام ساحات زندگی که زن در آن باشد وجود دارد. این خشونت به‌طریقه‌های مختلف در منزل، محل کار، مکتب، ترانسپورت، جاده و یا هر جایی دیگر به اشکال بسیار غیر انسانی آن وجود دارد.

خشونت در لغت به معنی تعدی، غضب، زبری، درشتی، تندی، تیزی، سخت رویی و خشم آمده است از تعریف لغوی خشونت آشکار می‌گردد که خشونت عملی است تجاوز گرانه، پایمال کننده حقوق و تعرض به‌حریم دیگری و اعمال بی عدالتی در برابر موجود دیگر چه این تجاوز و بی عدالتی جسمی باشد و یا فکری چیزی را تغییر نمی‌دهد. در جوامع مردسالار مردان تجاوز و تحقیر زنان را نماد و سمبول قدرت و توانمندی خویش می‌پندارند و با آزار جنسی و تجاوز بر زنان احساس برتری کرده و با انگیزه تحقیر طرف مقابل آن را اجرا می‌کنند. حتی در جوامع پیشرفته غربی و در هر کجایی از دنیا ترویج روسپی‌گری و فحشا و ارضاء تمایلات جنسی در بدل پول یعنی فروش جسم زن بالای مرد و استفاده ناجایز از زن منحیث متاع تجارتي برای منفعت مادی که در آغاز و انجام آن زن حیثیت بازنده را داشته نوعی دیگری از خشونت است که زنان در جوامع بشری منجمله کشور ما به شدت رایج است و در بسا کشورها به‌نام کشورهای (آزاد) این جنایت را قانونیت بخشیده و روسپی‌خانه‌ها زیر اداره حکومت فعالیت رسمی داشته و فحشا را به‌حرفه تبدیل کرده اند در حالی که همه مردم این کشورها به خوبی می‌دانند که زنان شاغل این

(حرفه) از کوچک‌ترین حقوق انسانی برخوردار نبوده و با از دست دادن جذابیت‌های (حرفویی) به‌محروم‌ترین و فقیرترین قشر جامعه تبدیل می‌گردند. اما مهم این است چه در تجاوزی که در بالا آن‌را بیان کردیم و چه در نوع فحشا در هر صورت جسم و فکر زنان مورد تجاوز قرار می‌گیرد و در بسا حالات از آن استفاده سوء به‌عمل می‌آید. در کشور ما افغانستان فحشا و روسپیگری بیشتر در عامل فقر و محرومیت‌های جنسی و نا برابری‌های جنسیتی ریشه داشته اما بحث فحشا و اشاعه روسپیگری بحیث عامل خشونت جامعه مرد سالار در کلیت مستلزم یک تحقیق و بحث مفصل جدا گانه می‌باشد. زنان و دختران فراری که به‌دلیل تظلم بیش از حد و خشونت خانوادگی مشکلات از منزل متواری شده و در شهرها بی‌خانمان سرگردان می‌مانند. این زنان و دختران قربانی خشونت خانوادگی چون سرپناهی ندارند در دام باندهای مافیایی که منتظر صیدی تازه هستند، می‌افتند.

به‌آن‌ها وعده و وعید، مکان ماندن و غذا داده و وانمود می‌کنند که سعی دارند خلاء مهر و محبت خانواده را برای‌شان پر کنند. زمانی که وابسته شدند و به‌آن‌ها تجاوز می‌کنند. بعد از این مرحله دختران جوان از ترس خانواده و از دست رفتن ناموس و شرف ممکن نیست که به‌نزد خانواده‌های‌شان برگردند. پس ناچارند که ادامه دهند، آن‌چنان خواهد شد که این قربانیان مبدل به‌فاحشه‌ای حرفه‌ای شده و داوطلبانه تن به‌این تجاوز عریان می‌دهند. در این مرحله این زنان قربانی صیاد سایر دختران فراری و آواره شده و آن‌ها را می‌فریبند. همان‌طوری‌که در کتاب ملت، منافع ملی و دولت ملت در افغانستان در باره مسئله زنان و مشکلات فراروی‌شان، عدم مشارکت زن و اعتیاد را به حیث عامل‌های اساسی حفظ پایه‌های قدرت-دولت‌های مستبد و دست‌نشانده توضیح کردم. یقیناً مشکلات و بحران‌ها را برای کشور ما آن‌چنان با ابعاد وسیع پهن کرده که راه برون رفت از آن تقریباً نا ممکن گردیده است. در کشور ما عامل اعتیاد خود دام دیگر نیست که بعضی خانواده‌ها را

مجبور به فحشا ساخته و زمینه خشونت بیشتر را بالای زنان تحمیل می‌کند، همچنان سؤاستفاده جنسی مردان دارای قدرت دولتی از زنان شاغل در ادارات و موسسات نحوه دیگری از خشونت جامعه مردسالار است که در آن زن گنه‌کار شناخته شده و مردان خشونت گرا به این عمل زشت غیر انسانی شان مباحات می‌کنند. قربانیان این نوع خشونت‌ها دچار افسردگی‌ها و امراض روانی گشته در بسا موارد به خودکشی دست می‌یازند.

خشونت این پدیده مرگبار اجتماعی که از سلطه مرد سالار و نا برابری جنسیتی و توزیع نابرابر قدرت و منابع در جوامع الهام می‌گیرد پیامدهای زیانبار و نا گوار آن بر علاوه این‌که زنان را هم از لحاظ سلامت جسمی و روانی معیوب ساخته و اعتماد به نفس آنان را جریحه‌دار می‌سازد برای اطفال خانواده‌های که در آن خشونت علیه زنان تحمیل می‌گردد نیز آسیب‌ها و اختلالات بزرگ روانی مانند درماندگی، خشم، نفرت، شرم، گناه، اضطراب و وحشت را در قبال دارد. این اطفال در آینده یا خود قربانی سؤاستفاده قرار می‌گیرد یا متجاوز و خشونت گر بار می‌آیند.

به‌باور دانشمندان علوم اجتماع و روانشناسی در جوامعی که خشونت علیه زن بیداد می‌کند و امیال طبیعی زنان به‌وسیله خشونت سرکوب‌گر سلطه مرد سالار سرکوب می‌گردد به‌همان اندازه مردم این جوامع زورگوی پذیر و خود زور گوی بار می‌آیند زیرا این منش افراد جامعه است که در وجود حکومت‌های مستبد منعکس می‌گردد و مردم دیموکراسی و آزادی را نپذیرفته در پی استبداد روان می‌شوند.

خشونت علیه زنان به‌نحوی پدیده ایست مرگبار که جامعه بشری و خاصاً کشور ما را که در زیر ساطور محافظه کاران مذهبی و فرهنگ منحط مرد سالار بیداد می‌کند به‌طرف نیستی کامل سوق می‌دهد. اگر این معضل مرگبار اجتماعی را به‌صورت تخصصی به‌تحلیل بگیریم متوجه می‌شویم که بخش اعظم کمبودها و عقب مانده‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، موجودیت

جنگ و برادر کشی، عدم دسترسی به یک اتحاد ملی و ناتوانی ما در تحقق منافع ملی همه و همه به موجودیت خشونت در خانواده و خشونت علیه زنان مرتبط هستند.

برخلاف تصور حاکم در اذهان مردم که از کشورهای مدرن دارند حتی در همین کشورها نیز خشونت علیه زنان وجود داشته و به‌شیوه‌های مدرن از زنان در تجارت و بهره‌برداری جنسی، فروش دختران جوان و نوجوان کشورهای فقیر که در اثر تجاوزات همین دنیای مدرن به فقر کشانده شده اند به‌مراکز فساد و رونق بازار فیلم‌های مستاجن و غیراخلاقی استفاده می‌کنند. مردان در همین دنیای مدرن که سنت‌ها دیگر جای ندارند هم از استقلال مالی همسران خود جلوگیری و در اموال شخصی آن‌ها دخل و تصرف دارند که نوعی از خشونت علیه زنان می‌باشد.

اداره حقوق بشر سازمان ملل متحد در اعلامیه سپتامبر ۱۹۹۳ خویش خشونت علیه زنان و یا خشونت خانوادگی را چنین تعریف می‌کند:

"هر نوع عمل خشونت آمیزی که بر اختلاف جنسیت مبتنی باشد و به آسیب یا رنج بدنی، جنسی و روانی زنان بیانجامد، یا آن که احتمال منجر شدن آن عمل به این نوع آسیب‌ها و رنج‌ها وجود داشته باشد و یا حتی تهدید فرد به این گونه اعمال از مصادیق خشونت شمرده می‌شود."

همچنان به‌منظور مقابله شدید در قبال خشونت علیه زنان سازمان ملل متحد روز ۲۵ نوامبر را یا پنجم قوس را روز جهانی رفع خشونت علیه زنان اعلام کرده و از تمام حکومت‌ها و دولت‌ها مطالبه گردیده تا به‌منظور رفع این هنجار شوم تمام تدابیر قانونی و حمایت کننده را روی دست گیرند.

در افغانستان مانند سایر کشورهایی که خشونت علیه زن وجود دارد دلایل اصلی موجودیت خشونت علیه زنان همانا حاکمیت فرهنگ مردسالار در جامعه، هم‌نواپی و حمایت آشکار و پنهان قوانین از این فرهنگ بوده که ارگان‌های حمایتی اتباع چون پلیس، قضا و موسسات خدمات صحتی و

تأمیناتی شدیداً از این فرهنگ مشبوع می‌باشند، موجودیت قشر محافظه کار مذهبی که به روایت آن‌ها تفسیر نادرست از دین و آیات قرآن عظیم الشان در باره نابرابری حقوق زن در جامعه همه روزه از منبر مسجد تبلیغ می‌گردد، فقدان پروتو کول‌های رسمی در قدرت اجرایی دولت برای حمایت زن، نبود سازمان‌های سراسری مؤثر زنان برای مبارزه بی‌امان غرض تساوی حقوق زن و پشتوانه با قدرت در نهادهای ساختن فرهنگ مساوات جنسیتی و همچنان عوامل تأثیرگذار دیگری چون یادگیری اجتماعی یعنی تقلید فرزندان از پدر و اعضای مرد خانواده و مهمترین و اساسی ترین دلیل موجودیت و ادامه روند خشونت در جامعه ما عبارت از منفعل بودن زن، بی باور بودن زن نسبت به توانمندی و قدرت خود، عدم موجودیت اعتماد به نفس زنان، اعتقاد عمیق زن جامعه ما به خرافات و موهومات و اعتقادات و باورهای مذهبی نادرست زن از نابرابری‌های اجتماعی در جامعه ما به استمرار این هنجار شوم کمک می‌کند.

سراسر تاریخ کشور ما مملو از حکایات خونبار و درد آور جنایات هولناک خشونت علیه زنان می‌باشد که ده‌ها هزار آن بنابر دلایل عدیده سنتی، مذهبی، روانی و غیره سرپوشیده مانده است و هر کدام درد جانکاهی است از سرنوشت این قشر مظلوم که بیشتر خودش هم در این مظلومیت همکار سیستم گردیده است. در یکی از گزارشات داستان هولناکی از دختری نو جوان که شاید سن‌اش در حدود پانزده سال باشد شنیدم که چهار سال قبل مادر خود را از دست داده بود و در یک خانواده فقیر زندگی می‌کرد، این دختر که مسئولیت تمام مشکلات خانه چون پختن نان در تنور و تربیه خواهر و برادر کوچکش و ده‌ها کار دیگر را به عهده داشت همچنان برای فراگیری سواد به نزدیکی از خویشاوندان خود که پسر جوان بود درس می‌خواند این پسر جوان روزی این دختر را با مواد مسموم کننده‌ی بی‌هوش ساخته و بالایش تجاوز کرده است به قول مادر کلان‌اش این دختر تا دو روز بنابر عدم تمرکز فکری نمی‌دانسته

برایش چی اتفاق افتاده است.

این دختر همچنان با مرد دیگری نامزد بوده که نامزدش بعد از عروسی متوجه گشته که دختر مورد تجاوز قرار گرفته است. دختر بی‌چاره بلا اثر لت و کوب و فشار مضاعف خانواده شوهر خود را آتش زده اما به واسطه مادر شوهرش نجات یافت. پسر متجاوز که به وسیله خانواده روابط مستحکم با حزب اسلامی داشته و تا اکنون هم از همان جا حمایت می‌شود هرگز مورد بازپرس دولت قرار نگرفت و مردم محل هم از ترس نیروهای مسلح بی بندوبار مربوطین حزب اسلامی خاموش بوده و خانواده دختر نیز به همین دلیل هیچ‌کاری با این متجاوز بی رحم کرده نتوانسته است. این نمونه را طور مثال به خاطری این جا آوردم که پیام هزاران مورد دیگر از این قبیل را بازگویی کنم. باید خاطر نشان ساخت که مردم اکثریت اند. در هرکجای افغانستان به تناسب این بی‌بند و باران، سنت پسندان و محافظه‌کاران مذهبی اقلیت منفور اند. ناگفته نماند که زنان نیمی از این اکثریت جامعه را تشکیل می‌دهند اما تا کنون نتوانسته اند بنا بر روحیه نازل و منفعل هیچ‌کاری علیه این سیستم غیرانسانی انجام دهند. خبر تکاهنده و خجالت‌آور دیگر این است که تا هنوز در برخی از ولایات کشور زنان شوهردار و بی‌شوهر، با کودک و بی‌کودک، مثل حیوانات به بازار برده می‌شوند و خرید و فروش می‌گردند و هیچ‌کس و هیچ مرجعی مانع این عمل غیر انسانی و غیرمدنی نمی‌گردد. پخش این خبر از طریق رسانه‌ها نه تنها برای انسان‌های متمدن تکانه‌دهنده بود، بلکه برای هرانسان چیز فهم بهت آور و گیج کننده نیز بود.

اما با تأسف باید گفت که فروش زنان در کشور به بهانه‌ها و اشکال مختلف صورت می‌گیرد و در برخی از مناطق به شکل برده فروشی قرون وسطائی تا هنوز مروج است. دیده می‌شود که در کشور ما شهادت ممانعت این عمل وحشیانه را هیچ‌کس ندارد. در اواخر ماه جولای سال ۲۰۰۸ یک مرد خانمش را که سه فرزند هم از وی داشت با یک قاطر تعویض کرد و وقتی

پسر ۱۲ ساله‌اش از پدرش پرسید که چرا مادرش را با یک قاطر عوض کرده است؟ پدر جواب داد که با این قاطر من می‌توانم خرج و مصارف تو و برادران ترا فراهم کنم، در حالی که اگر این‌کار را نمی‌کردم، هم تو و هم برادر تو و هم مادرتان از گرسنگی می‌مردند. این است نمونه‌های تراژیدی خشونت علیه زنان در افغانستان دارنده تاریخ پرافتخار پنج‌هزار ساله.

علمای جامعه‌شناسی با تجارب علمی خویش در این زمینه به این استنباط رسیده‌اند که تنها پرخاشگری در خانواده‌ها عامل اصلی خشونت نیست بلکه موجودیت فرهنگ فرودستی زنان، تنش‌ها میان زن و مرد، عدم دلبستگی به یکدیگر، تضاد منافع در خانواده، سطح نازل سواد و آگاهی اجتماعی هر دو جانب، فقر، عادت کردن زن به خشونت، سکوت در مقابل خشم مرد، عدم مشارکت مرد در امور منزل، تربیت و مراقبت اطفال خانواده، اخلاق زشت و پرخاش‌گر شوهر، عدم توجه مرد به نیازهای زن، عدم درک و شناخت مشکلات، خواسته‌ها و نیازمندی‌های زن، مخالفت پدران با ازدواج‌های عاشقانه دختران شان و موجودیت ازدواج‌های اجباری و تحمیلی، جلوگیری از تدریس و اشتغال زنان از جانب والدین و شوهران، سکونت‌های اجباری در جوار والدین و خانواده شوهر، تحمیل محدودیت در پوشش و طرز لباس پوشیدن، بنابر سکونت اجباری در جوار خانواده شوهر محدود گشتن روابط زناشویی، پاهین بودن رتبه اجتماعی و اقتصادی، اختلاف شدید سن و موقعیت اجتماعی، بیماری‌های روانی، استفاده مسکرات و دخانیات، سن پاهین ازدواج، با موجودیت فرزندان سکوت و از خود گذری زنان در مقابل خشم و خشونت خانواده، مداخله اطرافیان نزدیک به خانواده در امور داخلی خانواده، تعدد زوجات و ازدواج‌های اجباری مرد و زن، عدم رضایت زناشویی، چگونگی همسرگزینی و قربانی خشونت بودن در کودکی، بزرگ شدن در خانواده نامناسب، تعدد فرزندان و عدم کفایت درآمد برای تأمین مایحتاج آن‌ها، بیکاری، عدم توجه به نظریات و دیدگاه‌های زن، برخورد حقارت بار با

یکدیگر، مسکن نامناسب و برهم خوردن سیستم نظم معمول رئیس و رؤسی - فرودستی و فرادستی در خانواده، بنابر حاکمیت فرهنگ منحط و خشونت زای مرد سالار عدم حمایت خانواده دختر در برابر خشونت های خانوادگی از دختر شان به فهم جلوگیری از فروپاشی خانواده، نا توانی زن در میدان مبارزه در برابر زور گویی و خشونت مرد و کوتاه آمدن بنا بر ساختار مردانه جامعه، در اثر تمردات زن برای مرد این احساس پیدا می شود که حکومتش در خانواده متزلزل می گردد، هکذا اکثراً زنان هنگامی مورد خشونت قرار گرفته اند که می خواسته اند رابطه های گویا معمول خانواده شان را به چالش بکشند.

با توجه به ارزیابی های وزارت امور زنان افغانستان در کشور ما بیشترین خشونت علیه زنان زمانی اتفاق افتید که مردان علیه اقتدار مردانه خود و ارزش های پدرسالار جامعه تهدید احساس کرده اند. که بنابر نبود ارگان های عدلی، قضایی و امنیتی در داخل خانواده که رفتارهای خشونت بار مردانه را کنترل کند مرد به این اعمال مبادرت می ورزد. چون زن در جامعه سیستم بازخواست گر مطمئن و غیرجانبدار ندارد بناً مرد بدون تنبیه قانونی به ادامه این روشش ادامه می دهد. یکی از عوامل ادامه مستمر فرهنگ مردسالار ریشه در بی سوادی جامعه اعم از زن و مرد دارد زیرا مرد بنابر نداشتن سواد و عدم آگاهی از عواقب زبانبار خشونت بالای زنان به این مامول ادامه می دهد و زن نیز بنابر بی سوادی و نا آگاهی از سیر معیوب جامعه تن به تحمل این فرهنگ داده و صدایش را نمی کشد. تجربه کشورهای که در آن زنان از حقوق مساوی با مردان برخوردار گردیده اند می آموزد که فقط با سواد هر دو رکن جامعه و آگاهی آنان از انسانیت، حقوق انسانی، پیشرفت، ترقی و تجارب جامعه جهانی می توان به مامول فایق آمد. هنجار خشونت علیه زنان همچون سایر پدیده های اجتماعی از شرایط و ویژه گی های اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی جامعه متأثر می باشد. در جوامع که سنت ها بیشتر در زندگی مردم حکومت می کند و هنوز شامل حوزه مدرن نگردیده اند بیشتر به مسئله خشونت

عليه زنان مواجه مي‌باشند. از آرزيايي همه پهلوهاي خشونت عليه زنان به‌اين نتيجه مي‌رسيم كه خشونت عليه زنان يكي از شرم‌آورترين و متداول‌ترين موارد نقض حقوق بشر مي‌باشد كه نه‌حد و مرز جغرافيايي و فرهنگي دارد و نه‌هم فقير و غني مي‌شناسد و در كشور ما تا زماني‌كه شاهد ادامه اين جنايت بشري باشيم، نمي‌توانيم ادعا كنيم كه در راه ر سيدن به‌برابري، توسعه و صلح، تعالي و ترقي پيشرفت كرده‌ايم.

در افغانستان بحيث يك كشور كه رعايت سنت ها و باورهاي تبعيض آميز جنسيتي و فرهنگ مرد سالار جزء افتخارات فرهنگي مردان محسوب مي‌گردد برجسته‌ترين شكل خشونت در خانواده عليه زنان صورت مي‌گيرد و زنان بنا بر وابستگي شديد اقتصادي و اجتماعي از هرنوع مقاومت و شكوه چشم پوشي كرده به‌موجود كاملاً منفعل تبديل گشته اند. زيرا در كشور ما زنان در خانواده‌ها فاقد هر نوع استقلال بوده و بصورت عملي در سراسر اداره كشور كدام نهاد مطمئن براي حمايت زنان در چوكات قانون در نظر گرفته نشده است.

از طرف ديگر با وصف تصويب و موجوديت قانون منع خشونت عليه زنان در كشور ما فرهنگ معافيت و عدم مداخله ارگان‌هاي عدلي و قضايي در موارد احوال خشونت بر خانواده‌ها و زنان خانواده منحيث نمايندگان فرهنگ مردسالار خود نمايانگر صريح ادامه خشونت بالاي زن در كشور ما مي‌باشد. وزارت امور زنان طی ساليان بعد از سال ۲۰۰۱ هزاران مورد را نشاني كرده اند كه خشونت عليه زن گزارش داده شده ولي ارگان‌هاي پليس، عدلي و قضايي به‌اين موارد كمتر رسيدگي كرده اند و در بسياري حالات زنان ملامت و گنهكار شناخته شده‌اند. يكي از كارمندان ديوان قضايي بيان داشت كه در اكثريت قريب به‌تمام موارد خشونت عليه زنان به‌زن توصيه مي‌گردد تا آبرو و عزت خانواده را در نظر گرفته از شكايت اش صرف نظر كند. اين در شرايطي است كه در كشور ما از هزاران مورد خشونت يكي آن ممكن گزارش گردد.

همچنان در بخش تجاوز جنسی باید یادآور شد که اساساً بنابر شرایط فرهنگی و رسم و رواج‌های حاکم در کشور قریب تمام واقعات تجاوز جنسی نه تنها گزارش نمی‌گردد بلکه از محدوده خانواده و یا دو شخص فرامی‌رود و آن مواردی که گزارش هم می‌گردد از جانب ارگان‌های مربوط به صورت انسانی و عادلانه مرد غور و رسیدگی قرار نمی‌گیرد. عرف حاکم و معمول در جامعه آن است زنانی که مورد خشونت خانوادگی قرار می‌گیرند یعنی اینکه از جانب شوهر، برادر شوهر، پدر شوهر، مادر شوهر، خواهران شوهر مورد لت و کوب تا سرحد شکسته شدن استخوان‌های بدنش و یا معیوبیت دایمی قرار می‌گیرد بهترین زن زنیست که صدایش از این همه ظلم بر نیاید و همه این مصیبت و جنایت را تحمل کند. زنان هم برای احراز چنین لقب زن خوب همه این‌ها را تحمل کرده زیرا او بخوبی می‌داند که مراجع عدلی و قضایی همانند اند هم‌فکر اعضای مرد خانواده خودش، آن‌ها هرگز به‌عرایض او ترتیب اثر نمی‌دهند.

در صورت اعتراض زن از خشونت به‌مراجع تأمین نظم، عدلی و قضایی خطرات بس بزرگی در آینده این زن را در اجتماع تهدید می‌کند. با آن‌که مراجع تأمین نظم عامه، عدلی و قضایی این اعتراض را دادخواهی نمی‌کنند ولی زن یقیناً از جانب شوهرش تلاق می‌گردد و کمتر مردی را میتوان سراغ کرد که در کشور ما با زن مطلقه ازدواج کند یعنی ازدواج چنین زنی در جامعه به‌نام زن بی حیا و قوم شرم‌نا ممکن می‌گردد، همچنان حضانت فرزندان با آن‌که در قوانین کشور و فتوی‌های شرعی تا سن هفت سالگی به‌مادر حکم می‌کند اما این مسئله هرگز به‌نفع زن تمام نشده در هر حالت زنان مُطَلَّقه از داشتن و دیدن فرزندان محروم می‌گردد و ده‌ها تهدید اجتماعی دیگر مانند کرگسان لا‌شخور در انتظارش نشسته است.

عادت کردن زن به‌خشونت، سکوت در مقابل خشم و همچنان خود زنان بنابر وضعیت انفعالی خویش تا کنون نتوانسته اند یک سازمان با قدرت سراسری صنف خویش را ایجاد کنند تا این سازمان از یک طرف بتواند برای با

سواد سازی و نبوغ فكري زن جامعه ما همكاري كند و از طرف ديگر در فعل و انفعالات سياسي، اجتماعي و اقتصادي كشور تكيه‌گاه مطمئن زنان در برابر فرهنگ مرد سالار حاكم باشد. با آن‌كه بعد از حمله امريكا در افغانستان و سقوط طالبان، NGOها، نهادهای وابسته به سازمان حقوق بشر اداره ملل متحد و ارگان‌های مماثل در كشور ما سعی فراوان كردند تا بحث خشونت را منحيث يكي از مسايل حاد اجتماعي مطرح بحث تمام نهادهای جامعه مدني و حكومت قرار دهند. اما همه اين سازمان‌ها و نهادهای، ارگانهای قانون گذار و حكومت بيشترين فرصت‌ها را صرف تنها تشييت و شناسايي پديده خشونت كردند زيرا اعضاي جانب افغانی اين نهادهای حتي زنان بسياري از موارد خشونت را كه به‌صورت مداوم بالای زنان كشور ما جريان داشته است معترف نبوده اند و آن‌را نوعی از شيوه‌های تنبيهي در برابر خطاهای سرزده از زنان ارزيابی می‌كردند.

ضعف ديگري كه در فعاليت اين نهاد مشهود بوده و است كه من در زیرعنوان «ضعف جامعه مدني و نبود سازمان‌های با اعتبار و مقتدر دفاع از حقوق زن در كشور» بصورت مفصل به‌كنكاش می‌گيرم، همانا برخورد شكلي و برجسته سازی نمادهای بيرونی خشونت عليه زنان و برخ كشي آن بروی جامعه ميباشد. اين مراجع به‌صورت جامعه شناسانه و علمی مسئله خشونت عليه زنان را كه محور اصلی تمام نارسايی، مشكلات و پرابلم‌های سياسي ما از آن متأثر است مورد پژوهش، كالبد شگافی و شناسايي قرار نداده اند تا برويت آن ساير معاييب كه در اجتماع ما از همين پديده و يا جنائيت آشكار متأثر است مورد شناخت قرار گيرد.

دانشمندان علم روان‌شناسی بوضاحت دريافته‌اند كه اطفال خانواده‌های كه در آن خشونت عليه زن جريان دارد به صورت عموم پرخاشگر، جنگجو، عصبانی، متعصب، تند خو، خشمگين، چالشگر، جنگ آور، ستيزه جو، ستيزه طلب، عريده جو، غوغاگر، فتنه جو، هنگامه طلب و ملامت گر بار می‌آيند.

چون در افغانستان فرهنگ مرد سالار حاکم است و تقریباً در تمام خانواده‌ها به‌نحوی خشونت علیه زن جریان دارد بناً تمام فرزندان این خانواده‌ها که می‌توان گفت همهٔ مردم ما محصول این خشونت خانوادگی بوده و تقریباً همه پرخاشگر، جنگجو، عصبانی، متعصب، تند خو، خشمگین، چالشگر، جنگ آور، ستیزه جو، ستیزه طلب، عریده جو، غوغاگر، فتنه جو، هنگامه طلب و ملامت گر بار آمده اند. به‌همین لحاظ هم است که روحیه سازگاری، اعتدال، تساند، همکاری، همیاری، اخوت، نقد سالم و نقد از خود، اعتراف به اشتباهات، مدارا، ملایمت، اتحاد، اتفاق، تعاون، همراهی و معاضدت در میان مردم و جامعه ما تقریباً مفقود است.

ویدین ترتیب زنان نیز در کشور ما که نیمی از پیکر جامعه ما را تشکیل می‌دهند و همان طوری که در بالا ذکر کردم مادر و پرورش دهنده تمام اتباع کشور می‌باشند به‌عناصر غیر فعال تبدیل شده و به‌موقعیت اجتماعی شان هیچ اعتراضی ندارند. علاوهً (علمای) دینی بنابر تفسیرات نادرست شان از احکام دین مبین اسلام به‌این نابرابری جنسیتی در کشور صبغه مذهبی نیز می‌دهند. همچنان قصه‌هایی از قربانی کردن زن و فرزند به‌وسیله مرد، زنده بگور کردن دختران تازه متولد، سوختاندن وزنده بگور کردن زنان یکجا با شوهران متوفی شان همه و همه حکایت‌گر نابرابری جنسیتی و نمونه‌های بارز جامعهٔ مرد سالار می‌باشد که مبلغین و امامان و فتوی گران مذهبی در همین راستا زن را با تحریف دیدگاه اسلام تنها به‌پرورش فرزند ملزم شناخته و از کار در بیرون منزل و فراگیری علم ق‌دغن می‌کنند و به‌شدت به‌برون رفتن زن از خانه حکم می‌کنند.

این دیدگاه نا درست مذهب باور در کشور ما تقریباً به‌صورت قطع دست و پای زنان را بسته و آنان را بر طبق قوانین شرعیت مایملک بدون قید و شرط مرد معرفی می‌کند. اگر زنان خود با توانمندی فکری خویش به‌هویت حقیقی و شخصیت راستین خویش پی نبرند رهایی از این زندان مرد سالار امکان پذیر

نمی باشد. زیرا زنان بسیاری از مختصات هویتی و ارزش‌های معنوی خویش را در زیر سلطه نظام مرد سالار از دست داده اند، یعنی زن به صورت کامل از ذات خود بیگانه گشته و شخصیت حقیقی خویش را کاملاً فراموش کرده است.

در پسا موارد در کشور ما زنان خود وسیله برای خشونت علیه زن قرار می گیرند. بطور مثال عده قابل توجه خشوها یا مادرزن ها، ننوها و خواهرهای شوهر بعد از عروسی پسر و برادر که تا قبل از عروسی اش بنابر عامل‌های روان شناختی او را با هیچ کس قابل تقسیم نمی دانستند و حالا او را از دست داده و غصب شده از جانب تازه عروس فکر می کند غرض انتقام و یا بر گرداندن دو باره همه چیز سر جایش بهانه تراشی کرده و با تازه عروس سر ناسازگاری گرفته با وی پر خاشگرانه برخورد می کنند و هر روز به پسر یا برادر شان شکوه سر می دهد تا جایی که بسیاری از پسران نمی توانند با این مسئله کنار بیایند همین است که خشونت علیه زن آغاز می گردد که این هم ریشه در جامعه مرد سالار دارد.

مسئله دیگری که از پیشتازی زنان در جامعه ما و ابتکار عمل شان جلوگیری به عمل می آورد استفاده ابزاری، سیاسی و شعار گونه از زنان در تبلیغات و تحرکات مدرنیته می باشد که از چند دهه بدین سو و به ویژه بعد از تجاوز امریکا در افغانستان حکومت‌ها و اعضای آن برای امتیازگیری در معاملات بین المللی از زنان استفاده شعاری و ابزاری می کنند تا به جهانیان خود را از طرفداران جامعه دیموکرات معرفی کنند. در حالی که خود شان در درون خانواده خود قهرمان‌های

شدید ترین نوع خشونت بالای زنان می باشند.

چنانچه در بالا یادآور شدم شکنجه و خشونت علیه زنان که یکی از هولناک‌ترین جنایات علیه انسان است به نوعی در تمام جهان وجود دارد اما گراف افزایش رقم خشونت علیه زنان و عدم باورمندی مردم و خود زنان

به نیروی زن و تغییر جایگاه زن در ساختار ذهنی جامعه شدیداً مذهبی و سنتی افغانستان خاطر نشان می‌سازد با آن‌که بحث روی زندگی زنان از مناظر مختلف فقهی و حساسیت آن در جامعه سنتی افغانستان، کاریست بسیار دشوار که قربانی‌های بیشماری را مطالبه دارد.

برای نگرش مثبت و موافق با حضور زن در جامعه و در ضمن مفاهیم چون "اسلام"، "زن" و عدم آگاهی زنان از جایگاه خودشان خصوصاً بی‌سوادی این نیمه مطلق جامعه و منفعل بودن این قشر و نداشتن قدرت استدلال در برابر بیداد و تظلم تاکنون زنان کشور ما نتوانستند برای ایجاد سازمان سراسری دفاع از حقوق زن و یافتن راه‌های مؤثر مشارکت در امور اجتماع و سیاست و هم حلقات خودجوش به دفاع از زنان در قراء و قصبات به پاخیزند و زندگی پر درد شان همیشه خبر ساز گزارشات رسانه‌ها و نهادهای مدافع حقوق زن شده است.

یک سوال اساسی دیگر هم در اینجاست که مثال‌های میلیونی از مردانی وجود دارد با وصف موجودیت و تجربه عواملی را که در باره بروز خشونت در بالا ذکر کردیم به خشونت مبادرت نمی‌ورزند. ولی چرا عده دیگر این کار را میکنند؟ که جواب آن را در گام نخست در دیدگاه‌ها و برخورد انسان‌ها نسبت به انسان و انسانیت و همچنان در رفتارها و الگوهای اجتماعی حاکم در جوامع می‌توان جستجو کرد. تا زمانی که در جوامع تفکر، فرهنگ و هنجار فرودستی زنان و فرا دستی مردان یعنی فرهنگ مردسالار طبیعی و غیر قابل تغییر پنداشته شود نه تنها زن از مشارکت در قدرت و اقتدار بدور نگهداشته می‌شود بلکه این خود قانون نانوشته برای مردان می‌باشد غرض نظارت بر همه عرصه‌های عمومی و خصوصی زن. بناً همانطوری که خشونت علیه زنان در جوامع و خاصتاً در کشور ما افغانستان ذوجوانب است باید راهکارها و تدابیر که برای رفع خشونت علیه زن در نظر گرفته می‌شود بانیست دو جوانب و در برگیرنده رفع همه عواملی که باعث بروز خشونت علیه زن گردیده است باشد.

مهمترین اصل این است که در جامعه تدابیر قانونی و نظارت بر عملکرد و تطبیق قانون وضع گردد تا حاکمیت مرد سالاری را به چالش بکشد و به زن در گام نخست سواد و این آگاهی داده شود که او موجود یکسان و غیر قابل تفریق با مرد است تا اعتماد به نفس اش احیا گردد و از قدرت واقعی اش که نیم پیکر جامعه را می سازد و تولد کننده و پرورش دهنده کل جامعه می باشد آگاه گردد. هم اکنون وضعیتی در کشور ما حاکم است که با وصف گزارشات وسیع رسانه های خبری ملی و بین المللی و سازمان های وابسته به حقوق بشر و گزارشات وزارت امور زنان و وزارت صحت عامه افغانستان و چشم دیدهای نمایندگان سازمان ملل متحد از وضعیت جنایت هولناک خشونت علیه زنان و فریاد بی صدای زنان کشور ما که زیر سایه ضخیم فرهنگ مرد سالار و فتوی های مذهبی خفه شده است هیچ مرجعی برای رفع این جنایت مرگبار اقدام عملی نمی کنند و اقدامات سمبولیک نیز در پایتخت محصور می باشد.

بر علاوه تدابیر قانونی یا طرح قوانین حمایت کننده حقوق یکسان اتباع، باسواد شدن زنان و کثرت زنان دارای تحصیلات عالی، ایجاد و حمایت انجمن های حمایت کننده زنان و ایجاد سازمان سراسری زنان افغانستان و سازمان های غیر دولتی فعال برای اشتغال و مشارکت وسیع و حمایت زنان در سطح کشور، تبلیغ و توضیح شیوه های کردار و گفتار حضرت محمد (ص) با زنان و حقوقی که آن حضرت به زنان قایل بود از طریق منبر مساجد، ملا امامان، کتب درسی صنوف ابتدایی تا تحصیلات متوسط عالی، اعطای امتیازات و شیوه های تشویقی به خانواده های که دختران شان به تحصیلات متوسط، مسلکی و عالی بپردازند، ایجاد سیستم مرکزی ثبت احصاییه خانواده برویت اسناد رسمی ازدواج و ترویج فرهنگ انتخاب همسر به زن و مرد که در موارد غیر آن متخلفین به جزای اعمال اش برسد و این پروسه از طریق رسانه ها هم رسانی شده و به آگاهی عموم مردم رسانیده شود، تدویر کورس های کوتاه مدت در محلات، شهرها و دهات برای آگاهی رسانی مردم اعم از زن و مرد در باره انسان،

وظایف انسانی، حقوق و آزادی‌های انسان از منظر دین، قانون و روابط اجتماعی نانوشته و تجارب کشور های پیشرفته اسلامی که در آن زن‌ها از حقوق مساویانه با مردان برخوردار اند با شرکت وسیع از مردم و پیشبرد چنین کورس‌ها بوسیله افراد مؤثر و خاصتاً زنان خدمتگار، با نفوذ و خوش نام محلات، یکی دیگر از راه‌هایی است که میتوان با این پدیده خانمان بر انداز مقابله کرد.

همچنان کنترل ارگان‌های مسئول و مراکز علمی اسلامی بر تفسیر های نادرست عده از (علمای) دینی در باره فتوی‌های تبعیض گرانه و مشوق خشونت علیه زنان در سراسر کشور، تشویق و توسعه نهادهای آموزشی برای زنان، ایجاد محلات کار برای زنان و ترغیب آنان به کار مفید اجتماعی - اقتصادی، راه اندازی مجالس و محافل عمومی برای آگاهی رسانی زنان از هویت اصلی آن‌ها و به‌چالش کشیدن هویت تصنعی که در زیر بار فرهنگ و سنت مردان برایشان ترسیم کرده اند و از عده از زنان به‌صورت نمادین استفاده سوء کرده و با ارایه ارقام خاک به‌چشمان مردم و جامعاً بین المللی زده خود را مدرن و طرفدار حقوق برابر زن و مرد نمایش می‌دهند در حالی که وضعیت اسفناک زنان در سراسر کشور ما هیچ تغییری نکرده و ظلم وحشت بالایش کماکان ادامه دارد.

ارگان‌های تأمین نظم عامه در گام نخست با کمبود وسیع افسران و سربازان زن مواجه اند تا حین تحقیق و بررسی موارد خشونت بتوانند به‌حقایق دسترسی بیابند و از جانب دیگر اعضای این ارگان‌ها و ارگان‌های عدلی و قضایی در باب مسایل حقوق اتباع، حقوق بشر، حقوق شهروند و وظایف این ارگان‌ها در برابر متخلفین از کمترین آگاهی برخوردار اند و مشمولین این ارگان‌ها زیر تأثیر فرهنگ مرد سالار و عنعنات مروج ضد زن در جامعه ما کمترین علاقمندی برای مجازات خشونت گران دارند. این امر باعث می‌گردد تا موارد خشونت علیه زنان بیشترین گزارش نمی‌گردد و فیصدی ناچیزی که گزارش می‌گردد بنا

بر دلایل بالا به آن ترتیب اثر داده نمی‌شود و بررسی نمی‌گردد.

باز تعریف زن در جامعه ما و راه یابی این قشر به حقوق برابر در جامعه راه طولانی بوده که خود زنان مبتکر آن بایست گردند در غیر آن نباید این را از جانب کسی و آن‌هم زیر تسلط فرهنگ مردسالار تحفه وار در انتظار بنشینند، استقلال اقتصادی که در مبادرت زن به کار مفید اجتماعی-اقتصادی رونما می‌گردد یکی دیگر از راه هاست که خود را از خشونت مرد و مظالم جامعه مرد سالار و امی‌ها و امتیازهای شوهر سالاری را در جامعه تهدید می‌کند، که در بخش وابستگی اقتصادی زن به مرد توضیحات مشروح تر در این زمینه ارائه می‌گردد.

مسئله دیگری که در راستای تشدید خشونت علیه زنان بصورت مؤثر عمل میکند و برای نخبگان امور اجتماع و سیاست بحث جدیدی را می‌گشاید فعالیت زوجانب مؤسسات خارجی در راستای مسایل زنان در افغانستان می‌باشد. که مردم روستا نشین، قشر محافظه کار مذهبی و سنت پسندانه فعالیت های این مؤسسات را دسیسه های طراحی شده در خارج برای ترویج فحشا و بی دینی تلقی کرده و مردم را علیه این مؤسسات می شورانند.

در این جای شک نیست که مؤسسات خارجی برنامه‌های مدون سیاسی خویش را بر طبق منافع ملی کشورهای تمویل کننده دارند و در عقب این برنامه‌های خیر خواهانه اهداف سیاسی و اقتصادی آنها نیز نهفته است. اما این وظیفه دولت و ارگان‌های ذیربط حکومت است تا اهداف ناپیدای این مؤسسات را تشخیص کرده و در راستای منافع ملی کشور ما به آن‌ها اجازه فعالیت بدهند و بوسیله ارگان‌های محلی مردم را اطمینان بدهند که نه تنها خطری متوجه مردم ما نیست بلکه بایست از این امکان حد اعظمی استفاده صورت گیرد. و به این ترتیب دست مُخَرَّب آن‌های که در پی حفظ سیطره سنت های مرد سالار اند و همچنان زن را می‌خواهند دریند نگهدارند جلوگیری گردد.

اخبار و افواهاات وسیع در میان مردم حاکی از آن است که خانه‌های امن که زنان و دختران جوان از زیر تیغ جنایت خشونت خانوادگی به آنجا پناه برده اند،

به وسیله قوماندانان مسلح، زورگویان تنظیمی و اراکین با قدرت دولتی به محل خوشگذرانی و روسپی خانه‌ها مبدل گشته است. من در جریان پژوهش‌ها برای نوشتن این کتاب با بسیاری از منسوبین ارگانهای تأمین نظم و عدلی و قضایی در کشور ملاقات‌هایی رو در رو انجام دادم. همه این افواها را تأیید می‌کنند ولی اسنادی مؤثق در زمینه وجود ندارد. اما بر اساس یافته‌های ویسایت آونا مؤسسه خبرگزاری بانوان گزارشاتی را در باره خانه‌های امن به‌نشر سپرده اند که حکایت از بی توجهی و رفتار نامناسب مسئولین این خانه‌ها دارد.

اما هیچ‌کدامی از این گزارشات از جانب مراجع حراست از قانون، عدلی و قضایی تأیید نگردیده است.

اینکه این گزارشات حقیقت دارد یا خیر؟ مسئله ایست مستلزم واری و تحقیق از جانب ارگان‌های حراست از قانون و مراجع عدلی و قضایی اما یک چیز بسیار پُر واضح است طوریکه در سطور بالا نیز تذکر دادم تا مسئله خشونت علیه زنان ریشه یابی درونی در جامعه نگردد و مطابق آن شرایط محیطی و خانوادگی برای زنان کشور ما در چوکات قانون و تطبیق قانونیت میسر نگردد همه اقدامات رو بنایی در باره مسایل زنان به‌موانع بسیاری در سایه فرهنگ مرد سالار مواجه می‌گردد. اروپایان و یا غربی نیزها برای تضعیف و زدودن فرهنگ استبدادی مرد سالار راه‌های پر مخاطره و سال‌های فراوان در نتیجه تحولات بس شگرف رنسانس، راه اندازی نهضت‌های روشنگری و مبارزات امواج متنوع فیمینیستی برای احقاق حقوق اتباع منجمله زنان، انقلاب صنعتی و بروز جنگ‌های ممتد داخلی، میان کشوری و دو جنگ جهانی که پای زنان را به فابریکه، صنعت و اقتصاد کشاند، راه اندازی انقلاب‌های مراحل انکشاف جامعه سرمایه داری و پیدایش اندیشه‌های جامعه شناسانه و لیبرال را سپری کردند تا به‌این جا رسیدند که امروز مردم مخصوصاً زنان از حقوق برابر برخوردار اند.

فصل سوم

وابستگی اقتصادی زن به مرد و مسئله مشارکت

وابستگی اقتصادی زنان به مردان یا شوهران یکی دیگر از چالش‌های فرا روی زنان افغانستان می‌باشد که این وابستگی اقتصادی بنابر تسلط فرهنگ مرد سالاری در جامعه بر زن تحمیل گردیده است. زیرا زن بایست در چهار دیوار خانه محصور بوده و وظیفه اش زائیدن و پرورش فرزندان می‌باشد. مطابق این فرهنگ زن ستیز زن از همه انواع حقوق انسانی چون حق تحصیل، حق کار، حق انتخاب شوهر، حق بیان اراده، حق دوست داشتن، حق سفر و سایر حقوق انسانی محروم بوده و زنانی که از این امر سر پیچی کنند مباح الدم قلمداد می‌شوند و تاریخ کشور ما مآلامال از جنایات قبیح نظام‌های مرد سالار بر زن جامعه ما می‌باشد. همان طوریکه در مباحث قبلی ذکر کردم نظام های حاکم برای تحقق اندیشه های مردسالار خویش از حربه دین هم استفاده کرده و بر روایات ناروای دینی زنان را موجودات ناتوان، ضعیفه، عاجزه، عاقله، کوچ و متاع قابل خرید و فروش قلمداد کرده اند که به جز از تولد فرزندان و امور منزل حق برون رفتن از خانه را ندارند.

همین اکنون در اکثر کشورهای اسلامی و منجمله در حاکمیت دموکراسی امریکایی در افغانستان زنان حق سفر را بدون محرم شرعی آن‌هم بعد تایید محاکم کشور ندارند.

زن یا دختر در خانه پدر حق تحصیل و کار را ندارد و زمانی که بر اساس حکم پدر به شوهر انتصابی آن‌ها داده می‌شود و به صورت یک جانبه بدون حضور داشت خودش به نکاح مردی دیگر قرار داده می‌شود او مکلف و موظف به ارضای خواسته‌ها و نیازهای جنسی مرد می‌گردد، زن بر اساس این قرارداد یک جانبه مردانه به جنس خرید شده مرد تبدیل شده و در سراسر زندگی مکلف به تمکین و اطاعت از این مرد موظف می‌گردد. شکل اجرایی و پیام رسانی نکاح را طوری ترتیب و تنظیم کرده اند که مرد در همان نخستین روز ازدواج به این درک باشد که زن‌اش را از صاحب اولی یعنی پدرش خریده است.

در حالیکه از مطالعه آثار دست نخورده اسلامی در باره نکاح چنین بر می آید که براساس هدایات پیغمبر اسلام محمد^(ص) نکاح در حضور زن و به میل و رغبت زن قابل اجرا می‌باشد و مرد برویت این نکاح مکلف به فراهم آوری تسهیلات برای یک زندگی مشترک سالم با حقوق مساوی و با مشارکت فعال زن برای برآورده ساختن تمام نیازمندی‌های خانواده سعی بلیغ کند و اگر از عهده اجرای این امر بر آمده نتواند بنابر شرایط نا گوار اقتصادی آن زمان جامعه عرب و جامعه بشری که زمینه اشتغال سریع زنان میسر و ممکن نبود برای معیشت زن و احتمالاً فرزند یا فرزندانش مهریه تعیین گردیده بود ولی فرهنگ‌های مرد سالار این مهریه را به قیمت زن تبدیل کرده اند مانند همان قیمتی که در بازار برده فروشان برای برده دار می‌پرداختند و برده دار امروزی عبارت از پدری است که دخترش را در بدل مهریه، طویانه، ولور بفروش می‌رساند.

همان موجودی که در خانه خودش هم هیچ حق و حقوقی نداشت به کسی قروضت که در آنجا هم حق مطالبه هیچ حقی را نداشته برای حصول هیچ حقی باید سر بلند نکرده و دعوا نکند. بعد از عقد چنین عقد نامه نا برابر به نام نکاح در گام نخست ریاست این اجتماع نو یا خانواده به مرد واگذار می‌گردد، حتی اگر مرد یک فرد بی کفایت، بیسواد، بیکار و ناتوان و زن باسواد تحصیل کرده و دارای شغل و صاحب درآمد هم باشد، قوانین در کشور ما که فرهنگ

مرد سالار بیداد می‌کند طوری تنظیم، تعبیر و تفسیر می‌گردد که شوهر طبق همین قوانین حق دارد زن را از اشتغال، برون رفتن از خانه و هر آنچه که به‌میل‌اش سازگار نباشد ممانعت اشد کند و بر اساس همین عقد نامه اگر زن مطالبه فسخ عقد نامه یا طلاق را کند شرایط بسیار سختگیرانه و سراسر به ضرر مادی و معنوی زن واقع می‌گردد.

هم دین هم فرهنگ و همه این وسایل، ذرایع و امکانات در کشور ما دست بدست مرد داده و زن را از همه حقوق انسانی اش محروم گردانیده است. بناً زنان کشور ما از حق تحصیل، حق کار، حق برون رفتن از خانه بدون محرم شرعی و سایر حقوق انسانی محروم بوده برده ایست در دست مرد که هم فرهنگ در کشور ما به این بردگی در شرایط قرن بیست و یک صحنه گذاشته و هم متولیان دینی با تحریف آیات قرآن کریم و احادیث پیغمبر این نابرابری جنسیتی را قمچین می‌کند. به این ترتیب زنانی که برده وار از استقلالیت اقتصادی و مالی محروم است حتی در کوچکترین مسایل درون خانواده هم حق تصمیم گیری را نمی‌داشته باشند. در چنین حالت حتی فرزندان پسر خانواده نیز مادر، خواهر و اعضای زن خانواده را از تصمیم‌گیری بدور دانسته و تصامیم شان را مورد تأیید قرار نمی‌دهند. زنان جامعه ما از ترس تنها ماندن و تنها شدن که نمایانگر تسلط فرهنگ مرد سالار در کشور می‌باشد، فدا کاری برای فرزندان، ترس از بدنامی روابط اجتماعی، عدم اطمینان به آینده مبهم سرنوشت زن در جامعه و دهها عوامل و دلایل دیگر زنان کشور ما تن به بردگی، اسارت و وابستگی اقتصادی به‌مرد داده و به‌زندگی ذلت بار خویش کماکان ادامه می‌دهد.

از ارزیابی و بررسی‌های وضعیت زنان کشور ما که طی مباحث قبلی گفته آمدیم چنین بر می‌آید که بخش اعظم خشونت‌های خانوادگی و خشونت مرگبار علیه زنان در کشور ما ریشه در همین وابستگی اقتصادی زنان به‌مردان دارد. اساساً تضادهای فاحش در خانواده‌ها از داشتن مالکیت خصوصی مرد و نداشتن مالکیت خصوصی زن سرچشمه می‌گیرد که روی هم‌رفته شرایط را

برای غصب همه حقوق انسانی زن برای مرد مساعد می‌گرداند که مرد را سلطه گر و زن را کارگر مطیع مرد بیار می‌آورد. تصورات و پندارهای تبعیض آمیز چون زن استقلال عمل ندارد، زن صلاحیت و توان اداره زندگی را ندارد، زن بدون مرد موجود کاملی نیست، زن همیشه اسیر و وابسته خلق شده است و هرگز نمی‌تواند چون انسان کامل در زند قدرت عمل پیدا کند است که زن را به‌قهقرای بدبختی برده و از استقلالیت اش در امر مشارکت وسیع در کلیه عرصه های اقتصاد، اداره و کسب حقوق برابر در جامعه جلوگیری می‌کند.

موارد فراوان هم در کشور ما و در سایر نقاط جهان بیانگر آن است که زنان خود در تقویت و نهادینه شدن این پندارهای تبعیض آمیز جنسیتی نقش بسزایی ایفا می‌کنند. تفکیک شغل‌ها بر اساس شغل زنانه و شغل مردانه یکی دیگر از نابرابری‌های اجتماعی-اقتصادی است که نمودهای تبعیض جنسیتی را در جامعه بیان می‌دارد و به‌این ترتیب در ذهن خود زن هم این را القاح می‌کند که او موجود نا برابر با مرد است و این شغل‌ها را انجام و اداره کرده نمی‌تواند. این امر باعث می‌گردد تا زنان کشور ما به‌حاشیه رانده شده و از بازار کار بکلی بدور بمانند و استعداد و توانمندی‌های نیمی از جامعه از پویایی اقتصاد بدور مانده و از آن هیچ نوع استفاده در راه اعتلای جامعه صورت نگیرد.

لیگیا آمانسیو Ligia Amancio پروفیسو سوسیالوژی یا جامعه شناسی در یونیورسیتی لیزین پرتگال که سمت سر محقق را در مطالعه جنسیت در این پوهنتون دارد و مقالات تحقیقی فراوانی را در عرصه‌های (نقش برتری جویانه‌ی مرد، اهمیت مرد بودن در ایدیالوژی جنسیتی جامعه مردسالار، مسئله جنسیت و ساینس، زنان و ساینس، اهمیت جنبش زنان برای رهایی از سلطه مرد) و دهها مقاله تحقیقی دیگر در باره زنان نگاشته است در این باره چنین می‌گوید: «در کشور های توسعه نیافته زنان اولین و مهم‌ترین امید و محمل برای ارتقا، رشد و توسعه جامعه خود هستند. موفقیت زنان در مشارکت کلان اقتصادی در این جوامع باعث باروری اقتصادی و رفاه این جوامع می‌گردد.»

با وجود این همه مزایای که مشارکت زنان برای دستیابی به توسعه پایدار دارد، چنانچه نا برابری جنسیتی به موقعیت حاشیه ای زنان در بازار کار منتهی شود و از استعدادها و توانمندی های این قشر به خوبی استفاده نگردد، بناً جای شان در اقتصاد کشور خالی مانده و سودی از این بابت حاصل نمی گردد.

از این رو در نظر گرفتن نیازهای زنان به تحصیل و اشتغال از یک سو و اهمیت توجه به نیازها و انگیزه های از سوی دیگر برای حفظ و ارتقای سلامت جسمی و روانی آنان از سوی دیگر که سهم عمده ای در تحقق رفاه خانواده، پرورش فرزندان، بازدهی سالمی برای پیشرفت جامعه دارد از اهمیت بالایی برخوردار است. برای رسیدن به تعادل، برابری جنسیتی و رفع تبعیضات و در نتیجه توسعه بهتر و کامل تر جامعه، نیاز به این دارد که زنان بتوانند در فرایند تصمیم گیری در سطوح مختلف جامعه شرکت کنند. خوشبختان در بسیاری از کشورها این چالش ها موفقیت های چشم گیری را در قبال داشته است که از آن جمله در کشورهای ناروی، دنمارک و فنلند زنان بهترین تجارب اداره، تصمیم گیری و اقتصاد توأم با رفاهیت را تجربه می کنند.» در این قسمت خالی از مفاد نیست تا در باره مشارکت، مشارکت چیست؟ انواع مشارکت، چگونگی مشارکت زنان افغان و سیر این مشارکت در گذر زمان توضیحاتی ارائه کنم تا خوانندگان محترم حین مواجه شدن با اصطلاح مشارکت ذهن روشن از آن داشته باشد.

مشارکت یا بزبان انگلیسی آنرا "Participation" می گویند به مفهوم استفاده از منابع شخصی یا فردی در یک عمل جمعی البته به صورت آگاهانه و داوطلبانه می باشد. اقتصاد دانان و جامعه شناسان متفق الرأی به این نظر اند که مشارکت عملی داوطلبانه و آگاهانه اتباع کشور در همه امور عمومی، ارگان های اداره کشور، اجراییوی، اداری، سیاسی، مؤسسات و کارخانه های تولید و باز تولید، جریان انتخابات هم انتخاب شونده و هم انتخاب کننده، سازمان های اجتماعی، مذهبی، انجمن ها و موسسات فرهنگی، جنبش ها و سازمان های سیاسی که حیات اجتماعی را تحت تأثیر قرار می دهد و به طور

مؤثر می‌توان گفت که مشارکت اساساً تشریک مساعی داوطلبانه مردم برای بهتر شدن زندگی می‌باشد که بنیاد آن بر اصل برابری استوار بوده و رویای اندیشه‌های شهروندی در تعمیم مشارکت صورت عملی به‌خود می‌گیرد. مشارکت انواع مختلف داشته چون مشارکت سیاسی، مشارکت اقتصادی، مشارکت اجتماعی و مشارکت فرهنگی و..... ولی از آن جایی که مشارکت در تمام عرصه‌های حیات یک کشور به هم پیوسته می‌باشند، در بحث اساسی از مشارکت استفاده می‌کنیم ولی متخصصین امور اداره، جامعه شناسان و اقتصاددانان هر بخش مشارکت را به‌صورت جداگانه در نظر می‌داشته باشند چون مشارکت اقتصادی یعنی سهم‌گیری و شرکت آگاهانه فعالانه و داوطلبانه مردم در نظام تولید و شیوه آن، وسایل مادی، سیاست اقتصادی و توسعه آن، مشارکت سیاسی یعنی اشتراک آگاهانه و داوطلبانه مردم برای تأثیر گذاری عمیق روی تصمیم‌گیری‌های سیاسی حکومت از طریق شرکت در انتخابات هم منحیث انتخاب شونده و انتخاب کننده می‌باشد که بزبان دیگر آنرا مردم سالاری نیز می‌نامند. ساموئیل هانتینگتون Samuel P. Huntington (۱۹۲۷ - ۲۰۰۸) نظریه پرداز انگلیسی - امریکایی آنرا چنین تعریف می‌کند «فعالیت شهروندان منفرد و متشکل به‌منظور تأثیر نهادن بر فرایند تصمیم‌گیری سیاسی دولت.»، تنها از طریق مشارکت است که می‌توان حاکمیت سیاسی را به‌صورت مسالمت آمیز دست بدست کرد، تنها از طریق مشارکت سیاسی مردم می‌توان از وقوع کودتاها جلوگیری کرد، این مشارکت سیاسی مردم در اداره و تصمیم‌گیری است که به‌حکومت مشروعیت می‌بخشد و از طریق مشارکت سیاسی رهبران مورد اعتماد مردم برگزیده می‌شود و مشارکت اجتماعی از سهم‌گیری آگاهانه، فعال و هدفمند مردم در روابط عمومی و بین گروهی چون اتحادیه‌ها، انجمن‌ها، باشگاه‌ها، سازمان‌های مذهبی و صنفی و غیره تشکلات دولتی و غیر دولتی که به‌منظور جلب همکاری بیشتر مردم به رویدادهای معین اجتماعی تأسیس گردیده باشد حکایت دارد و همچنان مشارکت فرهنگی سهم‌گیری فعال و داوطلبانه مردم را در وفاق فرهنگی و اجتماعی مخصوصاً در

جوامع با خصوصیات مختلف اتنیکی ارتقای سطح فرهنگ عمومی در میان همه مردم می‌باشد. مشارکت در حالی که بهترین وسیله و ابزار در راه توسعه اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در کشور می باشد از طرف دیگر اشتراک فعالانه مردم در رویدادهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی یکی از اهداف زرین انسانی برای تشکل مردم بد رویک ملت به هم پیوسته برای قطع جنگ و برادرکشی بوده که ما را به سرمنزل مقصود دولت ملت رهنمون می‌گردد.

پس به این نتیجه می‌رسیم که موضوع مشارکت فعال زنان من حیث نیمی از اجتماع ما رکن اساسی برای تأمین صلح، و امنیت، رفاه، ترقی، پیشرفت و رفع فقر و فاقه در کشور محسوب می‌گردد. در هر آنجایی که شهروندان اعم از زن و مرد فعال دارند و در ساحه مسئولیت مسئولانه عمل می‌کنند آنجا جنگ نیست، آنجا برادرکشی نیست، آنجا بی رحمی نیست، آنجا وحشت نیست، آنجا فقر نیست، آنجا بی عدالتی نیست، آنجا ترقی است، آنجا پیشرفت است، آنجا رفاه است، آنجا برادری است، آنجا برابری است، آنجا مساوات است، آنجا مردم خود حافظین منافع کشور شان اند، آنجا مردم خود متخلفین را به پنجه قانون می‌سپارند، آنجا مردم خود حکومت را در تطبیق قانون همکاری می‌کنند و..... این است مفهوم اصلی مشارکت مردم در همه امور سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور. که مشارکت زنان جای‌اهم را در این پروسه دارد. مشارکت زنان یعنی حضور فعال زنان و دخالت مشمر، آگاهانه، داوطلبانه، متعهدانه آنها برای تصمیم گیری، پلان گذاری، اجرای فعالیت و نظارت بر فعالیت در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی که به اختصار می‌توان گفت در کلیه امور که منافع مادی و معنوی جامعه را تأمین می‌کند می‌باشد. بر اساس اعلامیه حقوق بشر سازمان ملل متحد همه افراد بشر حق دارند در تمام امور مربوط به سرنوشت شان مشارکت فعال داشته باشند.

انسان‌ها از بدو پیدایش یا بهتر است بگویم از زمانیکه به کار اجتماعی متوصل شده اند، به ندای فطرت انسانی کارشان بر پایه مشارکت و همکاری استوار

بوده است. از همین جا تا اکنون مشارکت مفاهیمی از قبیل همیاری، همکاری، تعاون، تشریک مساعی، معاضدت، یاری رسانی، همکاری و کمک متقابل، مسئولیت پذیری یا احساس مسئولیت، همفکری، همدلی، تعامل و هم اندیشی، دستیاری و دستگیری، همنوایی و مردم سالاری در جامعه بشری افاده کرده است.

مشارکت در درازمنه تاریخ اشکال و انواع متنوع و گوناگون داشته و اقشاری از مردم در آن صاحب نقش و اقشاری هم در آن غایب بوده اند. سیر تاریخ بشری بخوبی نشان داده است که مشارکت عموم مردم در کلیه امور دلیل محکم برای موفقیت بوده و است و عکس آن باعث زبونی و ناکامی سلسله و مدنیت‌ها گردیده است. که البته در تمام سیر تاریخ مراد همه افراد جامعه منجمله زنان می‌باشد.

نخستین تکانه مشارکت در جوامع احساس انسان‌ها می‌باشد و مرحله بعدی آن با خبری، آگاهی و مشاوره می‌باشد که انسان‌ها با آگاهی از نیازمندی‌ها و رفاهیت شان برای الویت‌ها به مشاوره می‌نشینند و مرحله نهایی اجرایی و نقش آفرینی برای تحقق آنچه الویت تشخیص داده شده است می‌باشد که این مرحله را مرحله‌ای اصلی و ارزشمند و مرحله توانمند شدن جامعه می‌پندارند. در جهان امروز ما مسئله مشارکت به امر اجتناب ناپذیری مبدل گشته است. به قول دیترنوهلن Dieter Nohlen (۱۹۳۹) پروفیسور و دانشمند علوم سیاست و اقتصاد در یونیورسیتی هایدلبرگ آلمان امروزه هیچ کشوری را بدون موجودیت سیستم دیموکراتیک نمی‌توان اداره کرد و مشارکت در دیموکراسی امر حیاتی و ضروری پنداشته می‌شود.

در شرایط امروز جهان در تمام کشورها توسعه اجتماعی، اقتصادی به میزان مشارکت شهروندان وابسته می‌باشد. که مشارکت هم به باسواد شدن، آگاه شدن و شهری شدن شهروندان وابسته می‌باشد. همان طوری که تحقق دیموکراسی در جوامع بشری یک فرایند دوامدار و مرحله وار را از سرگزرانده و در کشورهای مختلف به اشکال متنوع و به تدریج بحیث راهکار قبول شده در

آمده است، مشارکت نیز منحصراً یکی از اجزای اجرایی دیموکراسی سیر تدریجی و زمان‌بر داشته و مسئله مشارکت زنان در جوامع که سنت‌ها و آداب و باورهای مردم مخصوصاً باورهای خود زنان متغیر نگردیده است پیرویه ایست بسیار پیچیده و با هزاران چالش‌های مرتبط وابسته. در کشوری چون افغانستان که زنان بسیار منفعل اند که من در بخش منفعل بودن زنان در افغانستان به توضیحات مشروح تر در این باره می‌پردازم و دلیل بارز انفعال شان حاکمیت و سلطه محکم فرهنگ مرد سالار می‌باشد که زنان کشور ما آن را بحیث یک اصل پذیرفته اند می‌باشد.

قابل یاد آوری میدانم در کشورهای رو به انکشاف منجمله در کشور ما افغانستان که شاه‌رگ اقتصادی شان بیشتر بر پایه اقتصاد زراعتی یا کشاورزی و دامداری استوار است، مشارکت اقتصادی زنان بیشتر در ساحات زراعت، دامداری و تولید محصولات دامداری معطوف می‌باشد. در این کشورها مردان و زنان بیشتر در این ساحات اشتغال دارند. اما این اشتغال برای زنان در کشور ما بدون مزد می‌باشد. زن با وصف سطح بسیار بلندش در مشارکت اقتصادی در ساحه زراعت و مالداري و تولید محصولات دامداری نه تنها هیچ نوع دستمزدی حصول نمی‌کند بلکه وابستگی اقتصادی زنان به مردان در دهات و محلات به مراتب ظالمانه تر از وابستگی اقتصادی زنان در شهرها می‌باشد.

یکی از بخش‌های مشارکت همانا مشارکت سیاسی می‌باشد که برپایه تعریف عمومی مشارکت برای مشارکت سیاسی چنین می‌توان فورمول بندی کرد: مشارکت سیاسی عبارت است از حضور فعال و دخالت متمرکز، آگاهانه، داوطلبانه و متعهدانه همه مردم برای انتخاب و گزینش رهبران سیاسی و ادای نقش مستقیم و یا غیر مستقیم در سیاست گذاری‌ها می‌باشد. البته مشارکت سیاسی نظر به نوعیت و سرشت نظام‌های حاکم هم به شکل خود جوش و هم به شکل سازمان یافته از طریق احزاب سیاسی، سازمان‌های اجتماعی و شهر داری‌ها مردم تحریک شده و راه اندازی می‌گردد. جامعه شناسان بهترین

گزینه را برای مشارکت سیاسی مشارکت خود جوش معرفی می‌کنند، زیرا در این شکل مشارکت مردم آگاه به‌خیر و شر شان خود به‌پا می‌خیزند و هم در انتخاب رهبران و هم در مراجع قانون‌گذاری ادای نقش مؤثر می‌کنند. در باره مشارکت سیاسی که مهمترین رکن مشارکت هم می‌باشد دانشمندان علوم سیاست و اجتماع نظریات مختلف و یا توضیحات گوناگونه ارائه می‌کنند.

ساموئیل هانتینگتون Samuel P. Huntington (۱۹۲۷-۲۰۰۸) نظریه پرداز انگلیسی - امریکایی که نظریات جنجال بر انگیز در باره تصادمات مدنیت غرب و اسلام را در کتاب (برخورد تمدن‌ها) اش ارائه کرد، مشارکت سیاسی را به‌پنج نوع تقسیم و توضیح می‌کند:

- مشارکت خود به خودی یا خود جوش
- مشارکت بر انگیزخته خارجی بلااثر تحریکات خارجی مردم را برای تحقق اهداف شان بر می‌انگیزند؛
- مشارکت تحصیلی درون زا؛
- مشارکت سنتی ریشه دار معیشتی، جمعیتی، اقتصادی؛
- مشارکت ارادی و آگاهانه که به‌وسیله انجمن‌ها، اجتماعات، اتحادیه‌ها، شوراها، احزاب و شهر داری‌ها راه اندازی می‌شود.
- همچنان مکارویچ با آن‌که ابهاماتی در نظریات‌اش وجود دارد مشارکت سیاسی را دو نوع ترسیم می‌کند:
- مشارکت سیاسی متعارف؛
- مشارکت سیاسی غیر متعارف.

مشارکت سیاسی متعارف را موصوف عبارت از همان مشارکتی میدانند که مردم در زیر فهم و آگاهی سنتی و یا باورهای قبول شده به‌مشارکت می‌پردازند و مشارکت هائیکه خارج از باورهای مردم و سنت‌های پذیرفته شده در معرض اجرا قرار گیرد مشارکت غیر متارف نامیده است که موصوف مشارکت مردم در تظاهرات، اعتصابات، نافرمانی‌های مدنی و کمپاین‌های انتخاباتی را نمونه‌هایی بارز مشارکت غیر متعارف میدانند.

طوری که در بالا ضمن توضیح مشارکت در کشور ما بیان کردم، مسئله مشارکت در کشور ما بصورت عموم هنوز به فرهنگ همگانی تبدیل نگردیده است و به قول جامعه شناسان که در بالا روایات شان را روایت کردم مشارکت مردم بیشتر ذریعۀ کشانیدن آنها برای اهداف معین در کار زار سیاسی می باشد نه اینکه آنها به این باور رسیده اند تا در کلیه امور کشور منحصراً شهروندان مشارکت فعال داشته و در بسیاری از موارد ادای دین و فریضه وطنی کنند. عوامل عدم مشارکت سیاسی زنان نیز در همین راستا و بر علاوه زنان جامعه ما احساس کاملاً بی قدرتی داشته و هیچ انگیزه‌ی برای فعالیت سیاسی یا مشارکت سیاسی در خود نمی بینند. زنان هنوز باورمند تأثیر گذاری شان در جامعه نمی باشند، آنها سیاست را چیزی کاملاً بیگانه با زن قیاس می کنند زیرا در طول هزاران سال نسل اندر نسل در این حوزه و سایر حوزه های انسانی به حساب نیامده اند و از طرف دیگر مرد و سیستم فرهنگ مردسالار او را چنان در جال عنکبوت خدمت رسانی همسری و مادری محصور نگهداشته که فرصت برای فعالیت خارج از آن حوزه را از وی کاملاً ربوده و او را منزوی کرده است. تا زمانیکه همه افراد جامعه بالاخص زنان آگاه نگردند، اعتماد به نفس پیدا نکنند و بر خلاقیت و میرمیت خویش بحیث اعضای متمر و مؤثر جامعه باورمند نگردند این مشارکت مخصوصاً مشارکت سیاسی لنگان و معیوب می باشد.

باید اذعان داشت که شرایط امروزی جهان بحث ها را از میدان نبرد های افراد زورمند و شمشیر باز به بحث های افراد آگاه و آنانیکه قدرت تفکر بیشتر دارند صاحب توانمندی بیشتر می گردند می چرخاند. امروزه در بسیاری از کشورهای جهان و همچنان در کشور ما افغانستان که در مرحله بسیار ابتدایی و گامهای نخستین آن می باشد، توانایی انسان ها در آگاهی بیشتر آنها متبلور است. که زنان بانیست در این پروسه خود در بلند بردن سطح آگاهی شان مبادرت ورزند و توانایی تخصصی شان را ارتقاء بخشند. آنها نباید در انتظار دعوت نامه های مردان و یا حکام بنشینند تا آنها را باسواد ساخته و به مراجع ارتقای تخصصی

معرفی بدارند. به‌ادامه مسئله اهمیت مشارکت زنان در کلیه امور اجتماع - اداره - سیاست و فرهنگ گزارش تحقیقی داکتر سوزان شرود که در نتیجه تحقیقات گسترده روی طیف‌های مختلف زنان اجرا کرده است در باره توانمندی‌های فکری، تأمین روابط بهتر، اداره سالم مبتکرانه و ذکاوت و حوصله مندی بیشتر زنان که در این جا مختصر آن‌را می‌آورم برای تقویت احساس اعتماد به‌نفس زنان کشور ما مفید می‌پندارم.

زنان شنونده‌های بهتر از مردان هستند، این دقیقاً برای یک مدیر خوب خصوصیتی است که همکاران و مشتریان را بهتر مدیریت کند. به‌همین خصوصیت زنان بیشتر مسایل کاری را بعد از مباحثه میان همکاران و اجرا کنندگان به‌منصبه اجرا می‌گذارند ولی مردان انفرادی عمل کرده و بجای روابط گفتگو بیشتر عمل‌گرایانه روابط برقرار می‌کنند. به‌همین مناسبت زنان کارفرمایان بهتری نسبت به‌مردان هستند زیرا کارمندان که برای اجرای کاری نظر داده اند آن‌را بهتر اجرا می‌کند و آن‌ها همیشه تمایل به‌برقراری روابط بهتر و رعایت مشکلات از جانب کار فرما می‌باشند، زنان توانمندی این را دارند تا فوراً کلکتیف یا اجتماعی را برای مدیریت بهتر ایجاد کنند، در حالی‌که مردان بیشترین به‌صورت انفرادی مدیریت می‌کنند، همچنان زنان در برقراری این اجتماع یا کلکتیف در جریان مدیریت بیشتر بر پایه عدالت، هماهنگی، صبر و حوصله مندی بیشتر هم در اتخاذ تصمیم و هم در عمل مبادرت می‌ورزند.

با ذکر این مختصر که در باره مشارکت و مشارکت زنان ارائه کردم می‌پردازم به ادامه بحث وابستگی اقتصادی زن به‌مرد و مسئله مشارکت آن در افغانستان.

از همان مراحل آغازین حاکمیت مرد سالار نا برابری جنسیتی مولفه بارز حیات اجتماعی انسانها گشته و اجماع عمومی جوامع بشری در خصوص برتری مردان بر زنان به درجه‌های متفاوت در همه کشور های جهان وجود داشته است که در این اواخر با ازدیاد نفوس این مولفه مشکلات فراوان

اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را در کلیه جوامع بشری منجمله کشور ما افغانستان عزیز ببار آورده است. سازمان حقوق بشر ملل متحد در باره مشارکت اقتصادی - سیاسی-اجتماعی زنان در کشورهای مختلف دنیا گزارشی را تهیه کرده که بلند ترین رقم مشارکت زنان را ۷۵ درصد پذیرفته و رقم ۲۵ درصد را منحصی پاهین ترین رقم مشارکت نشانی کرده است. بر اساس این گزارش میزان مشارکت زنان در کشورهای اسلامی، عربی و شرق میانه رقم ۲۵ درصد را نشان میدهد. که افغانستان نیز در رده ای پائینترین این جدول قرار دارد، کشور جاپان، کوریای جنوبی و کشورهای افریقایی نیز رقم ۳۵ درصد را نشان میدهد، کشور تانزانیا با آنکه کشور مسلمان است میزان مشارکت زنان رقم ۷۰ درصد را نشان می‌دهد، در ایتالیا منحصی یک کشور پیشرفته سرمایه داری رقم مشارکت زنان به ۳۵ درصد میرسد، در بقیه کشور های اروپایی این مشارکت تا ۵۵ درصد میرسد، در فدراتیف روسیه مشارکت زنان رقم ۷۰ درصد را میرساند و همچنان در کشور های چین ۶۵ درصد و در کامپوچیا و ویتنام زنان ۷۵ درصد در کلیه امور اشتغال دارند.

در ابتدایی ترین تعریف نابرابری جنسیتی را میتوان توزیع نا برابر ثروت، قدرت، منابع و امتیازات بین افراد جامعه یعنی مردان و زنان تثبیت کرد. که در جامعه ما زنان زیر سلطه مردان قرار داشته و در حوزه های عمومی و خصوصی زندگی بنابر تمایز بیش از حد زنان و مردان مردان از بیشترین حقوق، آزادی‌ها، امتیازات و ثروت مادی و معنوی جامعه برخوردار بوده در حالی که زنان از حد اقل این حقوق، آزادیها، امتیازات و ثروت مادی برخوردار نیستند. گرچه وزارت امور زنان ارقام احصائیوی را منتشر می‌کنند مبنی بر اینکه در میان ۲۰۲۰۹۸ کارمند دولتی وزارت خانه‌های پایتخت ۶۶۷۵۷ تن آنها را زنان تشکیل می‌دهد که رقم ۲۵ فیصد این کارمندان را احتوا میکند. که اگر این ارقام واقعیت داشته باشد و وضع در سکتور خصوصی و مؤسسات خارجی نیز به همین منوال باشد، میتواند مایه امیدواری فراوان برای مشارکت عمومی محسوب گردد.

در حالیکه واقعیت امر در کشور ما حاکمیت‌های مرد سالار و فرهنگ حاکم مرد سالاری بادفاع از نا برابری جنسیتی بوسیله وابستگی اقتصادی زنان به مردان و جلوگیری شدید زنان از تحصیل و کار اجتماعی، جلوگیری زنان در ساختارهای سیاسی و تصمیم گیرنده و از همه مهمتر جلوگیری از ایجاد سازمانهای سراسری زنان توانسته است کماکان زنان را محصور خانه و نگهداری فرزندان نگهداشته و به این ترتیب عقب ماندگی، فقر، بیسوادی و هزاران مصایب اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را بیار آورده اند. در حالیکه تحقیقات علمی جامعه شناسانه و علمای اقتصاد در بسیاری از کشورهای جهان به اثبات رسانیده و نشان میدهد در کشورهای که توزیع عادلانه ثروت و موقعیت های شغلی بین مردان و زنان صورت گرفته و امکانات و شرایط برابر تحصیلی برای دختران فراهم است در این کشورها نه تنها فقر وجود نداشته بلکه نرخ رشد اقتصادی و بهره وری به مراتب بیشتر از سایر کشورها می باشد در این کشور ها نرخ مرگ و میر به مراتب پایین تر از کشورهای است که زنان در امور اقتصاد و اداره مشارکت ندارند و از استقلال اقتصادی برخوردار نیستند.

اما در کشور ما برای زنان از آسمان فرمان نازل شده و وظیفه ایشان را نان پختن، خانه روفتن، لباس شستن آن‌هم به شکل بسیار بدوی و با دست، لباس دوختن، واریسی اطفال، رسیدگی به خواسته های شوهر، مراقبت و رسیدگی به بزرگان خانواده و در محلات و اطراف رسیدگی به حیوانات خانگی، دوشیدن حیوانات شیرده، در منازل خان‌ها و افراد با نفوذ تهیه و ترتیب متداوم و متواتر غذا برای کتله بزرگ از مهمانان، در سمت‌های جنوب و جنوب شرق کشور آوردن آب مورد ضرورت از چشمه‌ها و جوی‌ها که به فاصله های دور و نزدیک از قریه‌ها واقع اند، انتقال و جمع آوری چوب مورد ضرورت منزل در همه فصول سال از جنگلات، در نواحی شمال، شمال غرب و جنوب غرب کشور زنان بر علاوه آنچه در بالا ذکر بعمل آمد به بافتن قالین، گلیم و ریشتن تار و پشم برای قالین بافی تعیین کرده است. این لایحه وظایف آسمانی حکم قابل

اجرا برای زنان کشور ما بوده و زنان کشور ما متأسفانه در طول سده‌ها هیچ استیفاف طلبی در زمینه نکرده و اعتراضی نداشته اند، گویی آنها به این باور اند که خداوند (ج) آنها را به همین منظور آفریده است.

در شرایط کنونی کشور ما موانع ساختاری و غیر ساختاری در راه مشارکت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی زنان تاثیر بسزایی می‌گذارد. شخصیت حد اکثر منفعل زنان و عادات آشتی جویانه و فیزیونومی ضعیف نگهداشته شده آنان که بنابر عدم شرکت اش در کار مساویانه با مردان طی هزاران سال بالایش تحمیل گردیده است از یک طرف و از طرف دیگر موانع سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، قانونی و اقتصادی همه دست به دست هم داده اند تا زنان را طی سالیان متمادی بدینسو به جزء از خدمت شوهر و بچه داری در تمام عرصه های دیگر اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی یا هیچ شمارند و یا گاه گاهی در زیر تاثیر احساسات فردی جنس دوم بشمارند. از طرف دیگر رهایی کامل زنان از سیطره جامعه مرد سالار تنها با بدست آوردن حق اشتغال، حق تحصیل، حق انتخاب شدن و انتخاب کردن و حق میراث میسر نمی‌گردد زیرا در بسا کشور های جهان زنان حق کار کردن، تحصیل و انتخاب کردن و انتخاب شدن را دارند اما در این جوامع منحصی المجموع زنان در بدترین وضعیت جامعه مرد سالار زندگی می‌کنند.

زیرا هنوز فرهنگ مرد سالار در آنجاها حاکم است. به‌طور مثال در عده زیادی کشورهای اروپایی که قوانین همه آزادی‌ها را برای تمام شهروندان ضمانت می‌کند اما در موارد فراوان زنان به مجرد که باردار می‌شوند به‌بهانه‌های مختلف از کاراخراج می‌گردند و در اکثر موارد زنان یا بدون شوهر زندگی می‌کنند و یا هرگز نمی‌خواهند صاحب فرزند گردند زیرا در آن صورت از دست دادن شغل شان را در خطر احساس می‌کنند. یعنی اینکه در یک دید کلی بنابر فطرت ذاتی یا ژنیتیک زنان آن‌ها آرزو دارند صاحب فرزند گردند اما شرایط حاد و دست و پا گیر جامعه حاکم مرد سالار تحقق این آرزو را برایش غیر ممکن می‌گرداند.

در کشور مکزیکو زنان برای شمولیت در مؤسسات خاصاً مؤسسات تولیدی اول باید تست بارداری بدهند. فرید ریش انگلس Friedrich Engels (۱۸۲۰-۱۸۹۵) فیلسوف انقلابی آلمانی در کتاب "منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت" می‌نویسد: زن در خانه پرولتر مرد است.... به قول الکساندر کولونتای مبارز کمونیست برای آزادی زنان در روسیه و اولین سفیر زن در جهان (۱۸۷۲ - ۱۹۵۲) در باره زنان کارگر در کشور های پیشرفته سر مایه داری میگوید: «زنان را تا قبل از سال ۱۹۱۴ در بسیاری از محیط‌های کاری در آلمان رقیبان کثیف مینامیدند.... روزگاری مردها فکر می‌کردند که فقط آنان لازمی است تا فشار مبارزه علیه سرمایه دار را به‌دوش بکشند که فقط آنان میبایست با دنیای کهنه بدون کمک زنان هم طبقه شان بجنگند، اما از زمانیکه زنان طبقه کار گر به‌صوف مبارزه انسان‌های که نیروی کار شان را می فروشند، در آمدند، کار گران مرد به‌این واقعیت پی بردند که تنها گذاشتن زنان و رها کردن آنان در عدم آگاهی در عمل به‌مبارزه شان لطمه بزرگی وارد کرده است.

آن‌ها تشخیص دادند هر قدر صفوف مبارزین وسعت اجتماعی داشته باشد به همان اندازه مؤثر تر برای مطالبات شان عمل کرده میتوانند. یعنی آن‌ها رقیبان کثیف نیستند.» همین اکنون در بسا کشورها زیر بار مشکلات شدید اقتصادی کار و مشارکت زنان شان را خارج از محیط خانه برسمیت می‌شناسند. بعضاً حتی با اجازه شوهران، پدران و برادران شان به‌کار جنسی مبادرت می‌ورزند. تجارب جامعه شناسان از تحقیق های اجتماعی به این استنباط رسیده است که در بسا جوامع که قوانین حاکم حقوق زنان را در عرصه های مختلف زندگی اجتماعی-اقتصادی-سیاسی ضمانت می‌کند، ولی همسران، پدران و برادران صدها اما و چرا در پیشروی زنان قرار میدهند. بطور مثال با این شخص کارکن با این شخص کار نکن، در همچو اداره ای کار کن و در این اداره کار نکن، با این بخند و با این نخند و هزاران نسخه‌های خود ساخته دیگر که حکایت گر حاکمیت اش بر زن می‌باشد ارائه می‌دهد.

به این ترتیب می‌بینیم که اساساً بستر اصلی مشکلات زنان تنها در وضع قوانین و دادن امتیازات شکلی در روند اقتصادی بهبود بنیادی نیافته بلکه این مسئله بستر کلان تر اجتماعی دارد که آن عبارت است از همانا حاکمیت فرهنگ مردسالار می‌باشد. بناً تنها از طریق تحول بنیادی یا ریشه ای برای محو کامل سیستم فرهنگ مرد (پدر-شوهر-برادر) سالار می‌توان راه را برای رهایی زن و آزادی اش باز کرد. و این کار صرف از طریق شکست سکوت زن و خروج وی از دایره‌ی نا آگاهی منفعل به شخصیت استوار قامت و فعال در تمامی بخش‌های اجتماع، اقتصاد، اداره و سیاست ممکن و میسر می‌باشد.

لازم به تذکر است که فایق آمدن زنان بر همه این موانع بسیار عمیق ساختاری و غیر ساختاری یک پروسه دراز مدت و دوامدار زوجانب می‌باشد. برای تحقق و مدیریت این پروسه زنان کشور ما در گام نخست به وسیله ایجاد یک سازمان سراسری زنان غیر وابسته به تفکرات سیاسی شرق و غرب صرف در طراز منافع ملی افغانستان می‌توانند گامهای استوار عملی را برای تغییر فرهنگ و باور حاکم در جامعه بردارند.

این سازمان با حضور خویش در هر خانه، جاده، محله، قریه، شهر، ولایت و کشور موجودیت خویش را رسماً اعلام بدارد. این کار بزرگ مستلزم فداکاری، از خود گذری، قربانی و عرق ریزی شبانروزی زنان می‌باشد. بدون تلاش، جد و جهد، کار مستمر مثمر، قربانی‌های بیشمار، پیکار بی امان خود زنان، جامعه و مردان داوطلبانه این حق شایسته را به زنان هرگز نخواهند داد. زیرا برای دستیابی به این مامول انسانی بایست فرهنگ مردسالاری در جامعه از ریشه بر کنده شود. در غیر آن این فرهنگ مانند پدیده‌های وراثتی نسل به نسل ادامه می یابد، پسران از پدران می آموزند و دقیقاً همان کنند که پدران شان کردند و دختران همان آموزند که مادران تحمل کردند و بر علاوه در عقب این سلسله دست بسیار با قدرت مذهب، شریعت، قانون، عنعنات، آداب و رسم و رواج های با قدامت چند و چندین هزار ساله نیز قرار دارد که از این فرهنگ زن ستیز حمایت و حراست میکنند و نمونه های فراوان از عکس المعمل های

خونبار این قشر محافظه کار مذهبی زن ستیز در دل تاریخ کشور ما از دیر گاهی ثبت است. تنها راه مؤثر و کارا همانا تشکل زنان کشور ما بدور یک سازمان سراسری با قدرت و با قبول همه انواع قربانی تا سرحد یک نسل که زنان نه تنها بتوانند موجودیت شان را بحیث شهروند مساوی الحقوق تثبیت و برویت قوانین تسجیل کنند بلکه آن‌ها همچنان از طریق این سازمان سراسری که من در هر بخش این نوشتار از آن به تکرار یاد آوری خواهم کرد به زدودن این فرهنگ منحط که نیم جامعه را از مشارکت باز میدارد و نیم دیگر جامعه را معیوب ساخته است در سطح خانواده تا کل کشور مبادرت ورزند.

در گام‌های بعدی بعد از آگاهی دهی زنان جامعه ما و مشارکت شان در تمام عرصه‌های اقتصاد، اداره، اجتماع و سیاست در کار مدیریت سیاسی کشور مشارکت صورت گیرد. در اینجا مراد از مشارکت در مدیریت سیاسی به معنی تسجیل قانونمند موجودیت زنان متخصص و آگاه در ارگانهای رهبری کننده و انتخابی دولت و حکومت می‌باشد. زنان نباید فریب شمولیت نمادین خانم‌ها را در دستگاه اداره دولت و حوزه‌های انتخاباتی که هیچ نقشی را برای بیداری و مشارکت عمومی زنان کشور ما در راستای نهادینه کردن فرهنگ مشارکت زنان ندارند، بخورند.

البته این سازمان سراسری زنان است که تشخیص می‌دهد کدام حرکت متهورانه در کدام مقطع زمانی و در کدام عرصه اجتماع و سیاست ضروری و ملزم می‌باشد تا زنان در آن سهم شایسته ادا کرده و در کلیه امور اجتماع، اقتصاد، سیاست و اداره مشارکت کامل داشته باشند. این زنان اند که با فراگیری همه رشته‌های امور اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، تخیکی، ساختمانی، تکنالوژی و اداری به مردان ثابت سازند که آن‌ها همچو مردان می‌توانند در همه رسته‌های تخیکی و اداری همان مؤثریت و نقشی را داشته باشند که مردان دارند و نه اینکه به تقرری‌ها و انتصابات نمادین بسنده کنند زیرا محافظه کاران مذهبی و اقشار پاسدار سنت در جامعه به هر نیرنگی دست می‌یازد تا از تشکل و بیداری زنان جامعه ما بوسیله اقناع، خرید و تحایف دهان

شیرین کن نمایندگان با فهم و صاحب امکانات تشکیلاتی زنان را به صورت نمادین در بخش‌های از اداره کشور و سهمیه‌های انتخاباتی برای انتخابات پارلمانی فریب داده از یک طرف از تشکل زنان جلوگیری می‌کنند و از طرف دیگر در کار زار تبلیغاتی شان در عرصه ملی و بین المللی از این نمادها بهره برداری سیاسی و اقتصادی می‌کنند. زنان کشور ما یقیناً این آموزه گاندی را که گاندی به وسیله آن زنان هند را نه تنها بیدار ساخت بلکه به جنبش در آورده همیشه به ذهن داشته و آنرا فراموش نکنند: «برای بیدار شدن مردم، این زنانند که باید بیدار شوند. وقتی دختری حرکت می‌کند يك خانواده به جنبش در می‌آید و پس از آن روستا، شهر و ملت نیز تکان خواهند خورد.»

در کشور ما افغانستان یکی از بارزترین و اصلی ترین شاخص عامل عقب ماندگی اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و موجودیت ناامنی عدم مشارکت کامل زنان جامعه ما در کلیه عرصه‌های اقتصاد، اداره و اجتماع می‌باشد. این محرومیت نه تنها زن را به قشر بدبخت و ناتوان جامعه تبدیل کرده است بلکه همه جامعه و مردم را بدبخت کرده و کفاره این عقب ماندگی را تمام باشندگان این سرزمین می‌پردازند. مردان نادان جامعه ما به فکر اینکه در تقسیم و توزیع قدرت زن را مطیع و فرمانبردار خویش ساخته و به این ترتیب حکومت خویش را در جامعه تسجیل کرده است، بی خبر از این که با این کارش حلقه اسارت عقب ماندگی، فقر و غربت را به دست خویش بر گردن خویش انداخته و هر روز این قلاده غلامی اش دست به دست اجنبیان می‌گردد و گاه بدست این و گاه بدست آن غلام و برده وار مورد سوء استفاده قرار دارد.

هرچه جامعه از نظر اقتصادی عقب مانده تر باشد به همان میزان تسلط مرد بر تولید و معیشت زندگی بیشتر است. در بسا حالات هستند عده از مردان که با مادران، زنان و خواهران شان در امور منزل و کارهای خانه همکاری و رسیدگی دارند این مردان را در اصطلاح عامیانه به نام‌های (زن چو، زن ذلیل، غلام زن) یاد می‌کنند، این مسئله که ریشه در فرهنگ منحط مرد سالار دارد تاثیر بس بزرگ در طرز فکر جوانان و مردان می‌گذارد که برای ایجاد تفکر سالم برای

آزادی زن جامعه ما از انحصار اقتصادی مرد بسیار زیان می‌رساند. انحصار اقتصادی و انحصار هزینه‌ی زندگی و معیشت در اختیار کامل مرد یکی از مهمترین عوامل محرومیت زن می‌باشد. شرایط مختلف که من در هر بخش این نوشتار سعی می‌کنم تا حد ممکن به توضیح آن‌ها بپردازم در کشور ما دست بدست هم داده تا زن در کار درون چهار دیوار خانه و مرد برای تأمین هزینه زندگی در برون از خانه تلاش کند. هر چند زن در همین شرایط محصور وابستگی اقتصادی هم به نحوی در توسعه و رشد اقتصاد زندگی جامعه ما نقش دارد، اما تصمیم و تسلط مرد انحصاری بوده و تمام راه‌های آزاد اندیشی و عمل آزاد زن را برای مشارکت کامل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مانع و سد گردیده است. وابستگی اقتصادی زن به مرد و یا انحصار اقتصادی مردان در جوامع مختلف جهان بازتاب‌های گوناگون سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و از مراحل و نشیب و فرازهای متفاوت عبور کرده اند و اما در افغانستان امروز به عنوان یک سنت و قانون زندگی اجتماعی نقش مرد، بر تولید و درآمد اقتصادی انحصاری است. زن افغان مثل اطفال در خانه منتظر دستورات، فعالیت‌ها و تصمیمات اقتصادی مرد می‌باشد.

قابل یادآوری میدانم که عده از دانشمندان علوم سیاست و جامعه‌شناسی در باره وضعیت مشارکت زنان در غرب نظریات انتزاعی ارائه می‌کنند. آن‌ها به این نظر اند که اشتغال پر رنگ زنان بعد از انقلاب صنعتی اروپا نه به سبب گسترش مشارکت زن در کلیه امور اجتماع بوده بلکه بنابر نیاز شدید صنعت نو پا به نیروی کار ارزان بوده است. که به هیچوجه رفتار جامعه مرد سالار اروپا برای تساوی حقوق زن و مرد نبوده است و حتی در بسیاری از کشورهای غربی همین اکنون دستمزد و معاش زنان در مقایسه با مردان کمتر است.

این دانشمندان به این باور اند که کار خانه یا امور منزل و نگهداری و مراقبت اطفال هم شامل مشارکت زن در جامعه می‌باشد، و به این باور اند که زن نمی‌واند در جامعه در سه نقش همسر، مادر و کارگر یا کارمند یا رهبر ظاهر گردد.

اما این آقایون به استبداد قوانین جامعه مرد سالار اشاره نمی‌کند که زنان جوامع استبدادی که فرهنگ مردسالاری در آن حاکم است و منجمله بصورت مشخص کشور ما که با استفاده از مذهب، سنت، فرهنگ، عرف و آداب عقب‌گرایانه و زن ستیز و سایر بهانه‌ها طی قرون متمادی برده‌وار تحت اداره و سیطره ای حاکمیت مرد سالار قرار داشت.

با یک بینش اجمال و سنجش بسیار ساده میتوان به این نتیجه رسید که اگر در کشور ما زنان در گام نخست با سواد گردند و بصورت کمال و تمام در کلیه امور تعلیم و تربیه، اقتصاد، اداره، سیاست، فرهنگ و صحت عامه مشارکت داشته باشند، در گام نخست خشونت از جامعه رخت می‌بندد، زن مادر است، اگر مادر فارغ از خشونت زندگی آرام داشته باشد فرزند و یا فرزندان را با آرامش و در فضای عاری از خشونت بزرگ و به‌جامعه تقدیم می‌کند.

این فرزندان که جامعه سازان فردای کشور اند همکاران و همیاران عدم خشونت می‌باشند، انسان‌های جامعه ما اعم از زن و مرد سالم اندیش می‌گردند، کشور ما در شاهراه ترقی گام می‌گذارد و مردم ما خوب و بد را تشخیص داده و راه را از چاه تمیز و تشخیص می‌دهند و به‌این ترتیب خود فروشی و وطن فروشی جایش را درک منافع ملی و وطن‌دوستی میدهد و رفاه عمومی بمیان می‌آید.

در افغانستان بحث اصلی اکنون در گام نخست با سواد سازی و آگاهی دهی زنان جامعه ما غرض آماده شدن برای مشارکت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در اولویت قرار دارد اما علمای علم اقتصاد از مطالعاتی که در کشورهای پیشرفته از مشارکت زنان در امور اداره و اقتصاد انجام داده اند به‌این نتیجه رسیده اند که مردان بنابر خصوصیت محافظه کارانه‌ای که دارند در هر نوع شرایطی حتی در نظام‌های (دیموکراتیک) غربی با تمام قوت تلاش دارد که فرادستی خویش را با ذرایع و وسایل ممکن محفوظ نگهدارند.

به‌همین لحاظ در سیستم‌های که گویا با زنان و اعاده حقوق شان کنار آمده اند، با آنکه زن با دادن قربانی‌های فراوان و تلاش مجدانه‌اش با سواد شده و

برای مشارکت در امور اداره، اقتصاد، اجتماع و سیاست تحصیلات تخصصی کرده است، امادر این جوامع همچنان دستمزدها برای زنان نابرابر با مردان بوده و نوعیت کار را مردانه و زنانه تفکیک کرده اند. که به این ترتیب ذهنیت عامه را به نابرابری زن در مشارکت اش در اجتماع به صورت اغواگرانه به نمایش می گذارند. با وصف این نظریات علمای علم اقتصاد و اداره با سواد و آگاهی زنان جامعه ما حداقل زمینه مشارکت شان را در همه امور اجتماع و سیاست متضمن می گردد. برای دریافت سهم عادلانه از ثروت و منابع آگاهی زنان است که قدرت تشخیص سهم عادلانه را پیدا می کنند و به مبارزه شان برای دریافت سهم عادلانه از ثروت و منابع همچنان ادامه می دهند. این راهیست انسانی و تلاش خستگی ناپذیر را الزامیست.

آخر الامر در نتیجه این مضحکه حقوق نابرابر در سطح خانواده بحیث اولین پله اجتماع مرد می خواهد نه تنها نشان دهد بلکه چون سند اثباتیه مبنی بر این که بیشترین دستمزد را گرفته چون عاید وی در سطح خانواده بالاتر است بناً قدرت اش هم بالاتر باید باشد و به این صورت ادعای اداره خانه و اطاعت زن را از او امرش مطالبه دارد.

به شکل طبعی در زیر اداره چنین سیستمی حتی در جامعه گویا دیموکراتیک هم زن خود را در برابر مرد نا توان احساس کرده و اعتماد به نفس اش جریحه دار می گردد. در بسیاری از کشورها و ذهنیت قریب به تمام مردم حتی خود زنان در سراسر گیتی به نابرابری جنسیتی باور داشته و آگاهانه و نا خود آگاه چنین تبلیغ می گردد که زنان ضعیف اند، زنان نمی توانند کارهایی را که مردان انجام می دهند انجام دهند، زنان فیزیولوژی غیر از مردان دارند و با این تمسک می خواهند با حقارت او را به تمسخر گیرند، تفکیک تبعیض آمیز وظیفوی صورت پذیرفته و برای زنان وظایف زنانه در نظر می گیرند و صدها مثال تبعیضی دیگر از صراحت نابرابری جنسیتی در جوامع حتی دیموکراتیک پرده بر میدارد.

در حالی که در حقیقت امر همان طوریکه در بخش‌های آغازین این کتاب تذکر دادم زن من حیث هسته گذار و بنیان گذار زندگی اجتماعی جامعه بشری را اداره و رهبری میکرد و در آن زمان هیچ محدودیت فیزیولوژیک و ناتوانی فیزیکی نداشت که بزرگترین گروه‌های انسانی را در مکان‌های بسیار بزرگ اداره می‌کرد و همچنان مادر بوده و فرزنداش از روی او در جامعه شناخته می‌شد. اگر امروز زن توانایی کمتر نسبت به مرد دارد این بلاثر هزاران سال بردگی ظالمانه بوده که جامعه غیر انسانی مرد سالار او را طی هزاران سال بصورت متناوب به فرد علیل، منفعل و ناتوان تبدیل کرده است و امروز از اثر تظلمی که بالای زن روا داشته اند در عوض آنکه مردان ابراز ندامت کرده کاری را همقطاران شان ظالمانه بر زن مظلوم روا داشته است به نقد گرفته راه‌های برون رفت از این مخصصه را برای زنان هموار سازند و مادر، خواهر، همسر و دختر شان را در راه رهایی از نابرابری جنسیتی همکار گردند و برای زنان همان حقوقی مادی و معنوی را قابل گردند که مردان از آن بهره می‌برند، بر عکس تلاش دارند تا برای زنان چنین حالی کنند که شما بنابر ضعف جسمانی و فیزیولوژیک نمیتوانید سهم برابر در مشارکت اجتماعی داشته باشید و حاصل بهره برابر بدست آورید.

از این وضعیت چنین استنباط می‌گردد که اگر زنان خود شان یک باز نگری تهدایی در تمام امور مربوط به زنان از قبیل بازنگری در فرهنگ حاکم مردسالار، بازنگری تمام قوانین مشارکت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی به‌شمول برابر سازی فیزیولوژیک شان به وسیله سهم‌گیری مساویانه در کلیه امور کار اجتماعی، اقتصادی و بازار کار بدون تفکیک تبعیضی جنسیتی انجام ندهند این طرز فکر و این فرهنگ مردسالار زیر تأثیر مبارزات زنان فقط شکل عوض می‌کند و نابرابری جنسیتی خاصاً برای حصول سهم برابر از کار اجتماعی به شیوه‌های مدرن اغوا گرانه ادامه خواهد یافت.

در حالی که زن همچو مرد هم توانمندی، اهلیت و هم شایستگی مالکیت و اداره امور اقتصادی را داشته و به حیث یک انسان که دارای سجایای بهتر

انسانی است حق دارد استقلال اقتصادی داشته از حقوق برابر برای تحصیل، کار، معاش یا درآمد، میراث، مالکیت اموال منقول و غیر منقول برخوردار باشد. برای اداره دخل و خرج خویش به هیچ نوع اجازه‌ای نیازمند نباشد و مانند مردان در امور اقتصادی فعالانه سهم داشته باشد.

در کشورهایی که میزان دسترسی زنان به فرصت‌های شغلی و اقتصادی بالاتر است در این کشورها سطح رفاهیت مردم بسیار بالا بوده و فقر در این کشورها اصلاً وجود ندارد. تجربه جهانی نشان می‌دهد که در کشورهای که نرخ مشارکت زنان در امور اداره و اقتصاد چه در درون خانواده و چه در سطح کل کشور بلند است این کشورها به‌از رشد بهتر اقتصادی و اجتماعی برخوردار بوده و همه مردم در رفاهیت بیشتر زندگی دارند. در کشورهای ناروی، دنمارک و فنلند که نرخ اشتراک زنان در اقتصاد و اداره بلند است مردم این کشورها در رفاهیت بیشتر زندگی می‌کنند.

در این کشورها مردم عمر طولانی‌تر داشته، خشونت خانوادگی به حداقل تا به‌صفر رسیده است و مردم به‌صورت عموم از زندگی سرشار از محبت و دوستی لذت می‌برند. در کشور فنلند هم اکنون ۸۳ درصد زنان مشارکت کامل در اقتصاد و اداره داشته و همچو مردان به‌کار تمام وقت شاغل اند. در این کشور شیرخوارگاه‌ها، کودکستان‌ها و تغذیه کودکان بصورت رایگان از جانب دولت پرداخت و معاونت می‌گردد. در کشور ناروی سهم زنان در پارلمان کشور ۴۰ درصد و در ۳۱ درصد مناصب اداره و مدیریت را زنان به‌عهده دارند که امور پارلمان، اداره و مدیریت کشور بوجه احسن به پیش رفته و از نمونه‌های بارز ادارات موفق دنیا محسوب می‌گردد.

پس به‌این نتیجه می‌رسیم که رهایی زن از وابستگی اقتصادی و رسیدن به استقلالیت اقتصادی زنان و مشارکت شان در اداره و اقتصاد در کشور ما مهمترین عامل پیشرفت، رفاه و ترقی عمومی کشور بوده و راه برون رفت از همه مصائب اجتماعی همانا مشارکت زنان در کلیه عرصه‌های اداره، اقتصاد، اجتماع و سیاست می‌باشد. این زن است که با بیداری‌اش جامعه بیدار

می‌گردد، با تعقل اش جامعه عاقل می‌گردد، با ذکاوت اش جامعه ذکی می‌گردد، با آرامش اش جامعه آرام می‌گردد، با سلامتی اش جامعه سالم می‌گردد. همان‌طور که با اسارت اش قرن‌ها همه مردم اسیر بودند و هستند. زیرا این زن است که سازنده جامعه است زیرا همان طوری که در بالا بیان کردم نیم جامعه خودش است و نیم دیگر را تولد کرده و پرورش می‌دهد.

زنان در این بازنگری خویش نه تنها برای تأمین عدالت اجتماعی یعنی باز توزیع قدرت مبارزه کنند بلکه لبه تیز مبارزه شان در جهت تغییر ساختار فکری حاکم در جامعه و تغییر بنیادی ارزش‌های معهود که بر افکار عمومی سیطره دارد معطوف گردد. البته در عرصه توانا سازی زنان همان طوریکه در بالا ذکر کردم این توانا سازی به وسیله بیداری انتقادی از خود زنان صورت گیرد آن‌ها نباید به ساختارهای نمایشی یا استخدام‌های نمادین دل ببندند آنان باید نسل خویش را به صورت عموم بیدار سازند تا علیه این شکاف جنسیتی به‌پا بر خواسته و تمام باور عمومی را که گویا این نابرابری جنسیتی خداداد است دگرگون سازند، اعتماد به نفس عمومی قشر زن را به مدارج برابر اجتماعی همکار و رهنمون گردند و از طریق بسیج زنان بدور یک سازمان سراسری برای برقراری عدالت جنسیتی و مشارکت کامل الحقوق زنان در تمام عرصه‌های اقتصاد و اداره این مامول را عملی کنند. تحلیل ما از وضع کشور خود ما وعده‌ای از کشورهای جهان با دلایل عملی به‌ما ثابت کرد که یگانه راه برون رفت از ناسازگاری‌های اجتماعی، بحران‌های اجتماعی و سیاسی و عقب‌مانی اقتصادی کشور فقط بیداری، آگاهی و مشارکت فعال زنان در تمام مناسبات اجتماعی اعم از عرصه‌های اقتصاد، مدارس، پوهنتون‌ها، صحت عامه، فابریکات تولیدی و ساختمانی، شرکت‌های تجاری، بانکداری، فن‌آوری معلوماتی و سایر عرصه‌های اقتصاد، عرصه‌های اداره و سیاست چون مشارکت برابر و آگاهانه در انتخابات برای انتخاب کردن و انتخاب شدن، در اداره امور محلات و شهرداری‌ها، در مجالس علیا و سفلی پارلمان کشورادای نقش آگاهانه فعال در سازمان‌های اجتماعی و صنفی و احزاب سیاسی،

مشارکت آگاهانه و تخصصی در سیستم عدلی، قضایی، امنیتی و دفاعی کشور و سایر عرصه‌های اداره و سیاست است که زنان را به‌خودشان باورمند ساخته و فاصله‌های ایجاد شده تصنعی که در اثر منفعل بودن زن و حاکمیت جامعه مرد سالار به‌میان آمده بود روز تاروز کمتر و کمتر گشته و تا زدوده شدن کامل این فاصله بین مرد و زن کشور از همه این بحران‌های که از مدت‌های مدیدی است که دامنگیر کشور و مردم ما می‌باشد رهایی یافته و در شاهراه ترقی و پیشرفت گام بر میدارد و مردم ما به‌رفاه عمومی دست می‌یابند.

فصل چهارم

نقش عقب‌نگهدارنده متولیان دین و آموزه‌ها نادرست دین در برابر زن

دین یا مذهب اساساً عبارت است از مجموعه‌ای از باورها، افکار و عقاید انسان‌ها برای بهتر زندگی کردن است. به‌عباره دیگر دین یا مذهب در بیشترین عمر موجودیتش رهنمای انسان‌ها در شاهراه انسانیت و قواعد انسانی بوده است و به‌همین ملحوظ در گذشته‌ها شاهان و حاکمان در عین زمان متولیان دینی هم بودند زیرا در آن زمان‌ها هنوز دولت‌های مدرن با قوانین پیشرفته تنظیم‌کننده امور اداره، مردم و کشورها پا نگرفته بود و یا به‌باور دیگر دین مجموعه‌ای از روش‌ها و نظام‌های فرهنگی، باورها و جهان‌بینی‌هایی است که با ایجاد نمادها و سمبول‌ها انسان‌ها را به‌ارزش‌های معنوی و روحانی مرتبط می‌گرداند. و یا به‌زندگی معنی می‌بخشند، در بسا ادیان خاصاً در دین اسلام به‌هستی‌شناسی پرداخته شده و در باره ماهیت انسان و جهان هستی ایده‌های ناب ارائه داده اصول اخلاقی معین برای بهتر زندگی کردن انسان‌ها مطرح می‌دارد.

به‌قول الکسیس کارل Alexis Carrel (۱۸۷۳-۱۹۴۲) جراح و فیزیولوژیست و متعصب مذهبی فرانسوی دین عبارت از وجدان انسان است که گاه و بیگاه انسان‌ها را متوجه خطاهای شان می‌گرداند و چون مشعل فروزان در کج‌راهی‌ها و گمراهی‌ها به‌انسان‌ها یاری می‌رساند. همچنان می‌توان گفت که دین پس از ملت، دومین عامل احساس هویت انسان در جهان به‌شمار می‌رود. دین اسلام از همان منبع و اساسش بر

محوریت انسان و محوریت عقل بر نابرابری‌ها و اشرافیت آن زمان بنیان گذاشته شد، به قول حضرت محمد^(ص) پیغمبر اسلام اولین آیه دینی (اقرأ به اسم ربك الذی خلق) نازل گردید، یعنی بخوان به نام خدا^(ج) که خواندن اثباتی است بر عقل محوری این دین و به نام آن خدای بخوان که خلق کرده خلقت آفریده، که اثباتی است بر خلقت محوری و انسان محوری دین اسلام. ولی بعدها متولیان یا تیکه داران این دین اشرافیت جدیدی را به نام اشرافیت دینی ایجاد کردند و از همان آغاز دین را منحیث وسیله مؤثر برای استحکام نظام مردسالاری سوء استفاده کرده و با تحریف احکام دین در باره مساوات و برابری حقوق زن و مرد دین را به بیراهه کشانده و از آن بهره برداری های سیاسی کرده و برای آسمانی ساختن سلطه مرد سالاری و غصب غیر انسانی حقوق زنان و اهداف جهان گشایی و استعماری خویش دین را چون سلاح بُران محکم در دست گرفتند.

با آن که دین اسلام در میان ادیان ماقبلش به نام دین صلح، مصالحه و سجایای برتر انسانی و برابری حقوق انسانی برای مرد و زن یکسان شهرت فراوان داشت.

هدایات پیغمبر اسلام حضرت محمد مصطفی^(ص) مبنی بر این که بهشت زیر پای زنان است، ننگ و عار بر دختران تازه متولد و کشتن دختران را حرام قرار داد و تجاوز به زنان را قدغن عمومی کرد، خرید و فروش زنان را در بازار برده فروشی و سیستم برده داری را حرام قرار داده و به مسلمانان امر آزادی برده هایشان را صادر کرد، او همچنان تعلیم را بالای مرد و زن یکسان فرض و امر خداوند^(ج) معرفی کرد، او همچنان به زنان حق مالکیت، حق کار و حق انتخاب شوهر را طی دساتیر متعدد رسمیت قرار داد و خود در زمان حیات اش آن را رعایت می کرد ولی در جاهایی که اعراب این دین را که دیگر کاملاً غرض بهره برداری سیاسی مورد سؤ استفاده قرار داده بودند و بزور سر نیزه و به وسیله جنگ های خانمان بر انداز منجمله در کشور ما افغانستان تحکیم بخشیدند اولین نشانه های حاکمیت شان همانا تحکیم سلطه مردسالاری و

ترویج فرهنگ تعدد زوجات و کنیز سازی زنان را شامل می‌گردید. یعنی به هر پیمانه که شخص صاحب اقتدار می‌بود به همان تناسب کنیزان بیشتر در حرم‌اش خدمت گذاری می‌کردند.

در کشور ما بنا بر وابستگی این دین به اعراب و سرداران عرب و تغذیه متداوم فکری پیشوایان، متولیان و مسؤولین دینی از جانب اعراب در طول زمان موجودیت‌اش تا کنون به‌هیئت وسیله بازدارنده انکشاف فکری، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و ظلم بی حد و حصر بالای مظلوم ترین قشر جامعه یعنی زنان مورد سوء استفاده قرار گرفته است مردم ما را زیر نام مذهب کور کورانه برای تحقق سیاست‌های استیلا گرانه و ترویج فرهنگ عرب مورد بهره برداری قرار داده اند.

لشکر کشی‌های اعراب بیشتر به‌منظور تحت سیطره در آوردن سرزمین‌های بیشتر، وصول غنائم جنگی در این میان از همه مهمتر به‌اسارت گرفتن زنان منحیث کنیز و مردان منحیث غلام و برده مد نظر بوده است، که این سیاست تا همین اکنون به شدت جریان دارد. خبر نگاران و تهیه کنندگان فلم‌های مستند و خبری از کشور های دنمارک، بلجیم، سویدن و چند کشور دیگر راپور تاژهای غم انگیزی را از کمپ‌های مهاجرین افغان در پاکستان در سال‌های واپسین دهه هشتاد و اوایل دهه نود میلادی تهیه کرده اند که در آن دختر فروشی سازمان یافته رهبران تنظیم‌ها در این کمپ‌ها به‌اعراب را به‌نمایش می‌گذارد.

این کار در جریان جهاد افغانستان به‌شدت وجود داشت و با تأسف که تا اکنون در گوشه و کنار کشور ما جریان دارد. همچنان در جریان جنگ سوریه در لبنان و در کشورهای افریقایی گزارشات مستند از مداخله اعراب بوضاحت نشان می‌دهد که در پهلوی اهداف استراتژیک اعراب در کشورهای افریقایی و آسیا مسئله تحت سیطره قرار دادن زنان یکی از شاخص‌های اهداف این مداخلات می‌باشد. به‌این ترتیب متولیان دین اسلام در کشور ما که پیوسته از زبان، فرهنگ، باورها و تاریخ عرب تغذیه شده و تعلیم می‌گیرند پیوسته

فرودهستی زن، وابستگی زن، ناتوانی زن، بی حقی و کم حقی زن تا سرحد انسان نبودن زن را در جامعه ما و در میان مردم از طریق منبر مساجد و خطابه‌های دینی و مدارس دینی افراطی تبلیغ می‌کنند که تأثیرات بس ناگواری را در ذهنیت مردم ما بجا گذاشته و سلطه مرد سالاری را روز تاروز در جامعه نا آگاه و کم سواد ما مستحکمتر می‌گرداند. با آن‌که بر اساس سنت‌های بومی از گذشته‌های دور باورهای دینی و فرهنگی مردم ما مادر اسطوره تقدس و نماد مقدس و قابل پرستش بوده است اما با این تبلیغات دینی باورهای مردم دگرگون شده و بر سیطره جامعه مرد سالار عمر طولانی‌تر می‌بخشد. این تلقیات و تفسیرهای تحریف شده و نادرست متولیان دینی از احکام دین اسلام برای تحکیم سلطه مرد سالار در جامعه ما باعث شده است که مفردات انسان اندیشانه دین اسلام که برای آزادی زن و برابری حقوق زن بیان گشته است نیز در کلیت زن ستیزی دین اسلام مفقود گشته و این دین را در جامعه درست دین زن ستیز معرفی می‌دارد.

در اسلام محافظه کاران مذهبی با تحریف آیات قرآن عظیم الشان و احادیث نبوی موقعیت زن را فرودهست و نابرابر نسبت به مرد معرفی می‌دارد و با روش‌های چند همسری و تعدد زوجات، ازدواج‌های نابرابر، نکاح نابرابر، شرایط نابرابر طلاق، میراث نابرابر، شهادت نابرابر، حقوق نابرابر در داشتن املاک، حقوق نابرابر در سیر و سفر، حقوق نابرابر در کار و اعمال روز مره در زندگی زن محدودیت وضع کرده و همه این نابرابری‌ها را به حکم شریعت و احکام دین بر جامعه تحمیل می‌کنند. که هیچ عالم دین نمی‌تواند خود را از این جال عنکبوت تفاسیر سنتی و محافظه کارانه زن ستیز دین که طی قرون متمادی اعراب و اعجام آنرا به حیث حکم قرآن به مردم تبلیغ کرده اند وارهاوند.

با آن‌که عده از تئولوگ‌ها و دانشمندان اسلام شناس سعی بر آن دارند تا در جریان مدرن سازی اسلام نظریاتی را غرض حقوق برابر برای زن و جایگاه اجتماعی‌اش مطرح کنند اما این نظریه پردازی‌ها تا زمانیکه پوتانسیل و

ظرفیت‌های اجرایی‌یوی نداشته باشد باورهای مردم را به خویش معطوف نمی‌دارد.

باور بعضی از جامعه شناسان این است که در دین اسلام و سایر ادیان سماوی هیچ نوع محدودیت برای زنان مبنی بر مشارکت شان در کلیه عرصه های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی وجود ندارد. زیرا در شبه جزیره عرب قبل از ظهور اسلام دختران تازه متولد را زنده بگور می‌کردند، فرهنگ تعداد شوهران و تعداد زنان یا به‌عباره دیگر چند شوهری و چند زنی قبل از اسلام وجود داشته است و با ظهور اسلام زنده بگور کردن نوزادان دختر قدغن شد و پرداخت مهریه برای شوهر الزامی گشت و زنان حق مالکیت و میراث را پیدا کردند که قبل از اسلام زنان در جوامع اعراب و سایر حصص جهان از این حقوق برخوردار نبودند. اما توماس ای. اسپرینگز Thomas A. Sprangens (۲۵ اپریل ۱۹۱۷ - ۱۱ فیروری ۲۰۰۶) استاد علوم سیاسی در پوهنتون های امریکا و در بین سال‌های ۱۹۵۷ تا ۱۹۸۵ رئیس سنتر کالج امریکا و نویسنده کتاب فهم نظریه‌های سیاسی و اجتماعی که نظریات بسیار مبسوطی در باره نظریه پردازی‌های سیاسی - اجتماعی و اقتصادی ارائه کرده است و راه‌های خوشبختی انسان را در آن نشانی کرده است در این باره می‌گوید:

در جوامع اسلامی و جوامع سنتی «مرد نان آور و زن خانه دار» شناخته می‌شود، وظیفه و اولویت اول زنان را امور مربوط به خانه داری و مراقبت از کودکان بوده و همین نظام تقسیم کار نا عادلانه باعث کاهش مشارکت زنان در بازارکار می‌شود. ازاینرو، ساختار خانوادگی (تعداد فرزندان خردسال یا افراد مسن، تعداد مردان بزرگسال در خانواده و...) بر میزان اشتغال زنان در تأکید بر مؤلفه‌های فردی متأثر از فرهنگ، دینداری را عامل تأثیرگذار است.» از نظر اسپرینگز اختیار زنان از موقعیت‌هایی که در آن مردان حضور دارند و اثر متقابل آن باکناره‌گیری از این فضا محرومیت‌هایی ایجاد می‌کنند و این باعث می‌شود تا در کشورهای اسلامی مردان برای حضور زنان در فضای عمومی محدودیت‌هایی وضع می‌کنند که به‌طور سیستماتیک این قشر از بازار

کار حذف شوند. همچنان با طرح القاب بسیار عاطفی زن را مسئول بارداری، بچه‌داری و نگهداری فرزندان و بزرگسالان خانواده تعیین مسؤلیت می‌کنند.

مردان نه‌تنها خود به این مامول مبادرت می‌ورزند بلکه دین و آن‌هم دین رادیکال و بنیاد گر را که با هر نوع ارزش‌های جامعه مدرن و پیشرفت و ترقی در مخالفت خونین قرار دارد به کمک خویش گزیده اند.

با آنکه آنتونی گیدنز Anthony Giddens (۱۹۳۸) فیلسوف و جامعه شناس انگلیسی به این باور است که جامعه دیموکراتیک مدرن بالاخره بر تاجر و سنت فایق می‌آید و در آخر کار پیروزی از آن مدرنیته و دیموکراسی است.

اما در کشور ما که اکثریت باشندگان آن‌را مردم باورمند کور کورانه به‌مذهب و سنت پذیر اند و در سال‌های اخیر حکومت‌ها هم بی ثبات، دست نشانده و فساد گستر اند، آماده ساختن بستر فرهنگی و مردمی برای ترتیبات جامعه مدرن و رهایی زن در این بستر از مردسالاری و استبداد مذهبی بنیاد گر کاریست بسیار دشوار که مستلزم بیداری و آگاهی مردم می‌باشد.

بنیادگرای افراطی مذهبی در شرایط موجود کشور ما با استفاده از اختیارات قانونی مبنی بر آزادی بیان عده قابل توجه مردم ما را که بنابر خصلت فطری قانون گریز و متمرّد هستند در زیر لوای مدارس مذهبی و اندیشه‌های افراطی مذهبی دقیقاً در مقابل مدرنیته و پیشرفت قرار می‌دهند و از آن‌ها هر روز طالب سازی می‌کنند که فقر و تهیدستی مردم نیز رول با اهمیتی را در این زمینه بازی می‌کند.

همچنان یکی از زنان پیشتاز مصری نوال السعداوی در طلیعه اثر مشهور خود چنین مینگارد: «رنج مشترک ناشی از میراث استعمارهای کهنه و نو با نامهای استبداد داخلی و خارجی همدست استعمار و دشمنی خلق‌ها، را در تاریخ مشترک مان احساس کردم. ما همچنین از موقعیت نازلی که در جوامع اسلامی ما بر زن و بخاطر زن بودنش تحمیل شده مشترکاً رنج می‌بریم. بسیار

اند كسانى كه سعى دارند موقعيت نازل اجتماعى زن را به حساب اسلام بگذارند.

ولى اسلام در جوهر خویش داعى به سوى عدالت، آزادى و برابرى بود، امتياز بين زن و مرد و عرب و عجم را نفى مى كرد. اين جوهر انساني است.» نوال اسعداوى منحيث طبيب مهربان با نمونه هاى فراوان زنان و خانواده هاى آنان مواجه شده و با تحليل واقعيت هاى كه ناظرش بوده نگاشته است او در يافته كه نبايد مسايل زنان را تنها از ديد مذهب و يا در محدوده خانه و پرورش اطفال مورد ارزيابى قرار داد بلكه مسئله زنان مستلزم آن است تا آنها از اعماق ريشه هاى اولى فرهنگ مرد سالار مورد كاوش و پژوهش قرار داده و راه هاى اساسى براى دسيابى زنان منحيث انسان آزاد، كامل الحقوق جامعه جسنبو دريافت كرد.

اكثريت جامعه شناسان، مردم شناسان و علمائى علم اقتصاد به اين باور اند كه در جهان ما بناى هر تمدن، ترقى، پيشرفت و رفاه هر كشورى صدها عامل گوناگون و بسيار بغرنج ملى، فرهنگى، سياسى، اقتصادى، اجتماعى و اتنيك داشته كه براى هر كدام رؤس جداگانه و همان طور بغرنج و پيچيده در كار است اما يك چيز در همه اين عوامل كاملاً مشهود است اينكه نيمي برابر اين همه عوامل مربوط زن بوده و آن نيم ديگرى كه مربوط مردان هم مى گردد كه آنها هم از اين نيمه بحيث مادرش متاثر مى باشند. تاكنون در كشور ما اين حلقه مفقود بوده و سياست كاران، نخبگان امور اجتماع و مسئولين كشور ما بنا بر دلايلى كه در مباحث پيشتر از آن ذكر كردم و طى عنوان هاى بعدى بشرح بيشتر آن ميپردازم به آن توجه جدى مبذول نداشته اند. امروز نيز متوليان دين و سنت گرايان مذهبي بدون توجه به اين درد جانكاه اجتماعى يعنى زدودن نيم پيكر بسيار ارزشمند جامعه يعنى زنان از مشاركت در كليۀ امور زندگى اجتماعى، سياسى، اقتصادى و اجتماعى منحيث موجود متساوى الحقوق كه بلااثر آن همه جامعه معيوب گشته و در زير چتر معيوب جامعه همه جامعه و خود متوليان دينى و سنت پسندان مذهبي هم رنج مى كشند و رنج ميبرند اما

بنابر فرهنگ حاکم مرد سالار این جامعه پر از ذلت، اختناق و رسوایی را قبول کرده و هنوز هم فتوی‌های ناشرعی را در قلب شرع به مردم بازگویی می‌کنند. یعنی یقیناً عوامل باز دارنده‌ای را سیستم حاکمیت مرد سالار در جامعه نهادینه کرده است و یا نهادینه می‌کند که مشارکت زن در اجتماع را زیر تأثیر مذهب، عواطف، احساسات و سایر عامل‌ها مانع گردد.

در این جا می‌خواهم بسیار با اختصار خاطره‌ای را از جریان یک برنامه تاز تلویزیونی از کشور سوئیس برایتان تعریف کنم:

(خانواده متمول عرب متشکل از شوهر با سه خانم و سایر اعضای خانواده در یکی از شهرهای سوئیس مصروف یک سفر تفریحی بودند که گزارشگر و تهیه کننده برنامه تلویزیونی مصروف تهیه راپورتاژی برای یکی از برنامه‌های تلویزیونی‌اش با این خانواده مصاحبه انجام می‌دهد البته بخش اعظم مصاحبه را شوهر یا مرد خانواده انجام می‌دهد. شوهر با مدرن‌ترین لباس تابستانی از نوع بالا تنه آستین کوتاه با پطلون بسیار کوتاه و در یکی از مزدهم‌ترین نقطه تفریحی کشور سوئیس در روزهای داغ تابستان قرار داشته ولی خانم‌ها همراهش همه بدون استثناً بر علاوه لباس سرپا با حجاب با برقه که تنها کمتر از یک سانتی متر جای چشمان آن باز بود دیگر سرپا محصور و مستور بودند.

مصاحبه کننده از آقا می‌پرسد که شما بسیار با لذت به این همه دخترهای برهنه و نیمه برهنه کناره‌های آب نگاه می‌کنید، چرا خانم‌های‌تان را چنین مستور ساخته ایید؟ آقا در جواب می‌گوید: این به‌خواسته خود خانم هاست، آن‌ها خود چنین می‌خواهند. مصاحبه کننده می‌پرسد اگر خانم و یا خانم‌های‌تان بخواهد یا بخواهند مانند این خانم‌های اروپایی بدون لباس در کنار ساحل آفتاب بگیرند برایشان اجازه می‌دهید؟ آقا برافروخته شده جواب می‌دهد که این خانم من است و تنها برای من می‌تواند چهره و بدن اش را نشان بدهد. براساس همین دیدگاه است که زن تقریباً در تمام کشور های اسلامی در چهار دیوار خانه زندانی، محصور و مستور بوده و پائین ترین سطح مشارکت اجتماعی - اقتصادی را در این کشور ها دارند. در کشور ما افغانستان

حاکمیت و سلطه مرد سالار فراز و فرودهای گوناگون را تجربه کرده است و ریشه‌های بسیار عمیق و محکم باسنت‌ها، باورها، عقاید و عنعنات مردم دارد که به آسانی نمی‌توان آن‌را نادیده گرفت و از آن به‌سادگی عبور کرد.

بطور مثال سنت‌های از قبیل ننگ و ناموس مرد افغان زنش را مایملک خویش دانسته و حفظ آنرا بحیث ننگ اش تا آخرین قطره خون دفاع می‌کند، سنت شیربها، طویانه، ولور و قلند چالش‌های دیگریست که زن را پدرش چون متاع بدسترس مرد یعنی شوهرش در برابر مبلغی در بسیاری از ولایات افغانستان بسیار با یک رقم درشت قرار می‌دهد که مرد یا شوهر آن‌را جنس خریداری شده‌اش پنداشته و برایش هیچ نوع حقی قایل نمی‌باشد. در بسیاری حالات بنابر پراخت طویانه‌های گراف و مصارف هنگفت عروسی، خانواده پسر سعی می‌کنند تا در بدل همه این مصارف از تازه عروس کار بکشند و او را چون کنیز خرید شده مورد بهره کشی قرار دهند.

در فرهنگ مناطق جنوب و جنوب شرق کشور در سنت‌های قبیلوی همچنان زن چون نوات و بدل برای آشتی با دشمنان خونی مورد معامله قرار می‌گیرد، همچنان بنابر بلند بودن مبلغ طویانه و مصارف گراف عروسی دختران را بدلک یا عوض می‌کنند، این سنت طوری است که یک خانواده مصمم می‌گردد تا برای پسر جوان شان دختر جوان خانواده دیگر را عروسی کنند، خانواده اولی همچنان یک دختر خورده‌سال تازه تولد و یا در هر سنی قرار داشته باشد هیچ فرقی ندارد برای یکی از پسران خانواده که دختر جوانش را خواستگار اند پیشنهاد وصلت می‌کنند و به‌این ترتیب در همان اوضاع و احوال سنی دو ازدواج صورت می‌گیرد. تنها با تفاوت این‌که عروس دومی را که در بسیاری از حالات تازه تولد می‌باشد بعد از ختم مراسم دو باره به‌خانه پدرش می‌برند تا اینکه بزعم رسوم قبیلوی کلان شود و ده‌ها سنت دیگر که نمود بسیار خشن از جامعه مرد سالار را به‌نمایش می‌گذارد در گوشه و کنار کشور ما در اوضاع و احوال قرن ۲۱ جریان داشته و علمای دینی و متولیان تیکه دار مذهب در تمامی این جریانات حظور داشته و بر همه این نابرابری‌های انسانی احکام

شرعی تراشیده و به آن صحنه می‌گذارد. با وصف آن‌که به مطالعه تاریخ بسیاری از این سنت‌ها را زمامداران پر نفوذ کشور ما که در پی تحکیم حاکمیت مرکزی بودند برای تضعیف قدرت خوانین محلی ملغی قرار داده و بدین وسیله حضور خویش را در محلات مطرح کردند اما هیچ‌کدام به هیچ‌وجه نتوانستند یا نخواستند برای زنان کشور ما حقوق برابر قایل گردند یکی و دوی دیگر حکام و زمامداران به استثنای یکی دو مورد در زمان اعلیحضرت امان الله خان و اعلیحضرت محمد ظاهر، حاکمیت‌های بعد از کودتای ثور خاصاً بعد از سال ۱۹۸۰ میلادی هیچ‌گاه خود این زمامداران نتوانستند حتی به‌طور نمادین زنان و اعضای زن خانواده شان را در امور سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور مشارکت داده و برای دیگران سرمشق گردند. بالعکس آن‌ها همچنان زنان شان را در چهار دیوار خانه محصور نگهداشته و فریاد عدالت می‌کشیدند و می‌کشند.

با آن‌که زنان کشور ما در زمان تسلط نه ماهه حبیب الله بچه سقا شدید ترین نوع غصب حقوق خویش را در جامعه مرد سالار تجربه کرد. زیرا حبیب الله کلکانی مشهور به بچه سقا طی فرمانی که فرمانش هم اکنون در آرشیف ملی افغانستان محفوظ است چنین نگاشت: «مردان لنگی به‌سر کنند، پیراهن و تنبان بپوشند و ریش شانرا نتراشند. ترک ستر زنان را که امان الله حکم کرده بود مسترد کردم. برآمدن زنان و دختران بالغه را بدون اجازه ولی شان و مکتب مستورات را موقوف کردم.» اما اوج تسلط ظالمانه مرد سالاری و از بین رفتن تمام حقوق انسانی زن در زمان تسلط تنظیم‌های جهادی در آغاز دهه نود (مجاهدین) آغاز و در دوران سپاه طالبان به اوج خویش رسید که زنان جامعه ما زیر نام شریعت و مذهب از همه حقوق انسانی شان محروم گردیدند.

آنچه در این قسمت یعنی نقش متولیان دین در نابرابری حقوق زنان جامعه ما بازهم قابل تکرار احسن شمرده میشود عبارت است از پذیرش این احکام تحریف شده، باورهای نادرست، قواعد و قوانین زن ستیز از جانب زنان کشور ما که کمر تحولات اجتماعی-سیاسی را برای آزادی زن می‌شکنند و این

پروسه را پیوسته به ناکامی منجر می کند. تجارب غم انگیز زمان حکومت شاه امان الله و تحولات برابری حقوق زن در دو دهه اخیر قرن بیستم تراژیدی های عمیق وطن ما را که ملت و زنان کشور ما خود آماده پذیرش حقوق برابر را ندارد بیان می دارد. از این بیان چنین نتیجه گیری می توان کرد که زن جامعه ما درک دقیقی از موقعیت خویش در جامعه نداشته و از قدرت خویش همچنان آگاه نبوده و آنچه بالایش انجام می گیرد آنرا اقتضای طبیعت اش دانسته و داوطلبانه آنرا می پذیرد.

زنان جامعه ما اکثراً سواد نداشته و از تحولات زندگی زنان در جهان آگاهی ندارند، آنچه را ملا و مولوی یا به صورت مستقیم و یا به وسیله پیام رسانان که همه نمایندگان حاکمیت مرد سالار یعنی پدران، شوهران، برادران و پسرانند به او می رساند همه آگاهی او را از جهان و ماحول اش تشکیل می دهد و بخش دیگری آگاهی اش را آنچه را از مادر و خانواده اش به نام عزت خانواده، عفت خانواده، سر به زیر بودن، حرف شنو بودن، هر چه مرد یا شوهر می گوید عین حقیقت است و دهها تعلیمنامه خانوادگی که در تجربه زندگی آموخته است رهنمای او از شناخت خود و ماحولش می باشد. این نا آگاهی زن از قدرت و موقعیت اجتماعی اش ضربه ایست محکم بر پیکر همه تحولات که برای برابری حقوق زن و عدالت اجتماعی در کلیه جوامع و در کشور ما جریان دارد می باشد.

این جریانات در قبال فرودستی زن و تحکیم سلطه مرد در کشور ما یک روزه به میان نیامده است که با طرح و تدوین یک قانون و یا یک مقررہ آنرا از میان برداشت. نقش این متولیان دین و بی باوری زن از امکانات اش ریشه بسیار عمیق در فرهنگ، باورهای سنتی و تاریخ جامعه ما دارد. سنتها اصلاً عبارت از باورهای ماست که از اجداد و نیاکان ما برای ما به میراث مانده اند. این باورها و اعتقادات چه در مجموعه ی از آثار خطی و کتابها بیان گشته و چه سینه به سینه در اندیشه های مردم ما تا اینجا و بهما رسیده میراثی

است از روش های تمدن های قبلی که اکنون آنرا جامعه ما به نام سنت تجربه و رعایت می کند.

البته باید یادآور شوم که فرهنگ هر کشور و هر جماعتی اساسی ترین رکن های سنت های آن جامعه را بیان می دارد. به عبارتی دیگر سنت ها عبارت از آن باور هایی اند که جامعه را در برابر فرهنگ های بیگانه مانند دژ مستحکم ایستاده شده و با تمام قدرت در برابر تهاجم فرهنگی بیگانه و یا وارداتی دفاع می کند.

در کشور ما افغانستان سنت ها حتی دین و مذهب را در گرو خویش قرار داده و در بسیاری از حالات فرهنگ بومی به عنوان فتوی های مذهبی و دینی رنگ مذهبی به خود گرفته و مردم را به ناچار برای اطاعتش فرمانبردار گردانیده است. در حالی که در پشت این همه جریانات محافظه کاران سنتی قرار داشته و متولیان دینی را در گرو خویش داشته اند. ناگفته نباید گذاشت که متولیان دینی جامعه ما چنانچه در جستارهای قبلی یاد آور شدم اکثراً مهره های دست پرور مدارس و مراجع دینی اند که به همکاری اقتصادی، اندیشوی و لوژستیکی عربستان سعودی، مصر، عراق و با اضافه مجری این سیاست ها در چهار دهه اخیر در افغانستان سازمان جهنمی استخبارات نظامی پاکستان، دستگاه های مذهبی و مراجع تقلید تشیع ایران و یکعده کشورهای دیگر غربی و شرقی که منافع شان را در ترویج جهل و نادانی در کشور ما می جویند و بوسیله دین و آنهم دین افراطی برای تحقق استراتژی های شان نیازمند اند، تعلیمات (دینی) در راستای اهداف سیطره جویانه و استراتژیک این کشورها فرا گرفته و به کشور ما گسیل می گردند که در سال های اخیر عده زیادی از این مدارس و مراجع که مردم و متولیان دینی را در راه منافع بیگانه گان تعلیم می دهد از پاکستان و ایران بداخل کشور انتقال یافته است و هم اکنون بر اساس احصاییه های مختلف که وزارت تعلیم و تربیه افغانستان آنرا نیز تأیید می کند حدود ۱۳۰۰ مدرسه بنیاد گرایی افراطی در پهلوی ۳۵۰۰ مدرسه که از جانب وزارت حج و اوقاف و وزارت تعلیم و تربیه راجستر گردیده است

حدود ۲۵۰۰۰۰ دوصدو پنجاه هزار شاگرد را که ۱۵۰۰۰ پانزده هزار آنها را دختران تشکیل می‌دهد در پهلوی مدارس دینی که در چوکات وزارت تعلیم و تربیه فعالیت دارند به‌شمول ۱۵۰ یکصو پنجاه دارالعلوم شرعیات در گوشه و کنار کشور مصروف ترویج افراط گرایی و زن ستیزی اند.

در مواد درسی عده زیادی از این مدارس که دختران نیز شامل آن می‌باشند نابرابری زن و عدم مشارکت‌اش در امور اجتماع و سیاست شامل و تدریس می‌گردد. فارغان این مدارس و متولیان دینی که جامعه ما آنها را بنابر زور سر نیزه اعراب چون پیشوا پذیرفته بنابر خصلت ارتجاعی شان با الهام از تحریف های آشکار مراجع بالا برای جلوگیری از هر نوع تحول در زندگی مردم خاصاً تحول در راستای بیداری زن در سیر تاریخ کشور ما در حمایت آشکار و پشیمانی نیروهای محافظه کار سنتی نیز قرار داشته اند. حوادث اسفناک و تراژیک زمان زمامداری شاه امان الله خان و بعد از آن و حوادث خونبار چهار دهه اخیر کشور ما حکایت‌های فراوان از تأثیر این سنت ها و نقش متولیان دینی در زن ستیزی و به قهقرا بردن جامعه ما را بیان می‌دارد.

من در بخش موجودیت خشونت علیه زن در کلیه سطوح خانواده و اجتماع نظر گذرا به مسئله سنگسار انداختم و توضیح بیشتر آن را عمداً خواستم زیر این عنوان مطرح گردانم زیرا عمل سنگسار در حقیقت جنایت هولناک بشری است که در قرن بیست و یکم در عصر دیموکراسی و آزادی های انسانی ضوابط و اصول جهانی حقوق بشر بر سر زنان بیچاره ما از جانب متولیان دینی و دنباله روان سنت گرای شان اجرا می‌گردد. این جنایت هولناک بشری را امامان و سنت گرایان زیر نام مجازات بر سر زن محکوم جامعه ما بوسیله فتوی‌های مذهبی با ذکر چند جمله عربی که خود گوینده هم معنی آن را نمی‌داند بالای زنان اجرا می‌گردانند. مگر نظر تمام اصولنامه‌ها و قوانین جزا این مجازات نیست بلکه جنایت است آنهم به حیوانی ترین شیوه آن. کسانی که به تمام اصول انسانی، اصولنامه حقوق بشر، قانون منع خشونت علیه زنان و در یک کلمه

حقوق مادر، زن، خواهر، همسر چشم می‌بندند و اجرا کنندگان این جنایت بشری را به‌سزای اعماشان نمیرسانند دقیقاً در این جنایت شریک اند.

بنأً برای برون رفت از سیطره متولیان دین همانند سایر بخش‌ها و عواملی باز دارنده که تاکنون از آن بحث کردیم و در بخش‌های بعدی مصمم هستیم به تکرار مؤکد در باره آن اشاراتی به‌عمل بیاورم که بیداری، باسوادی، آگاهی و انسجام سازمانی و اتحاد زنان کشور ما در اولویت راهکار رهایی زن از زیر سلطه جامعهٔ مرد سالار قرار دارد. بدون بیداری، باسوادی و آگاهی زنان از مؤثریت شان در رفاه عمومی کشور که تنها از طریق مشارکت عمومی همهٔ زنان کشور ما در کار مفید اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و مراجع قانون‌گذاری و حراست از تطبیق قانون میسر می‌گردد، راه دیگر وجود ندارد.

اگر زنان منتظر معجزه آسمانی باشند که روزی مردان داوطلبانه بر سیطره خویش نقطه پایان می‌گذارند، تاریخ انکشاف جامعهٔ بشری تا طی هزاران سال عکس آنرا به اثبات رسانیده است. تنها زنان کشورها و جوامعی به‌منزل مقصود کامل و یا نسبی رسیده‌اند که با سواد، بیدار و آگاه شده و متحدانه با قبول قربانی‌های بیشمار خود را از زیر بار مصیبت جانکاه سنت و متولیان دینی وارسانیده و با مشارکت وسیع شان جوامع شانرا به‌پیشرفته‌ترین کشورهای دنیا تبدیل کرده و مردم شانرا به رفاه رسانیده‌اند.

اما همان طوریکه در مباحث قبلی با تأکید یاد آور شدم آنچه زنان جامعهٔ ما به‌آن اشد نیاز دارند و آنها را از شر تمام نابرابری‌ها میتواند برهاند در گام نخست همانا با سواد شدن زن جامعهٔ ما، رشد آگاهی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، ایجاد تشکلات سراسری زنان برای دفاع مطمئن از حقوق برابر شان با مردان و مشارکت وسیع آنان در کلیه امور اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی از قاعده تا اهرم می‌باشد که می‌تواند تضمین مطمئن برای آنها در برابر متولیان دینی و نقش عقب نگه‌دارنده آنها و آموزه‌های نادرست دینی واقع گردد.

فصل پنجم

ضعف تطبیق قوانین و سیستم قانونگذار جامعه

از مطالعه تاریخ بر می آید که زنان افغانستان در قرن بیستم در محراق سیاست‌های داخلی و بین المللی قرار داشته و سیاسیون داخلی و خارجی و استراتژیست‌ها مانند مذهب، قوم و زبان از آن بهره‌برداری تاکتیکی برای رسیدن به اهداف خویش کرده اند.

در زمان امان الله خان انگلیس‌ها با سوءاستفاده از طرح‌های حکومت برای آزادی زنان، با سواد سازی زنان، اعزام دختران و زنان برای تحصیلات مسلکی به خارج کشور و جلب مشارکت زنان در اقتصاد کشور مهر الحاد بر پیشانی دولت زدند و بنیاد آنرا از بیخ کنده‌اند. بعد از کودتای ثور ۱۹۷۹ از بهانه باسواد سازی زنان استفاده کرده و با این تبلیغ که کورس‌های سواد آموزی مراکز فحشاً میباشد مردم را علیه حکومت شوراندند. برای بر اندازی سیطره طالبان در سال ۲۰۰۱ غربی‌ها و امریکاییان در رأس هم اعاده حقوق زن زیر عنوان (آزاد سازی زنان افغان) را در توجیهات لشکر کشی شان به افغانستان گنجانیده بودند.

از این همه بر می آید که موضوع حقوق زنان و وضعیت زنان در جامعه ما در مباحثات و مجادلات قدرت در تاریخ معاصر افغانستان از موضوعات داغ میباشد که دولت مداران برای پیشبرد مقاصد شان از آن بهره برداری کرده و متأسفانه آنچه مسئله حل بنیادی این معضل بزرگ اجتماعی را برای نهاده

ساختن فرهنگ پذیرش برابری زن و مرد و پخش فکر توانمندی زن همچو مرد در تمام عرصه‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی به باد فراموشی سپرده اند. هر از گاهی اگر اقدامات تقنینی و نمادینی که هم صورت پذیرفته است چون بستر فرهنگی پذیرش آن در جامعه وجود نداشته در گام نخست خود زن علیه آن قیام کرده است و فرزندانش را به جنگ آن گسیل کرده است. گرچه در نیمه‌های قرن بیستم سازمان ملل متحد اقدامات مؤثری را برای رعایت حقوق بشری، رفع انواع تبعیض‌ها و خشونت علیه زن و تساوی حقوق انسان‌ها بدون در نظر داشت جنس، رأس، زادگاه، مذهب و سایر اشکال تبعیضی رویدست گرفت و کشورهای عضو خویش را با آن ملزم ساخت اما در بسیار از کشورها منجمله کشور ما افغانستان چون بستر فرهنگی و تفکر و باور زنان برای این اقدامات آماده نبوده نه تنها این اقدامات عملی نگردیده است بلکه تا هنوز زن جامعه ما از ابتدایی ترین و کمترین حقوق انسانی برخوردار نیست.

چنانچه مجمع عمومی سازمان ملل متحد به تاریخ ۱۸ دسمبر سال ۱۹۷۹ قطعنامه بسیار ارزشمندی را که از مهمترین اسناد حقوق بشری جهان بشریت در طول درازمنه زندگی انسان میباشد برای رفع همه انواع تبعیضات جنسیتی علیه زنان را به نام (کنوانسیون رفع کلیه اشکال تبعیض علیه زنان) تصویب کرد و پذیرش این کنوانسیون را برای تمام کشورهای عضو الزامی فیصله کرد.

کشور ما افغانستان عزیز توانست اولین گزارش خویش را در عرصه تحقق مفادات این کنوانسیون در سال ۲۰۱۰ به کمیته مربوط کنوانسیون الحاقیه سازمان ملل متحد ارائه دهد. این کنوانسیون در حقیقت تکمیل کننده، منشور سازمان ملل متحد، اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی انسان که همه با تأکید بر برابری و تساوی حقوق زن و مرد بیان مأنوس دارند، می باشد. هم منشور ملل متحد، هم اعلامیه جهانی

حقوق بشر، میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی اتباع و هم کنوانسیون رفع کلیه اشکال تبعیض علیه زنان همه و همه بر تساوی حقوق زنان با مردان به شکل یکسان تأکید دارد و همه دیدگاه ها و نگرش های تبعیض آمیز را نفی قرار داده و قانون اساسی افغانستان با الهام از مفاد همین اعلامیه ها و کنوانسیون ها همچنان تبعیض علیه زنان را در کشور ما ممنوع اعلام کرده است.

غرض آگاهی زنان کشور ما از متن مواد کنوانسیون رفع کلیه اشکال تبعیض علیه زنان لازم می پندارم تا متن ترجمه شده دری این کنوانسیون را در این جا بیاورم:

کنوانسیون رفع کلیه اشکال تبعیض علیه زنان

مصوب ۱۸ دسامبر ۱۹۷۹ میلادی مجمع عمومی سازمان ملل متحد

مقدمه:

دول عضو کنوانسیون حاضر، با عنایت به اینکه منشور ملل متحد برپای بندی به حقوق اساسی بشر، کرامت و ارزش هر فرد انسانی و برابری حقوق زن و مرد تأکید دارد.

با عنایت به این که اعلامیه جهانی حقوق بشر اصل قابل قبول نبودن تبعیض را تأیید نموده، اعلام می دارد که کلیه افراد بشر آزاد به دنیا آمده و از نظر منزلت و حقوق یکسان بوده و بدون هیچگونه تمایزی، از جمله تمایزات مبتنی بر جنسیت، حق دارند از کلیه حقوق و آزادی های مندرج در این اعلامیه بهره مند شوند، با عنایت به اینکه دول عضو میثاق های بین المللی حقوق بشر متعهد به تضمین حقوق برابر زنان و مردان در بهره مندی از کلیه حقوق اساسی، اجتماعی، فرهنگی، مدنی و سیاسی می باشند، با در نظر گرفتن کنوانسیون های بین المللی که تحت نظر سازمان ملل متحد و سازمان های

تخصصی به منظور پیشبرد تساوی حقوق زنان و مردان منعقد گردیده‌اند، همچنین با عنایت به قطعنامه‌ها، اعلامیه‌ها و توصیه‌هایی که توسط ملل متحد و سازمانهای تخصصی برای پیشبرد تساوی حقوق زنان و مردان تصویب شده است، در عین حال، با نگرانی از اینکه به‌رغم این اسناد متعدد، تبعیضات علیه زنان همچنان به‌طور گسترده ادامه دارد، با یادآوری اینکه تبعیض علیه زنان ناقض اصول برابری حقوق و احترام به کرامت انسانی است و مانع شرکت زنان در شرایط مساوی با مردان در زندگی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی کشور و نیز گسترش سعادت جامعه و خانواده شده و شکوفایی کامل قابلیت‌ها و استعدادهای زنان در خدمت به کشور و بشریت را دشوارتر می‌نماید، با نگرانی از اینکه در شرایط فقر و تنگدستی زنان از حداقل امکان دسترسی به مواد غذایی، بهداشت، تعلیم و تربیت و فرصتهای شغلی و سایر نیازها برخوردارند، با اعتقاد بر اینکه تأسیس نظام نوین اقتصاد بین‌الملل براساس مساوات و عدالت در تحقق پیشبرد برابری بین مردان و زنان نقش مهمی را ایفاء می‌نماید، با تأکید بر اینکه ریشه‌کن کردن آپارتاید، اشکال مختلف نژادپرستی، تبعیض نژادی، استعمار، استعمارنو، تجاوز، اشغال و سلطه و دخالت خارجی در امور داخلی دولت‌ها مستلزم تحقق کامل حقوق مردان و زنان می‌باشد، با تأیید بر اینکه تحکیم صلح و امنیت بین‌المللی، تشنج‌زدایی بین‌المللی، همکاری‌های متقابل دول صرف نظر از نظام‌های اجتماعی و اقتصادی آنان، خلع سلاح کامل و عمومی و به‌ویژه خلع سلاح اتمی تحت نظارت و کنترل دقیق و مؤثر بین‌المللی، تأکید بر اصول عدالت، مساوات و منافع متقابل در روابط بین کشورها و احقاق حق مردم تحت سلطه استعمار و بیگانه و اشغال خارجی به‌دستیابی به حق تعیین سرنوشت و استقلال و همچنین احترام به حاکمیت ملی و تمامیت ارضی باعث توسعه و پیشرفت اجتماعی خواهد شد و در نتیجه به دستیابی به مساوات کامل بین مردان و زنان کمک خواهد کرد، با اعتقاد بر اینکه توسعه تمام و کمال یک کشور، رفاه

جهانی و برقراری صلح مستلزم شرکت یکپارچه زنان در تمام زمینه‌ها در شرایط مساوی با مردان است.

با یادآوری سهم عمده زنان در تحقق رفاه خانواده و پیشرفت جامعه، که تا کنون کاملاً شناسایی نشده است، اهمیت اجتماعی مادری و نقش والدین در خانواده و در تربیت کودکان، و با آگاهی از اینکه نقش زنان در تولید مثل نباید اساس تبعیض قرار گیرد بلکه تربیت کودکان مستلزم تقسیم مسئولیت بین زن و مرد و جامعه به‌طور کلی می‌باشد، با اطلاع از این‌که تغییر در نقش سنتی مردان و زنان در جامعه و خانواده برای دستیابی به مساوات کامل میان زنان و مردان ضروری است. با عزم بر اجرای اصول مندرج در اعلامیه محو تبعیض علیه زنان و در این راستا اتخاذ اقدامات ضروری برای از میان برداشتن این گونه تبعیض‌ها در اشکال و صور آن، بر مقررات زیر توافق کرده‌اند:

بخش اول

ماده ۱

از نظر این کنوانسیون، عبارت: «تبعیض علیه زنان»، به‌معنی قائل شدن هر گونه تمایز، استثناء یا محدودیت براساس جنسیت است که بر به‌رسمیت شناختن حقوق بشر زنان و آزادی‌های اساسی آن‌ها و بهره‌مندی و اعمال آن حقوق، برپایه مساوات با مردان، صرف‌نظر از وضعیت تأهل آن‌ها، در تمام زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، مدنی و دیگر زمینه‌ها اثر مخرب دارد یا اصولاً، هدفش از بین بردن این وضعیت است.

ماده ۲

دولت‌های عضو، تبعیض علیه زنان را به‌هر شکل محکوم می‌نمایند و موافقت می‌نمایند بدون درنگ، به‌طور مقتضی، سیاست رفع تبعیض علیه زنان را تعقیب نمایند و بدین منظور، بر امور زیر تعهد می‌نمایند:

الف: گنجاندن اصل مساوات زن و مرد در قانون اساسی یا دیگر قوانین متناسب داخلی خود، اگر تا کنون چنین کاری انجام نشده و حصول اطمینان از تحقق عملی این اصل، از طریق وضع قانون (منظور قوانین عادی لازم‌الاجراست) و طرق مناسب دیگر.

ب: اتخاذ تدابیر قانونی و غیره از جمله وضع ضمانت اجرای مناسب به‌منظور جلوگیری از اعمال تبعیض علیه زنان.

ج: حمایت قانون از حقوق زنان براساس تساوی با مردان و حصول تضمین و اطمینان از حمایت مؤثر زنان علیه هر نوع تبعیض، از طریق دادگاه‌های صالح ملی و دیگر مؤسسات عمومی.

د: خودداری از انجام هر گونه اقدام و عمل تبعیض‌آمیز علیه زنان و تضمین اینکه مقامات و مؤسسات عمومی بر طبق این تعهد عمل نمایند.

ه: اتخاذ هر گونه اقدام مناسب برای رفع تبعیض علیه زنان توسط هر فرد، سازمان یا مؤسسه.

و: اتخاذ تدابیر لازم، از جمله تدابیر قانونگذاری، برای تغییر یا لغو قوانین، مقررات، عادات و عملکردهایی که نسبت به زنان تبعیض‌آمیز هستند.

ز: نسخ کلیه مقررات کیفری داخلی که تبعیض علیه زنان را در بردارند.

ماده ۳

دولت‌های عضو در همه زمینه‌ها، مخصوصاً در زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، تمام اقدامات لازم از جمله قانونگذاری را اعمال خواهند کرد، تا از توسعه و پیشرفت کامل زنان اطمینان حاصل کنند و در نتیجه، برخورداری زنان را از حقوق بشر و آزادی‌های اساسی بر پایه تساوی با مردان تضمین کنند.

ماده ۴

۱. پذیرش تدابیر ویژه موقتی که به‌منظور تسریع برابری موقت میان مردان و زنان توسط دولت‌های عضو صورت می‌گیرد نباید به عنوان تبعیض

به نفع زنان آنچنان كه در اين كنوانسيون تعريف شده است تلقى گردد ولى به هيچ وجه نبايد منتج به حفظ استانداردهاى جداگانه يا نامساوى بشود، اين اقدامات و تدابير هنگامى كه اهداف برابرى فرصتها و برخورد مساوى زنان با مردان حاصل شد متوقف خواهد گرديد.

۲. همچنين اقدامات ويژه‌ى كه توسط دولتهاى عضو صورت مى‌گيرد از جمله تدابيرى كه در اين كنوانسيون وجود دارد و هدف آن حمايت از ايفائى نقش مادري زنان است نبايد تبعيض‌آميز تلقى گردد.

ماده ۵

دولتهاى عضو، اقدامات مقتضى زير را به عمل خواهند آورد:

الف: تغيير الگوهاى رفتارى اجتماعى و فرهنگى مردان و زنان به منظور دستيابى به برانداختن تعصبات، عادات و ديگر روشهاى عملى كه بر طرز تفكر پست‌نگرى يا برترينى يك جنس نسبت به جنس ديگر يا نقش كليشه‌اى زنان و مردان مبتنى است.

ب: حصول اطمينان از اينكه تعليم و تربيت خانواده، شامل درك صحيح از مادري به عنوان يك وظيفه اجتماعى و شناسايى مسئوليت مشترك زن و مرد در تربيت و رشد كودكان مى‌شود.

اين امر را هم بايد درك كرد كه منافع كودكان در همه موارد از اولويت برخوردار است.

ماده ۶

دولتهاى عضو بايد بهر نوع اقدام مقتضى از جمله وضع قانون دست بزنند تا از هر گونه معامله بر روى زنان و بهره‌بردارى از فحشاى آنها جلوگيرى نمايند.

بخش دوم

ماده ۷

دولت‌های عضو کنوانسیون موظف‌اند اقدامات مقتضی برای رفع تبعیض علیه زنان در زندگی سیاسی و عمومی کشور، اتخاذ نموده و مخصوصاً اطمینان دهند که در شرایط مساوی با مردان، حقوق زیر را برای زنان تأمین کنند:

الف: حق رأی دادن در همه انتخابات و همه پرسش‌های عمومی و صلاحیت انتخاب شدن در همه ارگان‌هایی که با انتخابات عمومی برگزیده می‌شوند.

ب: حق شرکت در تعیین سیاست دولت و اجرای آن‌ها و به عهده گرفتن پست‌های دولتی و انجام وظایف عمومی در تمام سطوح دولتی.

ج: حق شرکت در سازمان‌ها و انجمن‌های غیر دولتی مربوط به زندگی عمومی و سیاسی کشور.

ماده ۸

دولت‌های عضو باید اقدامات مناسب و مقتضی برای اطمینان و تضمین این امر فراهم آورند که زنان در شرایط مساوی با مردان و بدون هیچ‌گونه تبعیض بتوانند نمایندگی دولت خود را در سطح بین‌المللی احراز کنند و در کارهای سازمان‌های بین‌المللی مشارکت داشته باشند.

ماده ۹

۱. دولت‌های عضو، به زنان حقوق مساوی با مردان در زمینه کسب، تغییر و یا حفظ تابعیت می‌دهند، مخصوصاً دولتها باید اطمینان دهند و تضمین کنند، که نه ازدواج زن با يك مرد خارجی و نه تغییر تابعیت شوهر در طی دوران ازدواج، خود بخود، موجب تغییر تابعیت زن، بی تابعیت شدن او یا

تحميل تابعيت شوهر بر او نمى شوند.

۲. دولت‌هاى متعاقد بايد در رابطه با تابعيت كودكان به زن، حق مساوى با مرد اعطاء كنند.

بخش سوم

ماده ۱۰

دولت‌هاى عضو تمام اقدامات لازم براى رفع هر گونه تبعيض عليه زنان و تضمين حقوق مساوى آنان با مردان در زمينه آموزش مخصوصاً در موارد زير را اتخاذ مى‌نمايند:

الف: شرايط مساوى براى هدايت شغلى و حرفه‌اى، دسترسى به تحصيل، اخذ مدرک از مؤسسات آموزشى در همه سطوح مختلف در مناطق روستايى و شهرى، اين تساوى بايد شامل دوره‌هاى پيش‌دبستانى آموزش عمومى، فنى، حرفه‌اى و آموزش عالى فنى و نيز هر شيوه ديگر کار آموزى شغلى بشود.

ب: امکان دسترسى به برنامه درسى، آزمون‌ها، کادر آموزشى، امکان تحصيلى و تجهيزات آموزشى که در همه آنها از كيفيت و معيارهاى مساوى با مردان برخوردار باشد.

ج: محو هر نوع مفهوم تقليدى و كليشه‌اى از نقش زنان و مردان در تمام سطوح و تمام اشكال مختلف آموزشى با تشويق آموزش مختلط پسر و دختر و ديگر انواع روش‌هاى آموزشى که دستيابى به اين هدف را ممكن سازد مخصوصاً با تجديد نظر در متون کتب درسى و برنامه‌هاى مدارس و تعديل و تطبيق روش‌هاى آموزشى.

د: اعطاي فرصت يکسان براى استفاده از بورس‌ها و ديگر مزايای تحصيلى.

ه: فرصت‌هاى يکسان براى دستيابى به برنامه‌هاى تداوم آموزش، از جمله برنامه‌هاى عملى سوادآموزى بزرگسالان و حرفه‌اى مخصوصاً برنامه‌هاى که هدف آنها کاهش هر چه سريعتر فاصله آموزشى موجود بين زنان و مردان

است.

و: کاهش تعداد دختران دانش‌آموزی که ترك تحصیل می‌کنند و برنامه‌ریزی برای زنان و دخترانی که قبلاً ترك تحصیل کرده‌اند.

ز: دادن فرصت مناسب به زنان برای شرکت فعال در ورزش و تربیت بدنی.

ح: دسترسی به آموزش‌های خاص تربیتی که سلامتی و تندرستی خانواده را تضمین می‌نماید و از جمله اطلاعات و مشورت‌های مربوط به تنظیم خانواده.

ماده ۱۱

۱. دولت‌های عضو باید اقدامات مقتضی را برای رفع تبعیض علیه زنان در زمینه اشتغال انجام دهند و اطمینان دهند که بر مبنای تساوی مردان و زنان، حقوق یکسان مخصوصاً در موارد زیر برای زنان رعایت می‌شود:

الف: حق کار (اشتغال) به عنوان يك حق لاينفك حقوق انسانی.

ب: حق امکانات شغلی یکسان، از جمله اجرای ضوابط یکسان در مورد انتخاب شغل.

ج: حق انتخاب آزادانه حرفه و شغل، حق ارتقای مقام، برخورداری از امنیت شغلی و تمام امتیازات و شرایط خدمتی و حق استفاده از دوره‌های آموزشی حرفه‌ای و بازآموزی از جمله کارآموزی و شرکت در دوره‌های آموزشی و شرکت در دوره‌های آموزشی پیشرفته و آموزشی مرحله‌ای.

د: حق دریافت مزد مساوی، استفاده از مزایا و برخورداری از رفتار مساوی در مشاغل و کارهایی که ارزش یکسان دارند همچنین رفتار مساوی در ارزیابی کیفیت کار.

ه: حق برخورداری از تأمین اجتماعی مخصوصاً در موارد بازنشستگی، بیکاری، بیماری، دوران ناتوانی و پیری و سایر موارد از کارافتادگی. هم چنین حق استفاده از مرخصی استحقاقی (با دریافت حقوق).

و: حق برخورداری از بهداشت و ایمنی شرایط کار از جمله برخورداری از

ایمنی و سلامتی برای تولید مثل.

۲. به منظور جلوگیری از تبعیض علیه زنان به دلیل ازدواج، یا بارداری و تضمین حق مسلم آنان برای کار، دولت‌های عضو اقدامات مناسب ذیل را معمول خواهند داشت:

الف: ممنوعیت اخراج به خاطر حاملگی یا مرخصی زایمان و اعمال تبعیض در اخراج به لحاظ وضعیت زناشویی با برقراری ضمانت اجرا برای تخلف از این امر.

ب: دادن مرخصی دوران زایمان با پرداخت حقوق بامزایای اجتماعی مناسب بدون از دست رفتن شغل، سمت یا مزایای اجتماعی.

ج: تشویق و حمایت لازم برای ارائه خدمات اجتماعی به نحوی که والدین را قادر سازد تا تعهدات خانوادگی را با مسئولیت‌های شغلی هماهنگ سازند و در زندگی عمومی شرکت جویند، مخصوصاً از طریق تشویق به تأسیس و توسعه تسهیلات مراقبت از کودکان.

د: حمایت ویژه از زنان در دوران بارداری در مشاغلی که ثابت شده برای آنها زیان‌آور است.

۱. قوانین حمایتی در رابطه با موضوعات مطروحه در این ماده باید متنوعاً در پرتو پیشرفت‌های علمی و تکنیکی مورد بازنگری قرار گیرند و در صورت ضرورت، اصلاح و نسخ یا تمدید شوند.

ماده ۱۲

۲. دولت‌های عضو باید اقدامات لازم را برای محو تبعیض علیه زنان در زمینه مراقبت‌های بهداشتی به عمل آورند و براساس تساوی بین زن و مرد دسترسی به خدمات بهداشتی از جمله خدمات بهداشتی مربوط به تنظیم خانواده را تضمین نمایند.

۳. دولت‌های عضو، علاوه بر مقررات بند يك ماده خدمات لازم را برای زنان در دوران بارداری، زایمان و دوران پس از زایمان تأمین نموده و در

صورت لزوم خدمات رایگان در اختیار آنها قرار خواهند داد و همچنین در دوران بارداری و شیردادن، تغذیه کافی به آنها خواهند رساند.

ماده ۱۳

دولت‌های عضو باید اقدامات مقتضی برای محو تبعیض علیه زنان در دیگر زمینه‌های زندگی اقتصادی و اجتماعی به عمل آورند و بر مبنای تساوی زن و مرد حقوق یکسان را برای آنها مخصوصاً در موارد زیر تأمین نمایند:

الف: حق استفاده از مزایای خانوادگی.

ب: حق استفاده از وام‌های بانکی، رهن و دیگر اعتبارات بانکی

ج: حق شرکت در فعالیت‌های تفریحی، ورزشی و کلیه جنبه‌های زندگی فرهنگی

ماده ۱۴

۱. دول عضو مشکلات خاص زنان روستایی را مدنظر قرار داده و به‌نقش مهمی که این زنان در جهت حیات اقتصادی خانواده‌های خود از جمله کار در بخش‌های غیرمالی اقتصادی به‌عهده دارند، توجه خاص مبذول خواهند داشت و کلیه اقدامات مقتضی را به‌عمل خواهند آورد تا مفاد کنوانسیون نسبت به‌زنان در مناطق روستایی اجرا گردد.

۲. دول عضو کلیه اقدامات مقتضی را جهت رفع تبعیض از زنان در مناطق روستایی به عمل خواهند آورد تا این زنان براساس تساوی مردان و زنان در برنامه‌های توسعه روستایی شرکت نموده و از آن بهره‌مند گردند و به‌خصوص از حقوق زیر برخوردار شوند:

الف: شرکت در تدوین و اجرای برنامه‌های توسعه در کلیه سطوح.

ب: دسترسی به تسهیلات بهداشتی کافی از جمله اطلاعات، مشاوره و خدمات تنظیم خانواده.

ج: استفاده مستقیم از برنامه‌های تأمین اجتماعی.

د: استفاده از انواع دوره‌ها و برنامه‌های آموزشی رسمی و غیررسمی از

جمله سوادآموزی عملی و نیز بهره‌مندی از خدمات محلی و فوق‌العاده به‌منظور بالا بردن کارایی فنی آنان.

ه: تشکیل گروه‌ها و تعاونی‌های خودیاری به‌منظور به‌دست آوردن امکان دستیابی مساوی به فرصت‌های اقتصادی از طریق اشتغال یا خوداشتغالی.
و: شرکت در کلیه فعالیت‌های محلی.

ز: دسترسی به وام‌ها و اعتبارات کشاورزی، تسهیلات بازاریابی، تکنولوژی مناسب و استفاده یکسان از زمین و برخورداری از رفتار مساوی در چارچوب اصلاحات ارضی و روستایی و نیز در برنامه‌های جایگزینی زمین.
ح: بهره‌مندی از شرایط زندگی مناسب، بویژه مسکن، بهداشت، آب و برق، ارتباطات و حمل و نقل.

بخش چهارم

ماده ۱۵

۱. دولت‌های عضو، تساوی زنان را با مردان در برابر قانون می‌پذیرند.
۲. دولت‌های عضو، در امور مدنی، همان اهلیت قانونی را که مردان دارند به‌زنان داده و امکانات مساوی برای اجرای این اهلیت را در اختیار آنها قرار می‌دهند. مخصوصاً دولت‌های عضو به‌زنان حقوق مساوی با مردان را در انعقاد قرارداد و ادارهٔ اموال می‌دهند و در تمام مراحل دادرسی در دادگاه‌ها و محاکم با آنها رفتار یکسان خواهند داشت.
۳. دولت‌های عضو قبول می‌کنند که هر گونه قرار داد یا اسناد خصوصی دیگر از هر نوع که به‌منظور محدود کردن صلاحیت قانونی زنان تنظیم شده باشد باطل و بلا اثر تلقی می‌شود.
۴. دولت‌های عضو می‌پذیرند که در رابطه با قانون رفت و آمد اشخاص و انتخاب مسکن و محل اقامت، زن و مرد از حق مساوی برخوردار باشند.

ماده ۱۶

۱. دولت‌های عضو باید اقدامات لازم را برای رفع تبعیض علیه زنان در

همه امور مربوط به ازدواج و روابط خانوادگی به عمل آورند و مخصوصاً برپایه تساوی حقوق مرد و زن امور زیر را تضمین کنند:

الف: حق یکسان برای انعقاد ازدواج

ب: حق یکسان برای انتخاب آزادانه همسر و انعقاد ازدواج براساس رضایت آزاد و کامل طرفین.

ج: حقوق و مسئولیت‌های یکسان در دوران ازدواج و هنگام انحلال آن.

د: حقوق و مسئولیت‌های یکسان به عنوان والدین، قطع نظر از وضعیت زناشویی آنها، در موضوعات مربوط به فرزندان، در تمام موارد، منافع کودکان در اولویت است.

ه: حقوق مساوی برای تصمیم‌گیری آزادانه و مسئولانه در زمینه تعداد فرزندان و فاصله زمانی بارداری و دسترسی به اطلاعات، آموزش، و وسایلی که آنها را برای اعمال این حقوق قادر سازند.

و: حقوق و مسئولیت یکسان در رابطه با ولایت، حضانت، قیومیت کودکان و فرزند خواندگی یا هر گونه عناوین و مفاهیم مشابهی که در قوانین داخلی وجود دارد. در تمام موارد، منافع کودکان در اولویت است.

ز: حقوق شخصی یکسان به عنوان شوهر و زن از جمله حق انتخاب نام خانوادگی، حرفه و شغل.

ح: حقوق یکسان برای هر یک از زوجین در رابطه با مالکیت، اکتساب، مدیریت، سرپرستی، بهره‌برداری و در اختیار داشتن اموال خواه مجانی و یا با داشتن هزینه.

۲. نامزد کردن و تزویج کودکان، قانوناً بلا اثر خواهد بود و هر گونه اقدام لازم، از جمله وضع قانون جهت تعیین حداقل سن برای ازدواج و ثبت اجباری ازدواج در یک دفتر رسمی باید اتخاذ شود.

بخش پنجم

ماده ۱۲

۱. به منظور بررسی پیشرفت حاصله در اجرای مفاد این کنوانسیون کمیته محو تبعیض علیه زنان (که من بعد از آن به عنوان کمیته یاد خواهد شد) شامل هجده نفر در زمان لازم الاجرا شدن و پس از تصویب یا پیوستن سی و پنجمین کشور عضو بیست و سه نفر از خبرگان دارای شهرت اخلاقی والا و صلاحیت در زمینه‌ی مربوط به کنوانسیون تشکیل می‌شود. این خبرگان توسط دول عضو از میان اتباع کشورهایشان انتخاب می‌شوند و در صلاحیت شخصی خود خدمت می‌کنند. در انتخاب این اشخاص به توزیع عادلانه جغرافیایی و به حضور اشکال مختلف تمدن و نظام‌های عمده حقوقی توجه می‌شود.

۲. اعضای کمیته با رأی مخفی و از فهرست افرادی که توسط دول عضو نامزد شده‌اند انتخاب می‌شوند، هر دولت عضو می‌تواند يك نفر از اتباع خود را نامزد نماید.

۳. نخستین انتخابات شش ماه پس از لازم الاجرا شدن این کنوانسیون برگزار خواهد شد. حداقل سه ماه قبل از تاریخ هر انتخابات دبیرکل ملل متحد طی نامه‌ای از دول عضو می‌خواهد تا ظرف دو ماه نامزدهای خود را معرفی کنند.

دبیرکل فهرست اسامی نامزدها را به ترتیب حروف الفبا و با ذکر کشور نامزد کننده هر يك، تهیه و برای دول عضو ارسال خواهد داشت.

۴. انتخاب اعضای کمیته در جلسه دول عضو که توسط دبیرکل در مقر ملل متحد برگزار خواهد شد، انجام می‌شود. در این جلسه، که حد نصاب تشکیل آن حضور دو سوم دول عضو می‌باشد، اشخاص انتخاب شده برای عضویت در کمیته آن دسته از نامزدهایی خواهند بود که بیشترین تعداد آراء و همزمان اکثریت مطلق آراء نمایندگان دول عضو حاضر و رأی دهنده در جلسه را به دست آورند.

۵. اعضای کمیته برای يك دوره چهار ساله انتخاب می‌شوند. لكن دورة عضویت ۹ نفر از اعضای منتخب در اولین انتخابات در پایان دو سال به‌تمام می‌رسد. بلافاصله پس از اولین انتخابات اسامی این ۹ عضو به‌قید قرعه توسط رئیس کمیته انتخاب خواهد شد.

۶. انتخاب ۵ عضو دیگر کمیته مطابق با بندهای ۲، ۳ و ۴ این ماده و به‌دنبال سی و پنجمین تصویب یا الحاق صورت خواهد گرفت. دورة عضویت دو نفر از اعضای فوق در پایان دو سال خاتمه خواهد یافت و اسامی این دو نفر به‌قید قرعه توسط رئیس کمیته انتخاب خواهد شد.

۷. به‌منظور اشغال پست‌های خالی احتمالی، دولتی که فعالیت کارشناس‌اش به عنوان عضو کمیته متوقف شده است، کارشناس دیگری را از بین اتباع خود برای عضویت در کمیته مشروط به تأیید انتخاب خواهد کرد.

۸. اعضای کمیته با تأیید مجمع عمومی و بر طبق ضوابط و شرایطی که آن مجمع مقرر می‌دارد و با در نظر گرفتن اهمیت مسئولیت‌های کمیته از سازمان ملل متحد مقرری دریافت خواهند کرد.

۹. دبیرکل ملل متحد تسهیلات و کارمندان لازم را به‌منظور تحقق و انجام مؤثر وظایف کمیته در چارچوب این کنوانسیون تأمین خواهد نمود.

ماده ۱۸

۱. دول عضو متعهد می‌شوند گزارشی برای بررسی کمیته در مورد اقدامات تقنینی، قضایی و اجرایی و سایر اقدامات متخذ در راستای اجرای مفاد این کنوانسیون و پیشرفت‌های حاصله در این رابطه به‌دبیرکل ملل متحد ارائه کنند:

الف: يك سال پس از لازم‌الاجرا شدن کنوانسیون برای آن دولت.

ب: پس از آن حداقل هر چهار سال یکبار و علاوه بر آن هر زمانی که کمیته درخواست کند.

۲. این گزارش‌ها می‌تواند مبین عوامل و مشکلاتی که بر میزان اجرای

تعهدات تحت این کنوانسیون اثر می گذارد باشد.

ماده ۱۹

۱. کمیته آیین نامه اجرایی خود را تصویب خواهد نمود.

۲. کمیته مسئولان خود را برای يك دوره دو ساله انتخاب خواهد کرد.

ماده ۲۰

۱. کمیته به منظور بررسی گزارش های که مطابق با ماده ۱۸ این کنوانسیون ارائه شده هر ساله به مدتی که از دو هفته تجاوز نکند تشکیل جلسه می دهد.

۲. جلسات کمیته معمولاً در مقر سازمان ملل متحد یا در هر محل مناسب دیگری که به تصمیم کمیته تعیین می شود برگزار خواهد شد.

ماده ۲۱

۱. کمیته همه ساله از طریق شورای اقتصادی و اجتماعی گزارشی در مورد فعالیت های خود به مجمع عمومی تسلیم می نماید و می تواند براساس گزارش ها و اطلاعات واصله از دول عضو پیشنهادات و توصیه های کلی ارائه دهد.

این پیشنهادات و توصیه های کلی همراه با نظرات احتمالی دول عضو در گزارش کمیته درج می گردد.

۲. دبیرکل ملل متحد گزارش های کمیته را جهت اطلاع به کمیسیون مقام زن ارسال می نماید.

ماده ۲۲

مؤسسات تخصصی مجاز خواهند بود که از طریق نمایندگان شان اجرای موادی از کنوانسیون حاضر را که در حوزه فعالیت های آنها جای می گیرند مورد بررسی قرار دهند.

کمیته ممکن است از مؤسسات تخصصی دعوت کند تا گزارش های

درباره نحوه اجرای کنوانسیون در زمینه‌های که به‌حوزه فعالیت آن‌ها مربوط می‌شود ارائه نمایند.

بخش ششم

ماده ۲۳

هیچ چیز در این کنوانسیون بر مقرراتی که برای دستیابی زنان و مردان به برابری مفیدتر و مؤثرتر وجود دارد تأثیر نخواهد گذاشت، این مقررات می‌تواند شامل موارد زیر باشد:

الف: قوانین يك دولت عضو، یا غیر عضو.

ب: هر کنوانسیون، پیمان یا موافقت نامه بین‌المللی دیگری که برای آن دولت لازم‌الاجرا است.

ماده ۲۴

دولت عضو متعهد می‌گردند کلیه اقدامات لازم در سطح ملی را که هدف از آن تحقق کامل حقوق به رسمیت شناخته شده در این کنوانسیون می‌باشد، به عمل آورند.

ماده ۲۵

۱. این کنوانسیون برای امضای کلیه دول مفتوح می‌باشد.
۲. دبیرکل ملل متحد به‌عنوان امین این کنوانسیون تعیین می‌شود.
۳. تصویب این کنوانسیون منوط به طی مراحل تصویب قانونی است. اسناد تصویب نزد دبیرکل ملل متحد به امانت گذارده خواهد شد.
۴. این کنوانسیون جهت الحاق دول مفتوح می‌باشد. الحاق با سپردن سند الحاق به دبیرکل ملل متحد محقق می‌شود.

ماده ۲۶

۱. دولت عضو می‌توانند در هر زمان طی نامه‌ای خطاب به دبیرکل ملل متحد درخواست تجدید نظر در این کنوانسیون را نمایند.

۲. مجمع عمومی ملل متحد در مورد اقدامات احتمالی بعدی در مورد چنین درخواستی تصمیم خواهد گرفت.

ماده ۲۷

۱. این کنوانسیون سی روز پس از تاریخی که بیستمین سند تصویب یا الحاق آن نزد دبیرکل ملل متحد به امانت گذارده شد، لازم الاجرا می‌گردد.

۲. پس از به‌ودیعه سپردن بیستمین سند تصویب یا الحاق، برای هر دولتی که این کنوانسیون را تصویب می‌کند یا به آن ملحق می‌گردد، کنوانسیون مذکور از سی‌امین روز تاریخی که سند تصویب یا الحاق آن به دولت به امانت گذارده شده لازم الاجرا می‌گردد.

ماده ۲۸

۱. دبیرکل ملل متحد متن تحفظ کشورها، در هنگام تصویب یا الحاق را دریافت نموده و آن را میان کلیه دول توزیع می‌نماید.

۲. تحفظاتی که با هدف و منظور این کنوانسیون سازگار نباشد مجاز نخواهد بود.

۳. تحفظات از طریق تسلیم یادداشتی به دبیرکل ملل متحد در هر زمان قابل پس گرفتن است. نامبرده همه دولت‌ها را از این موضوع مطلع خواهد کرد. لغو تحفظ از روزی که یادداشت دریافت شود معتبر است.

ماده ۲۹

۱. هر گونه اختلاف در تفسیر یا اجرای این کنوانسیون بین دو یا چند دولت عضو که از طریق مذاکره حل نگردد بنا به تقاضای یکی از طرفین به داوری ارجاع می‌گردد. چنانچه ظرف شش ماه از تاریخ درخواست داوری، طرفین در مورد نحوه و تشکیلات داوری به توافق نرسند، یکی از طرفین می‌تواند خواستار ارجاع موضوع به دیوان بین‌المللی دادگستری مطابق با اساسنامه دیوان گردد.

۲. هر دولت عضو می‌تواند به هنگام امضاء یا تصویب این کنوانسیون یا الحاق به آن اعلام کند که خود را موظف به اجرای بند يك ماده نمی‌داند. دول عضو دیگر در قبال دولتی که به بند يك این ماده اعلام تحفظ نموده است، ملزم به اجرای بند يك نمی‌باشند.

۳. هر دولت عضوی که بر طبق بند ۲ این ماده اعلام تحفظ نموده باشد می‌تواند در هر زمان از تحفظ خود از طریق اعلام رسمی به دبیرکل ملل متحد صرف نظر نماید.

ماده ۳۰

این کنوانسیون که متون عربی، چینی، انگلیسی، فرانسه، روسی و اسپانیولی آن دارای اعتبار یکسان می‌باشند، نزد دبیرکل ملل متحد به امانت گذارده می‌شود.

برای زنان افغانستان قرن ۲۱ با تلاش‌های جسته و گریخته جامعه بین المللی، تکنوکراتان افغان ساکن در غرب، نمایندگان زنان در زیر فشار محافظه کاران سنتی، متولیان دینی، بقایای طالبان و رهبران جهادی با تصویب حقوق برابر زنان با مردان در قانون اساسی کشور آغاز یافت.

این قانون نویدی بزرگی بود برای زنان جامعه ما که از خواب طولانی قرون و اقصاء بیدار شده و در همه امور جامعه مشارکت کنند. قانون اساسی در تمام کشور های جهان عالیترین سند حقوقی برای ساختار سیاسی - اجتماعی، جایگاه دولت و حقوق باشندگان یا شهروندان می‌باشد که عالیترین تضمین حقوقی حقوق اتباع یا شهروندان شناخته می‌شود.

در قانون اساسی مصوب لویه جرگه سال ۲۰۰۳/۲۰۰۴ (۱۳۸۲) حقوق زنان به عنوان یک انسان شهروند و تبعه افغانستان در سراسر مواد قانون و حقوق اتباع به گونه یکسان حتی در بسا حالات زنان به مثابه قشر آسیب پذیر جامعه غرض جلب حمایت قوه مجریه تذکرات خاص به عمل آمده است. این قانون حقوق زنان را به رسمیت شناخته و در کرامت انسانی و حقوق بشری،

جایگاه مساوی و برابر با مردان قایل شده است. حقوق زنان به عنوان یک انسان، شهروند و تبعه افغانستان در تمام مواد قانون اساسی به شکل مساویانه و برابر ذکر شده است، به این معنا که در مورد تامین حقوق انسانی اتباع افغانستان از کلماتی استفاده شده است که معنی آن شامل هردو جنسیت می شود. در بند ۳ ماده چهارم قانون اساسی کشور چنین می خوانیم: بر هر فردی از افراد افغانستان کلمه ای افغان اطلاق می شود. هیچ فردی از افراد ملت از تابعیت افغانستان محروم نمی شود...، در ماده ۲۲ این قانون حق برابری و تساوی جنسیتی و انسانی، به شکل برجسته و اساسی انعکاس یافته در این ماده آمده است: هر نوع تبعیض و امتیاز بین اتباع افغانستان ممنوع است. اتباع افغانستان اعم از زن و مرد در برابر قانون دارای حقوق و وجایب مساوی می باشند، در ماده ۳۳ در باره حقوق اتباع می خوانیم: اتباع افغانستان حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را دارا می باشند و...، در ماده ۵۴ این قانون می خوانیم: دولت به منظور تامین سلامت جسمی و روحی خانواده بالاخص طفل و مادر، تربیت اطفال و برای از بین بردن رسوم مغایر با احکام دین مقدس اسلام، تدابیر لازم اتخاذ می کند. این متن بوضاحت تدابیر اختصاصی برای زنان را می رساند که دولت را به آن مکلف ساخته است.

ماده چهل و چهارم قانون اساسی در باره حق تعلیم و تربیه و آموزش چنین بیان دارد: دولت مکلف است به منظور ایجاد توازن و انکشاف تعلیم برای زنان... برنامه های موثری را طرح و تطبیق کند. در ماده چهل و هشتم قانون اساسی کشور در باره اشتغال آمده است: کار حق هر افغان است، تعیین ساعات کار، رخصتی با مزد، حقوق کار و کارگر و سایر امور مربوط به آن توسط قانون تنظیم می شود...، و متعاقب این قانون در پرتو مواد ۲۴ و ۵۴ قانون اساسی افغانستان با وصف سنگ اندازی ها و ممانعت های تا سرحد خونبار نمایندگان افراطی جامعه مرد سالار افغانستان که در بالا از آن ها نام بردم قانون منع خشونت علیه زن در (۴) فصل و (۴۴) ماده در سال ۲۰۰۹

مطابق (۱۳۸۸) به تصویب رسید و توشیح گردید. در این قانون تمام انواع خشونت معمول در جامعه ما را بر طبق توضیح اعلامیه منع خشونت مصوب اسامبله عمومی سازمان ملل متحد سال ۱۹۹۹ و تعریفی که اعلامیه سپتامبر ۱۹۹۳ سازمان حقوق بشر ملل متحد تسجیل کرده است " هر نوع عمل خشونت آمیزی که بر اختلاف جنسیت مبتنی باشد و به آسیب یا رنج بدنی، جنسی و روانی زنان بیانجامد، یا آنکه احتمال منجر شدن آن عمل به این نوع آسیب‌ها و رنج‌ها وجود داشته باشد و یا حتی تهدید فرد به این گونه اعمال از مصادیق خشونت شمرده می‌شود." ارائه داده است درج قانون منع خشونت افغانستان گردیده و تمام انواع خشونت به نام اعمال ضد انسانی قانوناً منع قرار داده شده و متخلفین را به جزای سنگین محکوم تهدید کرده است.

غرض معلومات و آگاهی بیشتر هموطنان از متن و مواد این قانون که برای زدودن خشونت از خانه و اجتماع بسیار لازمی می‌باشد و یکی از دلایل معتبر عقب نگهداری زن از مشارکت در تمام امور سیاسی، اقتصادی و اجتماعی همانا برخورد خشونت بار جامعه با زنان می‌باشد، از اهمیت فراوان برخوردار بوده و آوردن متن این قانون را در این جا خالی از مفاد نمی‌پندارم:

قانون منع خشونت علیه زن در افغانستان

فصل اول

احكام عمومې

ماده اول:

این قانون در روشنی احكام مواد بیست و چهارم و پنجاه و چهارم قانون اساسی افغانستان وضع گردیده است.

اهداف

ماده دوم:

اهداف این قانون عبارت اند از:

- ۱- تأمین حقوق شرعی و قانونی و حفظ کرامت انسانی زن.
- ۲- حفظ سلامت خانواده و مبارزه علیه رسوم، عرف و عادات مغایر احكام دین مقدس اسلام مسبب خشونت علیه زن.
- ۳- حمایت مجنی علیه (معنی مجنی علیه یعنی کسی که بر او جنایت شده باشد. اضافات من در متن) خشونت ((زن متضرر)) یا معروض به خشونت.
- ۴- جلوگیری از خشونت علیه زن.
- ۵- تأمین آگاهی و آموزش عامه در مورد خشونت علیه زن.
- ۶- تعقیب عدلی مرتکب جرم خشونت علیه زن.

اصطلاحات

ماده سوم:

اصطلاحات آتی در این قانون مفاهیم ذیل را افاده می نماید:

- ۱- زن: عبارت از اناث بالغ و نا بالغ می باشد.
- ۲- خشونت: ارتکاب اعمال مندرج ماده پنجم این قانون است که موجب صدمه به شخصیت، جسم، مال یا روان زن می گردد.
- ۳- تجاوز جنسی: ارتکاب فعل زنا یا لواط با زن بالغ توام با اجبار و اکراه یا ارتکاب آن با زن نا بالغ و یا تجاوز بر عفت و ناموس زن است.

- ۴- بد دادن: به شوهر دادن زن است در بدل دیت یا صلح به ارتباط قتل، تجاوز جنسی یا سایر احوال به پیروی از رسوم، عرف و عادات ناپسند.
- ۵- تحقیر: ارتکاب اعمال و حرکات یا استعمال الفاظ است که موجب اهانت (کوچک ساختن) شخصیت زن گردد.
- ۶- تخویف: ارتکاب اعمال و حرکات یا استعمال الفاظ است که موجب ایجاد رعب و ترس زن گردد.
- ۷- آزار و اذیت: ارتکاب اعمال و حرکات یا استعمال الفاظ یا به هر وسیله یا به هر نحوی است که موجب صدمه به شخصیت، جسم و روان زن گردد.
- ۸- انزوای اجباری: ممانعت از دید و بازدید زن با محارم شرعی می باشد.
- ۹- تدابیر وقایعی: اقدامات عملی است که به منظور امحای عوامل خشونت و جلوگیری از وقوع اتخاذ می گردد.
- ۱۰- تدابیر حمایتی: اقدامات عملی است که به منظور حمایت از مجنی علیها (متضرر خشونت) اتخاذ می گردد.

منع خشونت

ماده چهارم

خشونت جرم بوده، هیچ کس حق ندارد در محل سکونت، اداره دولتی یا غیر دولتی، مؤسسات، محلات عامه، وسایط نقلیه یا سایر محلات، مرتکب آن گردد، در صورت ارتکاب مطابق احکام این قانون مجازات می گردد.

موارد خشونت

ماده پنجم:

ارتکاب اعمال ذیل علیه زن، خشونت شناخته میشود:

- ۱- تجاوز جنسی.
- ۲- مجبور نمودن به فحشاء
- ۳- ضبط و ثبت هویت مجنی علیها و نشر آن به نحوی که به شخصیت وی صدمه برساند.

- ۴- آتش زدن يا استعمال مواد كيمياوى، زهرى و يا ساير مواد ضررناك.
- ۵- مجبور نمودن به خود سوزى يا خود كشى و يا استعمال مواد زهرى يا ساير مواد ضررناك.
- ۶- مجروح يا معلول نمودن.
- ۷- لت و كوب.
- ۸- خريد و فروش به منظور يا بهانه ازدواج.
- ۹- يد دادن.
- ۱۰- نكاح اجبارى.
- ۱۱- ممانعت از حق ازدواج و يا حق انتخاب زوج.
- ۱۲- نكاح قبل از اكمال سن قانونى.
- ۱۳- دشنام، تحقير و تخويف.
- ۱۴- آزار و اذيت.
- ۱۵- انزواى اجبارى.
- ۱۶- اجبار زن به اعتياد به مواد مخدر.
- ۱۷- منع تصرف در ارث.
- ۱۸- منع تصرف اموال شخصى.
- ۱۹- ممانعت از حق تعليم، تحصيل، كار و دسترسى به خدمات صحى.
- ۲۰- كار اجبارى.
- ۲۱- ازدواج با بيش از يك زن بدون رعايت حكم مندرج ماده (۸۶) قانون مدنى.

۲۲- نفى قرابت.

حقوق مجنې عليها

ماده ششم:

مجنې عليهاى خشونت داراى حقوق ذيل مى باشد:

- ۱- تعقيب عدلى مرتكب خشونت مطابق احكام قانون.

۲- دسترسی به مرکز حمایتی یا خانه امن یا سایر محصولات مصون به موافقه وی.

۳- دسترسی به خدمات صحتی عاجل طور رایگان.

۴- داشتن وکیل مدافع یا مساعد حقوقی.

۵- جبران خساره ناشی از عمل جرمی.

۶- محرمیت موضوع نسبتی.

۷- سایر حقوق که در اسناد تقنینی پیشینی گردیده است.

مراجعه به ادارات

ماده هفتم:

(۱) مجنی علیهای خشونت، خود یا اقارب وی می توانند به ادارات پولیس و حقوق، محاکم یا سایر مراجع ذیربط طور کتبی شکایت نمایند.

(۲) ادارات مندرج فقره (۱) این ماده مکلف اند، شکایت واصله را ثبت و مطابق احکام قانون آنرا رسیدگی نموده و وزارت امور زنان را طور کتبی مطلع سازند.

(۳) وزارت امور زنان مکلف است بعد از کسب اطلاع کتبی یا شکایت مستقیم مجنی علیهای خشونت یا اقاریش جهت تأمین ارتباط با مجنی علیهای خشونت تدابیر لازم را اتخاذ و عملی نماید.

(۴) خاړنوالی و محکمه مکلف اند، قضیه خشونت را در اولویت قرار داده و به اسرع وقت رسیدگی نمایند.

(۵) مسئولین مراجع مندرج فقره (۱) این ماده مکلف اند، حین رسیدگی شکایت واصله، طرز العمل سلوک خاص را که بدین منظور از طرف کمیسیون منع خشونت وضع می شود، رعایت نمایند.

فصل دوم

تدابیر وقایوګ و حمایوګ

مكلفیت وزارت امور زنان

ماده هشتم:

وزارت امور زنان مكلف است به منظور جلوگیری از خشونت علیه زنان به همکاری سایر وزارت‌ها و ادارات دولتی و غیر دولتی و مؤسسات ذیربط، تدابیر وقایوی و حمایوی ذیل را اتخاذ نماید:

۱- انسجام فعالیت‌های ادارات دولتی و غیردولتی و مؤسسات عرضه کننده خدمات در عرصه جلوگیری از خشونت و تأمین هماهنگی میان آن‌ها.
۲- بلند بردن سطح آگاهی مرد و زن از حقوق و وجایب شرعی و قانونی آن‌ها.

۳- فراهم نمودن زمینه حفاظت و نگهداری مجنی علیهای خشونت یا معروض به آن در مرکز حمایوی و یا در صورت عدم موجودیت در سایر محلات مصون مربوط، نظارت و واریسی از آن.

۴- تدویر سیمینارها، ورکشاپ‌ها، کنفرانس‌ها و سایر برنامه‌های آموزشی جهت بلند بردن سطح آگاهی عامه و شناسایی موارد خشونت و عواقب ناشی از آن برای کارکنان ادارات دولتی و غیر دولتی، مؤسسات، ساکنین محلات و روستاها و دریافت راه حل‌ها.

۵- توضیح و تشریح عوامل خشونت و عواقب ناشی از آن مستند به احکام شرع و قانون از طریق نشرات مربوط.

۶- حصول اطمینان از تطبیق برنامه‌های آموزشی و ظرفیت کاری ادارات غیر دولتی و مؤسسات ذیربط.

مكلفیت وزارت ارشاد، حج و اوقاف

ماده نهم:

وزارت ارشاد، حج و اوقاف مكلف است به منظور جلوگیری از خشونت،

تدابیر و قایوی ذیل را اتخاذ نماید:

۱- ترتیب برنامه های منظم جهت ايراد موعظه‌ها و خطابه‌ها در رابطه به حقوق و واجبات شرعی مردان و زنان و اجرای آن توسط ملا امامان، خطباء و واعظان مساجد و تکایا (حسینیه‌ها) و حصول اطمینان از تطبیق آن.

۲- تدویر سیمینارها، ورکشاپ‌ها و کنفرانس‌ها برای ملا امامان، خطباء و واعظان.

۳- توضیح و تشریح عوامل خشونت و عواقب ناشی از آن مستند به احکام شرع و قانون از طریق نشرات مربوط.

مکلفیت وزارت‌ها^۱ معارف و تحصیلات عالی

ماده دهم:

وزارت‌های معارف و تحصیلات عالی مکلف اند، به منظور جلوگیری از خشونت تدابیر و قایوی ذیل را اتخاذ نمایند:

۱- گنجاندن موضوعات مربوط به خشونت و عواقب ناشی از آن چگونگی جلوگیری از خشونت در نصاب درسی و تحصیلی مربوط.

۲- تدویر سیمینارها، ورکشاپ‌ها و کنفرانس‌ها برای کارکنان، متعلمین و محصلین مربوط.

۳- اتخاذ تدابیر لازم به منظور جلوگیری از وقوع خشونت در محیط تعلیمی و تحصیلی مربوط.

۴- توضیح و تشریح عوامل خشونت و عواقب ناشی از آن مستند به احکام شرع و قانون از طریق نشرات مربوط.

مکلفیت وزارت اطلاعات و فرهنگ^۲

ماده یازدهم:

وزارت اطلاعات و فرهنگ مکلف است به منظور جلوگیری از خشونت تدابیر و قایوی ذیل را اتخاذ نماید:

- ۱- تنظیم و نشر برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی در مورد عوامل خشونت و عواقب ناشی از آن و نشر مطالب مربوط در روزنامه‌ها، اخبار و جراید.
- ۲- فراهم نمودن زمینه برای وزارت‌ها و ادارات دولتی و سایر اشخاص حقیقی یا حکمی جهت پخش و نشر مطالب مربوط به منع خشونت از طریق رسانه‌های تحت اثر.
- ۳- جلوگیری از نشر و پخش برنامه‌های ترویج کننده خشونت از طریق رسانه‌های همگانی.

مکلفیت وزارت عدلیه

ماده دوازدهم:

- وزارت عدلیه مکلف است به منظور جلوگیری از خشونت تدابیر وقایوی و حمایتی ذیل را اتخاذ نماید:
- ۱- بلند بردن سطح آگاهی زن و مرد از حقوق و وجایب شرعی و قانونی آنها.

- ۲- فراهم نمودن زمینه توضیح و تشریح مطالب مربوط به عوامل خشونت و عواقب ناشی از آن برای مردان و زنان تحت توقیف، حجز و حبس از طریق مسؤولین مربوط و سایر سازمان‌های اجتماعی ذیربط.
- ۳- تدویر سیمینارها و ورکشاپ‌ها جهت آگاهی کارکنان ادارات حقوق و مساعدت‌های حقوقی از احکام این قانون و فراهم نمودن زمینه تطبیق بهتر آن.
- ۴- توظیف مساعد حقوقی در صورت تقاضای مجنی علیهای خشونت.

مکلفیت وزارت امور داخله

ماده سیزدهم:

- وزارت امور داخله مکلف است به منظور جلوگیری از خشونت در تمام محلات عامه تدابیر وقایوی و حمایتی را اتخاذ و عملی نماید.

مکلفیت وزارت صحت عامه

ماده چهاردهم:

- وزارت صحت عامه مکلف است به منظور معالجه و تداوی عاجل و رایگان

مجنی علیه‌های خشونت در مراکز صحتی مربوط، تدابیر مؤثر و عملی را اتخاذ و از چگونگی آن به وزارت امور زنان گزارش دهد.

کمیسیون عالی منع خشونت

ماده پانزدهم:

به منظور مبارزه مؤثر علیه جرایم خشونت و تأمین هماهنگی میان ادارات دولتی و غیر دولتی و مؤسسات ذیربط در زمینه، کمیسیون عالی منع خشونت علیه زن تحت ریاست وزیر امور زنان به ترکیب ذیل ایجاد می‌گردد:

- ۱- مرستیال لوی خاړنوالی.
- ۲- معین وزارت امور داخله.
- ۳- معین وزارت عدلیه.
- ۴- معین وزارت صحت عامه.
- ۵- معین وزارت اطلاعات و فرهنگ.
- ۶- معین وزارت معارف.
- ۷- معین وزارت تحصیلات عالی.
- ۸- معین وزارت کار و امور اجتماعی، شهداء و معلولین.
- ۹- معین وزارت ارشاد، حج و اوقاف.
- ۱۰- عضو کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان.
- ۱۱- رئیس محکمه اختصاصی فامیلی ولایت کابل.
- ۱۲- رئیس انجمن مستقل وکلای مدافع.

وظایف و صلاحیت‌های کمیسیون

ماده شانزدهم:

۱) کمیسیون عالی منع خشونت علیه زن دارای وظایف و صلاحیت‌های ذیل می‌باشد.

۱- مطالعه و ارزیابی عوامل ارتکاب خشونت در کشور و اتخاذ تدابیر و قایوی جهت رفع آن.

- ۲- طرح پروگرام‌های تبلیغاتی و آگاهی عامه به منظور جلوگیری از ارتکاب خشونت.
- ۳- تأمین هماهنگی فعالیت‌های ادارات دولتی و غیر دولتی ذیربط در امر مبارزه علیه خشونت.
- ۴- جمع‌آوری احصائیه و ارقام جرایم خشونت.
- ۵- ارائه پیشنهاد مبنی بر تعدیل احکام این قانون.
- ۶- پیشنهاد مقرر و وضع لوایح و طرز العمل‌های مربوط به منظور تطبیق بهتر احکام این قانون.
- ۷- مطالعه معلومات در مورد قضایای خشونت از پولیسی خاړنوالی و محکمه.
- ۸- ترتیب گزارش سالانه اجراءات در مورد خشونت و ارائه آن به شورای وزیران.
- ۸- سایر وظایفی که از طرف حکومت محول می شود.
- ۲) طرز فعالیت کمیسیون توسط لایحه ای که از طرف کمیسیون تصویب می‌شود، تنظیم می گردد.

فصل سوم

احکام جزائے تجاوز جنسے

ماده هفدهم:

- ۱) شخصی که مرتکب تجاوز جنسی بر زن بالغ گردد، با نظر داشت حکم مندرج ماده (۴۲۶) قانون جزاء به حبس دوام و در صورت فوت مجنی علیها به اعدام محکوم می گردد.
- ۲) شخصی که مرتکب تجاوز جنسی بر زن نا بالغ گردد، با نظر داشت حکم مندرج ماده (۴۲۶) قانون جزاء به حد اکثر حبس دوام و در صورت فوت مجنی علیها به اعدام محکوم می گردد.

(۳) در حالات مندرج فقره‌های (۱ و ۲) این ماده مرتکب به پرداخت وجه معادل مهر مثل به حیث جبران خساره به مجنی علیها نیز محکوم می‌گردد.

(۴) شخصی که مرتکب تجاوز به عفت و ناموس زن گردد، ولی تجاوز وی منجر به فعل زنا یا لواط نگردد (تفخیزد، مساحقه یا امثال آن را مرتکب گردد)، حسب احوال به حبس طویل که از هفت سال بیشتر نباشد، محکوم می‌گردد.

(۵) هرگاه مجنی علیهای جرم مندرج فقره (۴) این ماده به سن (۱۸) سالگی نرسیده یا مرتکب جرم، اقارب تا درجه سوم، مربی، معلم، مستخدم یا طبیب مجنی علیها بوده و یا به نحوی بالای مجنی علیهای نفوذ و اختیار داشته باشد، فاعل حسب احوال به حبس طویل که از ده سال بیشتر نباشد، محکوم می‌گردد.

مجبور نمودن به فحشاء

ماده هجدهم:

(۱) شخصی که زن بالغ را مجبور به فحشاء نماید، حسب احوال به حبس طویل که از هفت سال کمتر نباشد، محکوم می‌گردد.

(۲) هرگاه مجنی علیهای جرم مندرج فقره (۱) این ماده زن نابالغ باشد، مرتکب حسب احوال به حبس طویل که از ده سال کمتر نباشد، محکوم می‌گردد.

ظبط و ثبت هویت مجنی علیها و نشر آن.

ماده نوزدهم:

شخصی که هویت مجنی علیهای جرایم تجاوز جنسی و اجبار به فحشا را ضبط و ثبت یا بدون حکم قانون افشاء و یا تصاویر آن را نشر نماید، به نحوی که به شخصیت وی صدمه برساند، حسب احوال به حبس متوسط که از سه سال کمتر نباشد، محکوم می‌گردد.

آتش زدن یا استعمال مواد کیمیاوی**ماده بیستم:**

(۱) شخصیکه زن را آتش بزند یا بر بدن وی مواد کیمیاوی یا زهری و یا سایر مواد ضررناک را که موجب جراحت یا معلولیت گردد، استعمال نماید یا مواد زهری را به وی بخوراند و یا در بدن وی زرق نماید، حسب احوال به حبس طویل که از ده سال کمتر نباشد، محکوم می گردد.

(۲) در حالت مندرج فقره (۱) این ماده هرگاه هدف از ارتکاب اعمال مذکور ایجاد رعب و وحشت در جامعه به منظور حرمان زنان از حقوق مدنی باشد و یا منجر به مرگ مجنی علیها گردد مرتکب حسب احوال به حبس دوام یا اعدام محکوم می گردد.

خود سوزگ و خود کشی**ماده بیست و یکم:**

هرگاه زن به اثر خشونت مجبور به خودسوزی یا خود کشی و یا استعمال مواد کیمیاوی یا زهری و یا سایر مواد ضررناک به خود گردد، عامل خشونت در صورت مجروحیت و معلولیت مجنی علیها به حبس متوسط و در صورت مرگ مجنی علیها، حسب احوال به حبس طویل که از ده سال بیشتر نباشد، محکوم می گردد.

جراحت و معلولیت**ماده بیست و دوم:**

(۱) شخصی که زن را مورد ضرب و جرح قرار دهد، حسب احوال و با نظر داشت شدت و خفت جرم مطابق احکام مندرج مواد (۴۰۷ الی ۴۱۰) قانون جزا مجازات می گردد.

(۲) هرگاه اعمال مندرج فقره (۱) این ماده منجر به مرگ مجنی علیها گردد، مرتکب حسب احوال به جزای پیشبینی شده مندرج مواد (۳۹۵ الی ۳۹۹) قانون جزاء محکوم می گردد.

لت و كوب**ماده بیست و سوم:**

شخصی که زن را مورد لت و كوب قرار دهد ولی منجر به جراحت یا معلولیت وی نگردد، حسب احوال به حبس قصیر که از سه ماه بیشتر نباشد، محکوم می گردد.

خرید و فروش زن به منظور یا بهانه ازدواج**ماده بیست و چهارم:**

شخصی که زن را به منظور یا بهانه ازدواج به فروش رساند یا خریداری یا در آن‌ها وساطت نماید، حسب احوال به حبس طویل که از ده سال بیشتر نباشد، محکوم می گردد.

بد دادن**ماده بیست و پنجم:**

۱) شخصی که زن را به نام بد دادن به نکاح بدهد یا بگیرد، مرتکب حسب احوال به حبس طویل که از ده سال بیشتر نباشد، محکوم می گردد.

۲) در حالت مندرج فقره (۱) این ماده اشخاص ذیدخل (شاهد، وکیل، مصلح، و عاقد)، هر یک حسب احوال به حبس متوسط، محکوم و عقد نکاح در صورت مطالبه زن بد داده شده مطابق احکام قانون فسخ می گردد.

نکاح اجباری**ماده بیست و ششم:**

هرگاه شخصی، زنی را که سن قانونی ازدواج را تکمیل نموده بدون رضایت وی نامزد یا به عقد نکاح درآورد، حسب احوال به حبس متوسط که از دو سال کمتر نباشد محکوم، نامزدی و نکاح مطابق احکام قانون فسخ می گردد.

ممانعت از حق ازدواج**ماده بیست و هفتم:**

هرگاه شخص مانع ازدواج زن گردد یا حق انتخاب زوج را از وی سلب

نماید، حسب احوال به حبس قصیر محکوم می گردد.

نکاح قبل از اکمال سن قانونی

ماده بیست و هشتم:

هرگاه حق زن را که سن قانونی ازدواج را تکمیل نه نموده و بدون رعایت حکم مندرج ماده (۷۱) قانون مدنی به عقد نکاح درآورد، حسب احوال به حبس متوسط که از دو سال کمتر نباشد، محکوم و نکاح در صورت مطالبه زن، مطابق احکام قانون فسخ می گردد.

دشنام، تحقیر یا تخویف

ماده بیست و نهم:

شخصی که زن را دشنام دهد یا تحقیر و یا تخویف نماید، حسب احوال به حبس قصیر که از سه ماه کمتر نباشد، محکوم می گردد.

آزار و اذیت

ماده سی و م:

(۱) شخصی که مرتکب آزار و اذیت زن گردد، حسب احوال به حبس قصیر که از سه ماه کمتر نباشد، محکوم می گردد.

(۲) هرگاه جرم مندرج فقره (۱) این ماده با استفاده از موقف و مقام ارتکاب یابد، مرتکب حسب احوال به حبس قصیر که از شش ماه کمتر نباشد، محکوم می گردد.

انزوا اجباری

ماده سی و یکم:

شخصی که زن را به انزوا مجبور نماید، حسب احوال به حبس قصیر که از سه ماه بیشتر نباشد، محکوم می گردد.

اجبار زن به اعتیاد به مواد مخدر

ماده سی و دوم:

شخصی که زن را مجبور به اعتیاد به مواد مخدر نماید، به حبس قصیر که از سه ماه بیشتر نباشد، محکوم می گردد.

منع تصرف در ارث**ماده سه و سوم:**

شخصی که مانع تصرف زن در متروکه مورث وی گردد، بر علاوه واگذاری سهم شرعی وی، حسب احوال به حبس قصیر که از یک ماه بیشتر نباشد، محکوم می گردد.

منع تصرف در اموال**ماده سه و چهارم:**

شخصی که اموال شخصی زن را تصرف یا او را از تصرف در آن منع نماید، حسب احوال به حبس قصیر که از سه ماه بیشتر نباشد، محکوم و مال به تصرف زن گذاشته می شود.

ممانعت از حق تعلیم، تحصیل، کار و دسترسی به خدمات صحه**ماده سه و پنجم:**

شخصی که زن را از حق تعلیم، تحصیل، کار، دسترسی به خدمات صحی یا استفاده از سایر حقوق مندرج قوانین مانع گردد، احوال به حبس قصیر که از شش ماه بیشتر نباشد، محکوم می گردد.

کار اجباری**ماده سه و ششم:**

شخصی که زن را به کار اجباری وادار نماید، علاوه بر جبران خساره، حسب احوال به حبس قصیر که از شش ماه بیشتر نباشد، محکوم می گردد.

ازدواج با بیش از یک زن**ماده سه و هفتم:**

شخصی که بدون رعایت احکام مندرج مواد (۸۶ و ۸۹) قانون مدنی با بیش از یک زن ازدواج نماید، حسب احوال به حبس قصیر که از سه ماه کمتر نباشد، محکوم می گردد.

نفه قرابت**ماده سه و هشتم:**

شخصی که از قرابت زن به مقصد محروم ساختن از حق میراث یا اتلاف سایر حقوق شرعی و قانونی و یا انکار، ولی قرابت وی به حکم محکمه ثابت گردد، حسب احوال به حبس قصیر که از شش ماه بیشتر نباشد، محکوم می گردد.

تعقیب عدلی**ماده سه و نهم:**

(۱) رسیدگی به دعاوی مربوط و تعقیب عدلی مرتکبین جرایم مندرج مواد (۲۲ الی ۳۹) این قانون به اساس شکایت مجنی علیها یا وکیل وی صورت می گیرد.

(۲) مجنی علیها می تواند در موارد مندرج فقره (۱) این ماده در هر مرحله از تعقیب عدلی (کشف تحقیق، محاکمه یا محکومیت) از شکایت خویش منصرف گردد) در این صورت رسیدگی به دعوی تطبیق جزاء متوقف می گردد.

اشتراک در جرم**ماده چهارم:**

شخصی که در ارتکاب جرایم مندرج این فصل با شخصی دیگری اشتراک نماید، حسب احوال مطابق احکام مندرج مواد (۳۹ و ۴۱ الی ۴۸) قانون جزاء مجازات می گردد.

جبران خساره**ماده چهارم و یکم:**

مرتکبین جرایم مندرج این قانون برعلاوه جزاهای پیشبینی شده، حسب احوال به جبران خساره وارده نیز محکوم می گردند.

فصل چهارم

احکام نهائے

عدم تعلیق، عفو و تخفیف مجازات

ماده چهل و دوم:

مجازات محکومین جرایم خشونت تعلیق، عفو یا تخفیف شده نمی تواند.

ارجحیت

ماده چهل و سوم:

هرگاه حکم این قانون با حکمی از احکام سایر قوانین نافذه در مغایرت

واقع گردد، حکم این قانون مرجع دانسته می شود.

انفاذ

ماده چهل و چهارم:

این قانون از تاریخ نشر در جریده رسمی نافذ می گردد.

همچنان قانون کار برای زنان حقوق برابر با مرد را در عرصه های اشتغال،

مزد یا معاش، حقوق بیمه، تقاعد، مرخصی ها و موارد تشویقی این قشر در

حاشیه گذاشته شده جامعه ما را ضمانت کرده و سند حقوقی معتبری برای

برابری زن جامعه ما محسوب میگردد.

در قانون کار افغانستان به بسیاری از موارد برمیخوریم که حقوق زنان را

با امتیاز بیشتر از مردان در پرتو قانون اساسی ضمانت کرده است که برای

نمونه از چند مورد آن در اینجا ذکر بعمل می آورم:

ماده هشتم: حق کار با مزد

۲- کارکنان در جمهوری اسلامی افغانستان دارای حق مساوی کار با مزد

مساوی میباشند. حق کار با مزد و دفاع از حق کار توسط اسناد تقنینی تنظیم

می گردد.

ماده نهم: عدم تبعیض در استخدام

۱. در استخدام به کار، تادیه مزد و امتیازات، انتخاب شغل، حرفه،

مهارت و تخصص، حق تحصیل و تأمینات اجتماعی هر نوع تبعیض ممنوع

است.

۲. زنان در ساحه کار مستحق امتیازات معین دوران حاملگی و ولادت و سایر مواردی که در این قانون و اسناد تقنینی مربوط تثبیت گردیده می باشند.

ماده سه ویکم: موارد تقلیل وقت کار

وقت کار در هفته برای کارمندان حسب احوال به ترتیب ذیل تقلیل میابد

ماده پنجاه و چهارم: رخصتی ولادی

کارکن زن مستحق ۹۰ روز رخصتی ولادی با مزد می باشد که یک ثلث آن قبل از ولادت و دو ثلث آن بعد از ولادت قابل اجرا است. در صورتی که ولادت غیر طبعی یا دوغانگی و یا بیشتر از آن مدت ۱۵ روز رخصتی بیشتر به وی داده می شود

مزد و سایر حقوق مندرج فقره (۱) این ماده به اساس تصدیق شفاخانه اجرا می گردد.

کارکن زن مکلف است با اختتام رخصتی مندرج فقره یک این ماده در خلال پنج روز به اداره مراجعه نماید، در غیر آن تارک وظیفه شناخته شده، از امتیازات مندرج فقره ۲ این ماده مستفید شده نمیتواند.

ماده یکصد و بیستم: موارد عدم استخدام زنان و نوجوانان

استخدام زنان و نوجوانان به کارهای فزیک ثقیل، مضر صحت و زیر زمینی جواز ندارد. فهرست این کارها از طرف وزارت های صحت عامه و کار و امور اجتماعی، شهدا و معلولین و اداره مربوط تثبیت و تصویب می گردد.

ماده یکصد و بیست و یکم: عدم توظیف زنان و نوجوانان به کار شبانه

اداره نمی تواند زن و نوجوان را به اجرای کار شبانه توظیف نماید. توظیف زنان و مادران دارای طفل شیرخوار، در شفاخانه ها، کلینیک های صحتی و در صورت موافقه او در وظایف و کارهای که ضرورت مبرم محسوس باشد، به طور نوبتی و طبق جدول از این حکم مستثنی است.

ماده یکصد و بیست و دوم: عدم توظیف زنان و نوجوانان به اضافه کار

برای مادران دارای طفل شیر خوار بر علاوه وقفه صرف غذا، وقت اضافی که کمتر از ۳۰ دقیقه نباشد، بعد هر سه ساعت بخاطر شیر دادن طفل در اطاق کودک محل کار داده می‌شود. این وقفه‌ها شامل وقت کار رسمی می‌باشد وقفه مندرج فقره (۱) این ماده با نظر داشت خصوصیت کار در اداره، توسط لوايح نظم داخلی مربوط تنظیم می‌گردد.

ماده یکصد و بیست و پنجم: عدم امتناع از پذیرش زن

امتناع از پذیرش زن بکار یا تقلیل مزد به دلایل حاملگی با شیر دادن طفل ممنوع می‌باشد

ماده یک صد و بیست و ششم: ایجاد کودکانها

اداره مکلف است جهت مواظبت و مراقبت اطفال کارکنان مربوط، در محوطه اداره شیرخوارگاه و کودکان را ایجاد کند.

قابل یاد آوری است بر علاوه آنچه اسناد تقنینی که در بالا از آن ذکر بعمل آوردم قانون خانواده و قانون جلوگیری از مصارف گراف، قانون سرپرستی اطفال یتیم، مقررہ مراکز حمایوی زنان آسیب پذیر، پالیسی بهبود وضعیت زنان محبوس، پالیسی دسترسی زنان به عدالت، پالیسی افزایش شمولیت دختران به مکتب، پالیسی تداوم تعلیم و تحصیل دختران و زنان و پالیسی کاهش میزان بیسوادی، قوانین استراتیژی‌های ملی مبارزه با خشونت، برنامه‌های همکاری و توسعه اشتغال زنان در سکتورهای اداره، سیاست و اقتصاد و برنامه‌های توانمند سازی زنان در عرصه‌های مسلکی که مؤسسات بین المللی آنرا تمویل می‌کنند از جمله تلاش‌های در سطح ملی و بین المللی است که در جریان سال‌های بعد از سقوط حکومت طالبان برای زنان کشورها در عرصه‌های قانون گذاری و تهیه و تصویب اسناد حقوقی صورت پذیرفته است که همه را میتوان به حیث زیر پایه‌های محکم حقوقی برای فردای آزادی‌ها و برابری زنان جامعه ما گرامی داشت و کار پر ثمر و تاریخی دانشمندان و متخصصین امور حقوق،

اجتماع و سياست كه با مشكلات فراوان با وصف سنگ اندازي ها و مخالفت هاي قشر محافظه كاران سنتي تا دندان مسلح و متوليان ديني و بنياد گرايان افراطي مذهبي همدست شان با سر سپردگي توانستند اين قوانين را طرح، ترتيب، فورمول بندي و براي تصويب و توشيح آماده كردند قابل تمجيد فراوان است. از كار وزارت امور زنان نيز در اين عرصه ها نمي توان چشم پوشي كرد.

طوري كه در مباحث قبلي بيان كردم كار و فعاليت سازمان هاي خارجي در امور زنان براي آگاهي دهی و ايجاد زمينه هاي مشاركت كاريست ارزشمند و زنان بايد از اين زمينه ها استفاده اعظمي ببرند، اما يقيناً اين سازمان ها براساس اهداف سياسي-اقتصادي تمويل كنندگان شان اهداف غير آنچه بيان مي دارند دارند اگر ارگان هاي ذيربط حكومت اهداف نا پيداي اين سازمان ها را تشخيص ندهند و با ملاحظه منافع ملي كشور جواز فعاليت و محدوده صلاحيت شان را تعيين نکنند بالآخره نتايج اين فعاليتها نه تنها مثر ثمری به زنان افغانستان نميگردد بلکه آن ها را به قهقراهاي عميقتر و بيشتري از حالت موجود غرق ساخته و پروسه هاي بيداري، آگاهي و مشاركت زنان كشور ما را تا ناكجاهاي ديگر به عقب مي رانند.

اما با وجود همه اين دست آوردها و موجوديت اين زير پايه هاي مستحكم حقوقي براي زنان كشور ما، هنوز زن جامعه ما در زير ستم جامعه مرد سالار دست و پا ميزند، هنوز سنگسارها و محاكم صحرایی در گوشه و كنار كشور جريان دارد، هنوز فيصدي بسيار قليل و ناچيزي از زنان در سازمان اداره كشور و رشد پروژه هاي اقتصادي نقش دارند، هنوز خشونت خانوادگي با شدت هر چه بيشتري در سراسر كشور جريان دارد، هنوز ملاها در فتوي هاي مذهبي شان زن را كنيز زر خريد مرد معرفي مي كنند و در جريان جنگ ها زن از جمله غنايم جنگي پنداشته شده و تجاوز جنسي گروهی بروی را جايز می شمارند، هنوز هم افغانستان در عرصه نابرابري جنسیتی در سال ۲۰۱۶ در بين ۱۸۷

کشور جهان در مقام ۱۶۹ قرار داشت.

تنها در سال ۲۰۱۶-۲۰۲۱ مورد خشونت خانوادگی در سازمان حقوق بشر افغانستان ثبت گردیده است. در این جا این را هم باید اضافه کرد که سازمان حقوق بشر افغانستان حتی در مراکز شهرها از امکانات کاری بسیار محدود برخوردار است چه رسد به محلات و قرا و قصبات. و از طرف دیگر فیصدی قابل توجه زنان مورد خشونت خانوادگی بنابر عنعنات، رسوم و عواملی که در بخش خشونت علیه زنان توضیح کردم تجربه تلخش از خشونت را به هیچ کس بیان نمی‌کند. بناً این رقم نمی‌تواند به هیچ وجه نمایانگر رقم حقیقی موجودیت خشونت علیه زنان در افغانستان باشد. یعنی رتبه ما در صدر جدول قرار دارد، هنوز هم زنان کشور ما باورمند قدرت مساوی شان با مردان نیستند.

هنوز زنان کشور ما به این باور کلی نرسیده اند که آن‌ها هم شهروندان کامل الحقوق جامعه بوده و از همه حقوق انسانی همانند مردان برخوردارند. از بیان این همه به این استنباط میرسیم که در کشور ما برای نهادینه شدن قوانین اجتماعی و قوانین که در باره زنان مطرح گردیده است و اجرایی شدن این اسناد تقنینی نخست از همه تعریف جدید انسانی از زن یعنی موجود متساوی الحقوق و برابر یا به صورت مشخص تر انسان بدون در نظر داشت جنسیت برای قاعده و رأس کشور، سیاستمداران، ملاها، مولوی‌ها، معلمان، خانواده‌ها، جوانان، مسئولین تمام سطوح اداره کشور و همه مردم ما تفهیم گردد و این تعریف به باور کتگوری‌های مختلف جامعه اعم از عامی و دست اندر کاران تبدیل گردد.

البته مراد از توضیح این تعریف جدید برای همه کتگوری‌ها این است که اول باید زنان خود از خواب قرون بیدار شوند و درک کنند که حق گرفته می‌شود و برای گرفتن حق از نیروی که هزاران سال بر سرش سلطه داشته است و این سلطه را به فرهنگ حاکم تبدیل کرده است کار آسان نبوده و قربانی‌های

بیشمار را مطالبه دارد و او باید با قبول این ریسک بزرگ وارد میدان مبارزه گردد و به این اطمینان برسد که به قول گاندی فقید اگر او نجنبد جامعه نمی‌جنبد و ما سال‌های متمادی دیگر از ترقی و پیشرفت به فرسنگ‌ها بدور بوده و فرق یکدیگر خواهیم شکست.

زن‌ها طی این مبارزه بر حق‌شان باورهای منسوخ ضد انسانی که زیر نام دین و مذهب در جامعه تعاریف از مردی و مردانگی ارائه می‌شود منسوخ قرار داده و آنرا به یک امر ممنوعه جامعه تبدیل کنند. آنگاه است که قانون متخلفین این گفتار و اعمال ضد انسانی را در تمام سطوح مورد بازپرس قانونی قرار داده و مجازات خواهند کرد. زیرا تحقق قانون پشتوانه اجتماعی و مردمی مطالبه دارد. اگر این پشتوانه مردمی برای تحقق قوانین وجود نداشته باشد مشروعیت قانون زیر سوال قرار می‌گیرد حتی اگر این قانون بسیار انسانی هم باشد.

در چنین صورتی ادارات حراست از قانون و ادارات تأمین امنیت در کشور مکلف می‌گردند آنانی که خلاف قوانین نافذ کشور مرتکب تبعیضات جنسیتی می‌گردند و عاملین خشونت خانوادگی و خشونت علیه زنان را بر حکم مواد قانون مجازات می‌کنند. زنان با مشارکت شان در کلیه امور کشور همچنان در دستگاه حراست قانون و ارگان‌های تأمین نظم عامه خود تضمین بدون قید و شرط تحقق قانون می‌یابند. یعنی اگر زنان جامعه ما شهادت، آگاهی و اتحاد سازمانی نداشته باشند قوانین بسیار ایده آلی با خطوط طلایی در تمام عرصه زندگی شان طرح و تصویب کنند. همه یک مشت کاغذ در الماری‌های دفاتر و مخازن اطلاعاتی کمپیوترها باقی می‌ماند و زنان جامعه ما به همان منوال گذشته و شاید هم بدتر از آن زیر ستم زجر بکشند و اقشار محافظه کاران سنتی و ملاحای افراطی نیش‌خند بزنند. این قوانین بهترین و مهمترین دست‌آورد حقوقی است برای زنان که در شرایط حاضر با این استناد می‌توانند تشکلات سازمانی شان را ایجاد کرده و دامنه این تشکلات را تا آخرین کناره

های قرأ و قصبات و دور ترین اکناف کشور توسعه دهند. کار این تشکلات فقط آگاهی رسانی برای زنان غرض همسان بودن حقوق مرد و زن و اتفاقات پیرامونی، ملی و بین المللی، با سواد سازی زنان و کمک برای ادامه تحصیل و تحصیلات تخصصی، کمک زنان برای تربیت سالم فرزندان و خانواده با روحیه متساوی الحقوق، آگاه سازی زنان در باره جلوگیری از تعدد اطفال به تناسب عواید خانواده، آگاهی دهی زنان و نو باوه گان و شرایط ایمنی برای بهتر زندگی کردن و روابط اجتماعی و موارد دیگر در باره بیداری زنان که جامعه را با خود بیدار کند. در عنوان بعدی مسئله چگونگی جامعه مدنی و ساختار های سراسری زنان در کشور را به شکل مفصل تر به کنکاش می گیرم.

فصل ششم

ضعف جامعه مدنی و نبود سازمان‌ها با اعتبار و مقتدر دفاع از حقوق زن در کشور

در گام نخست نکاتی مختصری در باره مفهوم و یا مفاهیم جامعه مدنی به‌مرور کنندگان این سطور ارائه کنم تا از این مقوله وقوفی داشته باشند. در باره مفهوم جامعه مدنی علما و دانشمندان امور اجتماع، حقوق و سیاست نظریات مختلف ارائه می‌کنند اما تاکنون کدام تعریف مشخص از جامعه مدنی داده نشده است. صرف نظر از تفاوت‌های اندیشویی میان اندیشه پردازان اندیشه‌های چپ در قبال جامعه مدنی و نظریات لیبرال‌ها ولی همه دانشمندان امور اجتماع و حقوق دانان تصویر همگون و مشخصات یکسان از عملکرد و چگونگی راه و روش این پدیده ارائه می‌دهند و همه بدون استثنا به‌این نظر اند جامعه مدنی، جامعه است که بر مبنای اشتراک آزادانه و خواست آگاهانه اکثریت مردم در تشکل‌های این اجتماع عضویت حاصل کرده و در شکل‌گیری و رعایت حقوق بشر و قانونمندان اداره می‌شود. یعنی جامعه مدنی، از عناصری متشکل شده که آن‌ها عبارتند از: اشتراک آزادانه، خواست آگاهانه، رعایت حقوق بشر و قانونمندی.

یک نگاه مختصر بر سیر تحولات اجتماعی جامعه بشری و در این جریان نحوه و محمل‌های ایجاد جامعه مدنی به‌ما می‌رساند که جامعه مدنی در سیر تکامل خویش سه مرحله را از سر گذشته‌اند است:

مرحله نخستین یا مرحله قبل از ایجاد دولت‌ها

همان‌طوری که در آغاز این نوشته یادآوری کردم در مراحل انکشاف جوامع انسانی به‌رهبریت زن و مادر و تجمعات ابتدایی و اولیه انسانی تا مراحل انکشاف و رسیدن به‌قرون وسطی انجمن‌های مختلفی جوامع انسانی را کنترل می‌کرده و نظم را در آن برقرار می‌کرده است یعنی جامعه مدنی یا انجمن‌های اداره جامعه زیر بنا و تهداب مستحکم اداره بوده که اگر همان جوامع را دولت قیاس کنیم در عقب‌نش روان بوده است. این مرحله بنابر اهمیت فوق‌العاده‌اش در عرصه برآورده ساختن خواست‌ها و نیازمندی‌های مشمولین این اجتماعات در استحکام جامعه مدنی و رشد این پدیده نقش به‌سزایی ایفا کرد و بنابر همین ملحوظ جامعه مدنی فراتر از دولت مورد توجه قرار گرفت.

مرحله دوم یا مرحله تقابل جامعه مدنی با دولت

در این مرحله تکامل جامعه مدنی با آغاز رنسانس در اروپا در نقطه مقابل دولت‌های مستبد و مذهبی قرار گرفته و مردم را غرض مقابله مستقیم با دولت تحریک و تشویق می‌کرد. در این زمان بود که گروه‌های بزرگ اجتماعی در تقابل با سلطه استبدادی دولت قرار گرفته و دولت‌ها تا توان و قدرت داشتند این گروه‌ها و سازمان‌های مماثل را سرکوب خونین کردند.

مرحله سوم مرحله پس از تأسیس دولت‌ها مدرن

در مرحله دولت‌های مدرن اروپایی جامعه مدنی طوری شکل گرفت که توانست موجودیت خویش را برای حل منازعات، تضادها، خواسته‌ها و نیازمندی‌ها میان مردم یا شهروندان با دولت در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، عقیدتی، فرهنگی، زبانی که تا کنون منجر به کشمکش‌ها و منازعات خونین می‌گردیده است نقش میانجی را ایفا کرده و در حل این

تضادها با دولت مساعی جمیله را بخرچ داده و از تناقضات و منازعات خونین جلوگیری به عمل آورند. اکثریت جامعه شناسان همین مرحله را مرحله ایجاد جامعه مدنی رقم می‌زنند.

به قول دیگر انسان‌ها در مسیر انکشاف جامعه بشری از دو مرحله گذر کرده اند. مرحله اول جامعه طبیعی که در آن هیچ حاکمیتی مستقر نبوده و افراد جامعه بر مبنای روابط متقابل حسنه، احترام به یکدیگر و حفظ سنت‌ها و باورهای شان با همدیگر در ارتباط بودند و رابطه اقتصادی بیشتر بر پایه تبادل متوازن استوار بود. و مرحله دوم مرحله گذار از جامعه طبیعی به جامعه مدنی که انسانها می‌بایست از مرحله قرار داد اجتماعی گذر میکردند. که این مرحله را افلاطون در کتاب جمهوریت خود مدینه فاضله نام گذاری کرد که متعاقباً ارسطو در باره ارزش‌های بزرگ خوشبختی انسان به وسیله قوانین و شهروندان صاحب اراده و اختیار بحث مبسوطی ارائه کرده و به نظر ارسطو جامعه مدنی قانونمند عبارت است از همان جامعه است که شهروندانش در زیر اداره قانون سرنوشت سیاسی و اجتماعی خویش را تعیین و یا در تعیین سرنوشت خویش اثر گزار می‌باشند. در آغازین دور این مرحله از تاریخ انکشاف جامعه بشری جامعه مدنی قوانین علماً تنظیم شده چون امروز نداشت اما رهنمودها، طرز العمل‌ها و مقرره‌های خطوط کاری و شیوه رفتار جامعه مدنی را در برخورد با دولت و نمایندگی از مردم ارائه می‌داشت. برای نخستین بار مقوله یا مفهوم جامعه مدنی در ادبیات سیاسی روم باستان رونمایی کرد.

سیسرومارکوس تولیوس یا کیکرو M arcus Tullius Cicero متولد ۱۰۶ قبل از میلاد در شهر آرپینو ایتالیا که در ۴۳ قبل از میلاد وفات کرد خطیب، متفکر و سیاستمدار معروف رومی برای اولین بار اصطلاح جامعه مدنی را به نام دولت شهر در ادبیات اجتماعی آن زمان شامل ساخت. به توضیح کیکرو یا سیسرو جمعیتی است از مردمان یک کشور که سازمان حقوقی -

سیاسی را که او آنرا انجمن عمومی دولت شهر می‌نامید خواسته‌ها و نیازمندی‌های مردم را در ساختار دولت منعکس می‌سازد یاد آور گردید که یقیناً مفهوم جامعه مدنی را افاده می‌دهد.

همچنان جان لاک John Locke ۱۶۳۲-۱۷۰۴ فیلسوف و نظریه پرداز انگلیسی که پژوهشگران او را به نام پدر لیبرالیسم کلاسیک می‌نامند یکی از مهمترین شارحان و اثر گزاران نظریه قرارداد اجتماعی ژان ژاک روسو بوده و او منحیث اندیشمند خرد گرایی و انسان محوری در ظهور مؤلفه‌های جدید در فعالیت‌های اجتماعی و روابط سیاسی-اجتماعی-اقتصادی و فرهنگی مردمان کشورها را در مقابل دولت به نام حوزه روابط اجتماعی فارغ از دخالت در قدرت سیاسی سعی بلیغ بخرچ داد و او را در حقیقت بنیان گذار اندیشه‌های عمل گرایانه جامعه مدنی می‌شمارند زیرا تأثیرات پر بار اندیشه‌های او را در آثار ولتر، ژان ژاک روسو، اندیشمندان اسکاتلندی و امریکایی به‌صراحت می‌توان دید. به قول جان لاک هدف جامعه مدنی عبارت است از حفاظت از حقوق و آزادی‌های فردی در چهار چوب حاکمیت قانون می‌باشد که حاکمیت قانون عبارت است از تضمین استقلال و اراده آزاد انسان از تحمیل اراده سایرین می‌باشد. مایکل زوکرت در باره لاک می‌نویسد: لاک با معتدل کردن حکومت مطلقه هابز بخصوص در طرح جدایی دین از سیاست یا دین از دولت در حقیقت لیبرالیسم را پایه گذاری کرد. این نظریات لاک بود که سیاست گذاران امریکایی چون الکساندر هملتون، جیمز مدیسون، توماس جفرسون و سایرین ایالات متحده امریکا را بنیان گذاشتند.

امروز بحث جامعه مدنی به بحث روز میان همه متفکرین سیاسی و اجتماعی تبدیل گشته و هر کدام بنوبه خویش این پدیده را با اجزای متشکله آن در جوامع مختلف به‌ارزبایی و تحلیل می‌گیرند. من هم سعی بر آن دارم تا با نگاهی اجمال بر پیشینه ای تاریخی جامعه مدنی نقش زنان را در این راستا دریابیم.

با مطالعه پیشینه این پدیده درمی‌یابیم که جامعه مدنی بیشتر سنت فکری کشورهای غربی بوده و همراه با تحولات سیاسی، اقتصادی و فکری کشورهای غربی متحول گردیده است. جامعه مدنی بیشتر با پیدایش و توسعه فرهنگ شهری، پیدایش دولت‌های مشروطه و زوال دولت‌های مستبد و ایجاد جنبش‌های طراز دیموکراسی متحول شده راه و نقش خود را در جوامع بشری تثبیت کرده است.

مطالعه تاریخ انکشاف جامعه بشری به‌ما می‌آموزد که زنان در پیریزی اساسات جامعه مدنی نقش بسزایی داشته است. اگر از فعالیت‌ها و مبارزات فردی زنان در درازمنه تاریخ صرف نظر کنیم نخستین جنبش‌های اجتماعی و صنفی زنان در قرن هژدهم آغاز گردید که آن‌را آغاز دوره روشن‌گری و دیموکراسی می‌دانند. در سیر انکشاف جنبش‌های اجتماعی و اقتصادی جهان پیوسته زنان نقش ارزشمندی را ایفا کرده اند اما بنابر محوریت مردان در این جنبش‌ها زنان به‌حاشیه برده شده اند. چنانچه المپ دو کورژه فرانسوی در اعلامیه حقوق زنان منتشره ۱۷۸۹ می‌نویسد: «همچنان که زنان حق دارند بالای چوبه دار بروند به‌همان سان حق دارند بالای میز خطابه نیز بروند» از همین جا نظریات در میان نخبگان امور اندیشه و سیاست مبنی بر این‌که زنان موجودات کاملاً عقلانی هستند و تفاوت‌های موجود ثمره فرهنگ مرد سالار حاکم می‌باشد نه طبیعت فیزیولوژیک زنان رشد فوق العاده پیدا کرده و مباحثه‌های آتشین برای دسترسی به حقوق مساوی زنان و مردان محافل سیاسی و اجتماعی اروپا و امریکا را گرم ساخت. جان استوارت میل John Stuart Mill (۱۸۰۶-۱۸۷۳) نویسنده و فیلسوف انگلیسی در کتاب خود زیر عنوان «اسارت زنان» خواستار اعطای حق رأی به‌زنان گردید. در کشورهای اسلامی منجمله در مصر مبارزات زنان به‌همکاری و فعالیت زنان مبارز مصر و نقش مؤثر و روشن‌گر قاسم امین (۱۸۶۳-۱۹۰۸) نویسنده و حقوق دان مصری که مصری‌ها وی را پدر نهضت زنان مصر لقب داده اند کارهای

ارزشمندی را برای آزادی زنان در جامعه اسلامی مصر انجام دادند. قاسم امین با نشر کتاب‌های آزادی زن، زن نوین، مصری‌ها و سایر نوشته، مقالات و بیانات زنده‌اش طی محافل و گردهم آیی‌ها توانست نه‌تنها در جامعه مصر بلکه آثارش بیشتر متوجه آزادی و کسب حقوق زنان مسلمان جهان بود و برای بیداری و روشنگری زنان جوامع مسلمان تأثیر بسزایی داشت، که سازمان‌های زنان زیر عناوین جامعه پیشرفته زنان مصر، انجمن معنوی زنان مصر، جامعه زنان نوین مصر، جامعه تجدد زنان مصری و ده‌ها محفل و انجمن‌های زنان نمایانگر حضور گسترده‌ی زنان در چوکات جامعه مدنی مصر می‌باشد. همچنان در سوریه، ترکیه، ایران، منچیت کشورهای اسلامی و سایر کشورهای آسیایی از اواخر قرن هژدهم ببعد نشانه‌هایی از بیداری زنان برای حقوق برابر با مردان در جامعه و عضویت شان در تشکیلات جامعه مدنی اثرات و نشانه‌هایی دیده می‌شود.

اما با وصف آنچه با اختصار در باره بیداری زنان و عضویت شان در جامعه مدنی کشورهای مقیم تذکراتی به عمل آوردیم زنان هم اکنون در کشورهای مختلف جهان با محدودیت‌های فراوان حقوقی، عدم دسترسی به تسهیلات بسیار ابتدایی حقوق و امتیازات انسانی مواجه اند، با این همه داد و ستدهای حقوقی در چوکات جامعه مدنی برای زنان در جوامع مختلف غربی و شرقی که عمر بیشتر از صد سال ندارد در زیلاند جدید زنان در سال ۱۸۹۳ توانستند به صندوق‌های رای گیری دسترسی پیدا کنند و در آن رای بیاندازند، در ایالات متحده امریکا زنان بعد از سال ۱۹۲۰ توانستند با کسب حق رای در انتخابات بحیث رای دهنده شرکت کنند البته نه انتخاب شونده، در فرانسه در سال ۱۹۴۴ زنان حق انتخاب کردن را به دست آوردند و در عربستان سعودی برای اولین بار در سال ۲۰۱۵ زنان توانستند زیر فشار مضاعف مذهبی سنت پسندان تنها در رای گیری برای شاروالی‌ها شرکت کنند، هم اکنون در جاپان زنان حق ورود به جزیره اوکینوشیمای جاپان که یک جزیره

مقدس مذهبی است را ندارند و تنها مردان می توانند بر این جزیره مقدس پا بگذارند، یعنی این که زنان نجس و نجس شمرده می شوند، در بسیاری از مناطق نیپال زنان به هنگام عادت ماهوار طرد می شوند و تا پایان عادت ماهوار بنا بر این که نجس اند در کلبه ای جداگانه و جدا از همه سر می برند، در چین زنان اجازه ندارند که در اتاق هتل خود برهنه بگردند و تنها می توانند در حمام برهنه باشند، در ایران زنان به محدودیت های فراوانی که در قوانین آن کشور نیز تسجیل شده است شامل قوانین حق ارث، ممنوعیت سفر، تحصیل و کار در صورت نارضایتی همسر، گرفتن پاسپورت با اجازه همسر و موارد بسیار دیگر و همچنین محدودیت ها و ممنوعیت های که بیشتر ریشه در عرف و سنت دارد ولی به زور مذهب نیز بر زنان تحمیل می گردد، پوشیدن لباس چسپ که شکل اندام زن را نمایان سازد همراه با موزه یا بوت های ساقدار ممنوع است، بایسکل سواری و یا موتر سایکل سواری برای زنان ممنوع است گرچه این دوی آخر طبق قانون ممنوع نیست اما در تمام خطبه های جمعه ها و توصیه های مذهبی مردم بر علیه این کار شورانده می شوند، ورود زنان به استادیوم فوتبال برای تماشای بازی های مردان ممنوع است.

پیش از این زنان می توانستند برای تماشای بازی والیبال در ورزشگاه ها حضور داشته باشند اما در سال های اخیر پس از اعتراضات گروه های مذهبی و روحانیون از ورود آنان ممانعت به عمل آمد، در بسیاری از هتل های ایران زنان را بدون محرم شرعی در هتل خویش راه نمی دهند، در بسیاری از رشته های تحصیلی دختران ایرانی حق تحصیل را ندارند.

زنان در ایالت ورمانت آمریکا تنها با اجازه همسر می توانند دندان مصنوعی برای خویش بسازند، در ایالت فلوریدای آمریکا زنان مجرد، مطلقه یا بیوه در روزهای یکشنبه اجازه پرتاب های پاراشوتی و چتر بازی و سقوط آزاد ندارند، در شهر وایتسویل ایالت دلاور آمریکا زنان نمی توانند از مردان درخواست ازدواج کنند و در صورت مشاهده چنین عملی و یا گزارش آن

به‌پلیس زن متذکره به‌اتهام رفتار ناهنجار بازداشت می‌شود، در شهر فرار در شمال ایتالیا، زنان «زشت یا با ظاهر شرور» نمی‌توانند به کارخانه‌های پنیرسازی وارد شوند، زنان شهر آرکادیا ایالات متحده آمریکا پس از ساعت شش بعداز ظهر نمی‌توانند قهوه بنوشند، زنان شهر لاپاز بولیوی بدون اجازه همسرشان اجازه نوشیدن شراب را ندارند، در شهر ممفیس ایالت تنسی آمریکا رانندگی برای زنان ممنوع است مگر آن‌که یک مرد درسیت پیشروی موتراش با یک بیرق سرخ به‌شاملین ترافیک نسبت رانندگی یک زن اخطار دهد، در روستای پانچیات در شهر هاپور هند زنان زیر ۴۰ سال اجازه حضور در بازار را ندارند.

دختران این روستا اجازه داشتن گوشی تلفن همراه را نیز ندارند، در شهر توسان در ایالت آریزونای ایالات متحده آمریکا پوشیدن پتلون برای زنان بجز در موارد خاصی چون اسپ سواری همچنان ممنوع است، در عربستان سعودی علاوه بر محدودیت‌های مختلف از جمله دریافت پاسپورت با اجازه همسر، سفر بدون محرم شرعی، محدودیت در انتخاب شغل و موارد بسیار دیگر، ورود زنان به‌قبرستان هنگام دفن اعضای خانواده و پس از آن نیز ممنوع است. بیشترین این محدودیت‌ها هم اکنون در کشورهای اسلامی زیر نام دستورات سنت و مذهب با اشکال آئین نامه‌ها و قانون بر زنان تحمیل می‌گردد و همه این دستورات در حقیقت بر می‌گردد به‌فرهنگ مردسالاری که دین، مذهب، عادات، فرهنگ و همه امور جامعه را در زیر تأثیر خویش همسان در آورده و بوسیله آن سلطه خویش را بر زن تحکیم بخشیده است.

این است ضعف جامعه مدنی برای آزادی زن برای رهایی از سلطه فرهنگ مرد سالار گرچه جامعه مدنی به نهاد هایی اطلاق می‌گردد که نقش شهروندان یک کشور را برای مشارکت وسیع و بهبود امور زندگی مردم اعم از اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و صنفی بالا برده و زمینه‌های مساعد برای فعالیت و کار مؤثر این نهادها و تشکلات شان را در جامعه مدیریت کند که

بارز ترين اجزای جامعه مدنی همانا سازمان‌های اجتماعی چون سازمان زنان، سازمان جوانان، سازمان دفاع از حقوق بشر، سازمان حفاظت محیط زیست، اتحادیه‌های صنفی، اتحادیه‌ها و انجمن‌های شهرداری‌ها، هنرمندان، نویسندگان، شاعران، سینماگران، ژورنالیستان، محصلین و سایر نهادهای اجتماعی، روشن‌فکری و صنفی که هم به صورت مستقل و هم به شکل سازمان‌های الحاقیه سیاسی در جوامع شکل می‌گیرند.

عده از دانشمندان علوم اجتماعی به این باور اند که خانواده نیز از اجزای جامعه مدنی می باشد اما از مطالعه آثار جامعه شناسان به این نتیجه می‌توان رسید که جامعه حقیقتاً از سه لایه یا فضا متشکل می‌باشد، فضای نخستین فضای خصوصی یا حریم شخصی می‌باشد که مربوط شخص بوده و به هیچ کسی ارتباط ندارد و شخص در این فضای مربوط خویش از اختیارات تام برخوردار بوده، هر چه خواست می‌خورد، هر چه خواست می‌پوشد و کامل الاختیار عمل می‌کند تا جای که دیگران از آن متأثر نگردد، فضای دوم فضای دولتی است که به عملکرد جمع و یا همه مرتبط بوده که برای جلوگیری از هرج و مرج، تصادمات و تشخیص حدود بانیست به وسیله قوانین، لوایح و مقررات اداره گردد که این قوانین، لوایح و مقررات با رأی و نظر همگانی و یا رأی اکثریت مشروع گشته و حکم قانون را پیدا می‌کند، فضای سوم فضای عمومی است که در بین فضای خصوصی و فضای دولتی وجود دارد که شامل شاروالی‌ها یا شهرداری‌ها، انجمن‌های شهری، انجمن‌های علمی، اتحادیه‌های صنفی، سازمان‌های اجتماعی و احزاب سیاسی می‌باشد ولی از گذشته‌های خیلی دور در بسیاری از کشورها و در بسا کشورها تا همین اکنون به این فضا امکان وجود و تنفس داده نمی‌شود یعنی فضای دولتی از قصر و دفتر حاکم تا پشت دیوار خانه هرباشنده و حتی بعضاً تا درون خانه هر باشنده کشور حکومت می‌کرد و در بسا حالات تا همین اکنون حکومت می‌کند، که در پرتو سیستم‌های انسان محوری و خرد محوری توسعه و مدرنیته این فضای سومی

برسمیت شناخته شد و اعلام وجود کرد، این فضا اصول زندگی و فعالیت، قوانین، مقررات، لوایح و طرزالعمل‌های خویش را خود طرح و ترتیب می‌کنند و حتی عالیت‌ترین مقامات قانون‌گذار و مجالس علیا (مجلس سنا) و سفلا (شورای ملی) کشورها هم صلاحیت ندارد تا برای این فضای سومی یا فضای عمومی قوانین طرح و تصویب کند، البته آن‌ها می‌توانند قوانین رابطه این فضا را با فضای دولتی تعیین و تشخیص کنند.

برای عملی شدن و ایجاد چنین فضاها در جامعه کار خستگی‌ناپذیر و تلاش متداوم و بی‌وقفه همه مردم کشور ضرورت است و تنها از این طریق می‌توان بازسازی، نوسازی و ترقی و پیشرفت را به جامعه خویش به‌ارمغان آورد این مامول تنها از طریق اتحاد ملی، ترجیح منافع ملی، خرد ورزی، مثبت اندیشی و با محوریت انسان ممکن و میسر است.

عده از جامعه شناسان به‌این باور اند چون قدرت اجتماعی عملاً قدرت سیاسی را تولید و باز تولید می‌کند و مرزهای اجتماع و سیاست درهم آمیخته اند بناً جامعه سیاسی نمی‌تواند جدا از جامعه مدنی باشد یعنی احزاب سیاسی هم جز لاینفک جامعه مدنی محسوب می‌گردد اما گیورگ ویلهلم فیدریش هگل فیلسوف آلمانی (۱۷۷۰-۱۸۳۱) به‌این باور است که جامعه سیاسی بر عقلانیت ابزاری و استراتژیک تکیه داشته و هدف آن پیوسته کسب قدرت سیاسی و استفاده ابزاری از آن در راه آرمان خویش است ولی جامعه مدنی بر پیوندهای متقابل ارتباطی استوار است. که مهمترین وجه تمایز جامعه مدنی با اجتماعات سیاسی همین است که جامعه سیاسی یا بر دولت تکیه دارد و یا در تکاپوی دولت و قدرت سیاسی می‌باشد اما جامعه مدنی هیچگاه و به‌هیچ وجه به‌دنبال قدرت سیاسی نمی‌باشد.

در کشور ما این فضای سومی و یا به قول اروپاییان جامعه مدنی civil society عمر زیاد طولانی نداشته با آن‌که اطلاعات موثق از پیدایش اجزای جامعه مدنی در آثار و نوشته‌های مورخین و تبصره نگاران مشهود نیست،

تحت تأثیر نظریات سید جمال الدین افغان ایجاد اتحادیه یا تشکل معلمان در زمان امیر حبیب الله خان می‌تواند اولین نشانه های جامعه مدنی در کشور ما محسوب گردد. که بعداً قرار گرفتن این اتحادیه در تشکیلات مشروطه خواهان این لقب را از آن زدود و بار دیگر تشکیل اتحادیه محصلین در سال ۱۹۴۹ و چند اتحادیه زنان و جوانان را می‌توان بحیث نخستین هسته‌های جامعه مدنی در کشور ما تلقی کرد.

بعد از کودتای هفت ثور تعداد زیادی از سازمان‌ها، اتحادیه‌ها، انجمن‌ها و کلوپ‌ها از جانب اصناف و گروه‌های مختلف هنری، فرهنگی، اجتماعی و قشرهای زنان و جوانان ایجاد گردیدند که به‌استثنای موارد بسیار اندک آن‌هم در قبال مؤسسات سکتور خصوصی در پی دفاع از حقوق اعضا شتافتند، بقیه هر کدام در نفس خود مصروف امور تشکیلاتی و از هر گاهی تأیید و دفاع از حکومت و قدرت حاکمه بودند. این سازمان‌ها و تشکیلات هیچ‌گاهی نتوانستند منحصراً ارکان جامعه مدنی در جامعه متبازر گردند.

اما عده از محققین جامعه شناسی در کشور ما خلای پرشده اجتماعی میان دولت و مردم به‌وسیله جرگه‌ها را نیز نوعی از جامعه مدنی در کشور ما بازتاب می‌دهند. به‌هر صورت کار برد و استعمال اصطلاح جامعه مدنی از استقرار حکومت ساخته شده در بن، سال ۲۰۰۱ و ایجاد مؤسسات غیرحکومتی (NGO) ها زیر نام‌های مؤسسات دفاع از حقوق بشر، حقوق زنان، سازمان جوانان، اتحادیه‌های ژورنالیستان، هنرمندان، سینماگران و ده‌ها مؤسسه دیگر به‌کمک مادی کشورهای هم پیمان امریکا در افغانستان ایجاد گردید، در میان نویسندگان، قلم به‌دستان و نشرات افغانی مروج گردید.

نظام جدید، که در حمایت گسترده جامعه بین المللی تأسیس شد، بستر مناسبی را برای ایجاد جامعه مدنی مساعد کرد. در حاشیه کنفرانس بن، که ساختارسیاسی نظام جدید را برای کشور ما زیر سیطره امریکایان رقم می‌زدند برای نخستین بار در تاریخ افغانستان بر نقش جامعه مدنی به‌عنوان مؤلفه مهم

و ارزشمند اجتماعی صحنه گذاشته شد.

فصل دوم قانون اساسی افغانستان مصوب لویه جرگه سال دسمبر سال ۲۰۰۳ نقش جامعه مدنی را به رسمیت می‌شناسد و قوانین تازه تصویب شده فرعی نیز بر نقش جامعه مدنی در کشور تاکید می‌کند.

با آن‌که نهادهای جامعه مدنی، سخنگویان و پیامبران اندیشه‌های شهروندان برای نظام سیاسی هستند. جامعه مدنی نهاد تأثیرگذار بر دولت و ارگان‌های آن بوده و بر اساس خواست و نیازمندی‌های شهروندان عمل می‌کنند اما در کشور ما این نهادها بر طبق صوابدید تمویل کنندگان این مؤسسات یا اجزای متشکله جامعه مدنی افغانستان-رهبری، برنامه سازان و اداره کنندگان آن به وسیله همان کشورها و یا مؤسسات تمویل کننده عز تقرر حاصل کردند که بیشترین این افراد با شرایط و اوضاع اتنیک و اجتماعی افغانستان آشنایی کامل نداشتند و در زیر سیاست دیکتات مؤسسات و کشورهای تمویل کننده فاقد یک رویکرد جامع برای تحقق آرمان جامعه مدنی یا همان وجیهه‌ای سترگ بلند بردن نقش شهروندان کشور ما را برای مشارکت وسیع و بهبود امور زندگی مردم ما اعم از اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و صنفی بالا برده نتوانستند و زمینه‌های مساعد برای فعالیت و کار مؤثر این نهادها و تشکلات را در جامعه مدیریت سالم نگردید. گرچه امروزه هر چالش و کمبود را ناشی از وضعیت نامساعد امنیتی قلمداد می‌کنند اما اگر همین جامعه مدنی کارش را درست انجام می‌داد جایی برای خراب شدن اوضاع امنیتی از سال ۲۰۰۱ بدین سو نمی‌ماند. زیرا عناصر و اجزای جامعه مدنی می‌توانست بحیث یک وسیله فشار انسانی، قانونمند و مؤثر جلو شکست و ریخت‌های حکومت را می‌گرفت و با مشارکت فعال در عرصه حاکمیت قانون مردم را باورمند به قانون و مطیع قانون می‌ساختند که متأسفانه بنابر دلایل که ذکر کردم و عوامل چون فرهنگ معافیت زورگویان تنظیمی از تخطی‌ها و حتی جرایم سازمان یافته مافیایی، بی‌روکراسی و کاغذ پرانی برای سنگ اندازی در مسیر

فعاليت جامعه مدني، قانون گريزي زورگويان و افراد مسلح بي بند و بار شان، سانسور رسانه ها و انحصار رسانه ها از جانب همين زورگويان تنظيمي و مافيائي و وابستگي اين رسانه ها به منافع كشورهاي خارجي و تمويل كنندگان خارجي، نبود فهم دقيق از مشكلات حقيقي جامعه مبني بر مشاركت وسيع مردم در تحولات اجتماعي، نبود ظرفيت گفتمان براي نهادينه ساختن خواسته ها و نيازمندي هاي گروه هاي مردم كه در عقب اين نهادهاي جامعه مدني قرار دارند.

بنابر اينكه اين اجزاي متشكله جامعه مدني افغانستان به زور تمويل كنندگان و سياست هاي پشت پرده ايشان در كشور ما راه اندازي شده اند بنا هم مردم و هم ارگان هاي حكومت نسبت به اين ساختارها با شك و ترديد نگريسته و آنرا قابل اعتماد نمي پندارند. در جاي هم زورمندان، قاچاقبران، دولت هاي همسايه پشت پرده از اين نهادها براي تحقق اهداف ضد ملي شان سو استفاده مي كنند.

از طرف ديگر دولت با آنكه زير فشار جامعه جهاني به NGO ها و اجزاي متشكله جامعه مدني اجازه فعاليت در كشور داده ولي آنرا منحيث يك پل ارتباطي با مردم، سخنگوي مردم و مؤلفه تأثير گزار قبول نداشته و تا كنون اين نهادها نتوانسته اند بحيث مؤلفه تأثير گزار براي بهبود امور و مسايل جنگ و صلح نقش مؤثر بازي كنند.

در كشور ما بنا بر خصوصيات مختص ملي، تاريخي، سياسي، فرهنگي و چگونگي سطح رشد اقتصادي شكل گيري نهضت زنان راه متفاوت با غرب را پيموده با آنكه مسئله زنان يك مسئله اي جهاني بوده و در پرتو ميثاق هاي بين المللي گام هاي عملي و قانونمند براي برابري زن در اجتماع برداشته مي شود اما در كشور ما بنا بر اينكه جامعه راه طبيعي انكشاف خود را نپيمود و فرهنگ ديموكراسي يکجا با نظم اقتصادي در افكار مردم نهادينه نگرديد تا نيروهاي نو انديش و تجدد خواه به صورت هدفمند در برابر كهنه پرستي و

سنت‌های منحط قرار گیرد و پوتانسیل و ظرفیت آن‌را پیدا کند تا از اقدامات تجدد گرانه‌اش دفاع و اطمینان پیدا کند که ذهنیت حاکم بر جامعه او را می‌پذیرد درگیر و دار سیطره خارجی این نبرد یا در نطفه خنثی گردید و یا به‌صورت مورچه وار و دیکتات ره می‌زند.

بنابراین جامعه مدنی و نهادها و اجزای متشکله آن در افغانستان هنوز هم تثبیت نشده و جایگاه حقیقی خویش را در جامعه افغانی احراز نکرده است. در حالی که همین جامعه مدنی میتواند فرهنگ حسابدهی، گزارشدهی، عملکرد شفاف در عرصه‌های سیاست داخلی و خارجی و نهادینه ساختن دیموکراسی دولت در برابر شهروندان را تقویت کرده و همین جامعه مدنی می‌تواند نقش ارزنده ای را در عرصه توزیع متعادل قدرت، مشارکت وسیع مردم در انتخابات و ارتقای نقش زنان در جامعه ایفا کند. زیرا اشتراک وسیع مردم در اجزای متشکله جامعه مدنی و در چهار چوب قانون اساسی کشور و در حمایت قوانین بین المللی و تأثیر گذاری بر روند اجراءات حکومت خود بیانگر مشارکت مردم در تعیین سرنوشت شان می‌باشد.

با وصف همه کمبودی‌ها و نواقص جامعه مدنی در کشور ما در حال شکل‌گیری و تثبیت جایگاه خود بوده که نهادها، تشکلات و اجتماعات زنان نیز همدیگر با این جایگاه یابی در جستجوی موقف می‌باشد که این مامول فرایند دوامدار داشته که زنان کشور ما خاصاً پیش‌تازان نهضت زن با ایثار و فداکاری‌های فراوان این موانع را هم از درون تشکیلات خود منحیث جز از جامعه مدنی و هم موانع بیرونی که از لایه‌های مذهب و سنت دامن‌گیر زنان اند از میان بردارند. این کار بزرگ، زمان‌گیر و مستلزم ایثار و فداکاری‌های بزرگ می‌باشد. همچنان مخالفین جامعه مدنی در افغانستان که ریشه‌های بسیار عمیق در لایه‌های سنت، مذهب، سیستم اداری و فرهنگ حاکم کشور دارد با تمام قوت سعی دارند تا از نهادینه شدن جامعه مدنی در کشور ما که اساس محکمی می‌تواند برای تشکلات زنان کشور ما نیز باشد جلوگیری به‌عمل

آورند و در این راه نه تنها سنگ اندازی می کنند بلکه با برخوردهای خونین، فتوی های غیر انسانی (دین محور) و تبلیغات وسیع زن ستیز از طریق منبر و مساجد ترس و رعب را در میان گردانندگان و سازمان دهندگان جامعه مدنی خاصاً تشکلات زنان ایجاد کرده و مسیر انکشاف این مهمترین پدیده اجتماعی را معیوب ساخته و جلو دار شده اند. در حقیقت دشمنان جامعه مدنی دشمنان دموکراسی و توسعه افغانستان هستند. در کشور ما افغانستان بسیار دشوار است که ارزش های دموکراتیک همچون جامعه مدنی و در میان آن تشکلات زنان به یک اصل مبدل گشته و نهادینه شود. بر علاوه سنت، مذهب، و فرهنگ حاکم زن ستیز جامعه موانع جدی تر دیگر چون جنگ، تروریسم، افراط گرایی، بی سواد، فقر، فرهنگ سیاسی محدود می باشد. از جانب دیگر جامعه مدنی نو پای افغانستان از لحاظ تشکیلاتی، هماهنگی مؤثر با بقیه بخش های جامعه مدنی و دولت و طرح خطوط وظیفوی خویش نیز دارای نواقص جدی می باشد زیرا این تشکلات بیشتر از سازمان های مماثل غربی الگو پردازی کرده اند که در شرایط کشور ما همخوانی ندارد. از تحلیل کار نهادهای جامعه مدنی در کشور ما بر می آید که در بسیاری از موارد به شکا پروژه ای کار کرده و بیشتر به تبلیغات یک پروژه پرداخته ان تا کار بنیادی و زیر بنایی برای ایجاد شرایط مشارکت وسیع مردم در اینجا مراد ما از بخش زنان و مشارکت شان در کلیه امور اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی می باشد.

مسئله دیگری که در فعالیت های جامعه مدنی و روابط آن با دولت قابل ذکر پنداشته می شود عبارت از نبود شناخت کامل مردم و دولت که در دو طرف پل جامعه مدنی قرار دارند از جامعه مدنی می باشد. که شهروندان نتوانسته اند به صورت وسیع در ساختارهای جامعه مدنی عضویت حاصل کرده و نقش آفرینی کنند و خواسته های حقیقی شان را میرا از محدوده های قومی، سمتی، زبانی و مذهبی جمع بندی کنند و دولت و جامعه مدنی هم بنابر موجودیت

همچو امراض در درون دستگاه دولت و بی باوری نسبت به جامعه مدنی بنابر محصوریت‌اش در گرو منافع تمویل کنندگان و موجودیت باورهای قومی، سمتی و زبانی نتوانسته اند تاکنون همکاران خوبی در راه تحقق آرمان مردم و گسترش دیموکراسی و آزادی‌های فردی منجمله حمایت از حقوق زنان و مشارکت شان در جامعه باشند. و همین امر تأثیر به‌سزایی در ناامنی و گسترش ابعاد جنگ در کشور نیز گردیده است.

همچنان ضعف حاکمیت قانون، موجودیت عناصر زورگو، قانون شکن، حاکمیت مافیایها در تمام عرصه‌های اداره و اقتصاد و موجودیت جنگ و شرایط ناامن برای شهر وندان از جمله چالش‌های است در سر راه جامعه مدنی که این عنصر دیموکراتیک تاکنون نتوانسته جایگاه خویش را در جامعه افغانی دریابد و زنان منحیث آسیب پذیر ترین قشر اجتماعی هم نتوانسته تا کنون در این عرصه به‌صورت مؤثر و هدفمند نقش آفرینی کنند.

علاوه بر آنچه گفته آمدیم اساساً سازمان‌های جامعه مدنی آئینه‌ای تمام نمایست از خواسته‌ها و نیازمندی‌های مردم و اجراءات دولت در این عرصه‌ها که زمینه اشتراک فعال مردم را در بحث روی مسایل کلیدی کشور فراهم می‌گرداند، و سیاست‌های نادرست که منافع ملی در آن متبلور نیست به‌چالش بکشد اما بنابر دخالت زورگویان مسلح داخلی، عدم علاقمندی کشورها و سازمان‌های تمویل کننده، وضع نامساعد امنیتی و مداخله صریح سنت گرایان مذهبی و امامان مساجد تا کنون این نهادها نتوانسته اند طور شاید و باید امور محوله را به‌پیش ببرند و این فعالیت‌ها نا تمام و تنها در محدوده‌ای شهرها باقیمانده است در حالی‌که اکثریت مردم ما در محلات و خارج شهرها زندگی می‌کنند که سازمان‌ها و تشکلات زنان چون وزارت امور زنان و سایر نهادها نیز از مؤثریت لازم در محلات و یا بهتر بگوییم بالای اکثریت جامعه برخوردار نیست.

همچنان بعد از سقوط طالبان در سال ۲۰۰۱ تاکنون هزاران مؤسسه و اتحادیه زیر نام سازمان‌های جامعه مدنی به‌مشوره و تیزس‌های کشورهای خارجی در عرصه‌های مختلف زندگی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در کشور ما ایجاد گردیده است که بیشترین این سازمان‌ها و مؤسسات بنابر فضای مختنق فساد در کشور غرض استفاده سؤ از کمک‌های بین المللی برای بازسازی افغانستان ایجاد شده بودند.

هم اکنون معلوم نیست چه تعداد از این سازمان‌ها فعال و چه تعداد غیر فعال اند. که این مسئله نیز دلیلی بوده تا استقرار جامعه مدنی در کشور ما زیانمند گردد. با آن‌که برویت مواد قانون اساسی دولت مکلفیت حمایت عام و تام جامعه مدنی را عهده دار است اما بنابر موجودیت فساد گسترده در دولت، دخیل بودن کشورها و مؤسسات خارجی و زورمندان در این سؤ استفاده‌ها دولت نتوانسته اقدامات مؤثر علیه این پدیده‌ی مضر انجام دهد. باید تذکر داد که یکتعداد سازمان‌های اختصاصی برای زنان کشور ما نیز ایجاد گردیده است که می‌توان از این سازمان‌ها نامبرد:

- اتحادیه سراسری زنان افغانستان؛
- سازمان زنان جوان برای تغییر؛
- کمیته مشارکت سیاسی زنان افغانستان؛
- شبکه زنان افغانستان؛
- سازمان کمپاین پنجاه درصد؛
- جمعیت انقلابی زنان افغانستان؛
- سازمان خدیجه کبرا در ولایت کندهار؛
- مؤسسه کمک به‌ورثه شهدا؛

این‌ها سازمانهایی اند که غرض دفاع از حقوق زن در افغانستان ایجاد شده اند و احتمالاً عده‌یی از این سازمان‌ها صرفاً در جهات سیاسی برای کسب قدرت سیاسی مبارزه کرده والحاquیه احزاب سیاسی نیز باشند.

با ذکر کاستی‌ها و نواقصی در راهکار و ساختار جامعه مدنی افغانستان که من با اختصار در باره آن توضیح دادم. اما ایجاد سازمان سراسری زنان افغانستان و یا افغانستان شمول سازی تشکلات موجود زنان که در کشور اینجا و آنجا چون شبه سازمان سو سو می‌زنند در چوکات جامعه مدنی کشور ما و ایجاد روابط وسیع با سایر ملحقات تشکیلات جامعه مدنی افغانستان یکی از راه‌های مؤثر آگاهی‌دهی، بیداری و مشارکت زنان در امور اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی می‌باشد.

لازم به‌تذکر می‌دانم که زنان کشور ما در این سال‌های پسین با آنکه سازمان‌های سراسری زنان بصورت فعالانه در بسیج این نیم پیکر جامعه و مشارکت اش در پیکارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نقش اندک داشته است اما زنان توانسته بیشتر از هر برهه دیگر تاریخ در بخش‌های مختلف سکتورهای اقتصادی، اداره و رهبری و از همه مهمتر در جریان انتخابات برای شورای ملی، شوراهای محلی و ریاست جمهوری سهم شایسته و قابل تعمق گرفتند که در میان حلقات داخلی و خارجی شگفت آور بود. این‌ها نمونه‌های بارز اند که باورمندی زنان را به نقش و قدرت شان بیشتر ساخته و با وصف همه نارسایی‌ها روزنه امید را برای زنان کشور ما باز می‌کند.

فعالان مدنی خاصاً زنان برای ایجاد تشکلهای جدید سراسری زنان و بهبود فعالیت تشکلات نیم بند موجود به یک سازمان نیرومند فعال سراتاسری افغانستان کارهای بسیاری را بانیست انجام دهند. این سازمان سعی به عمل آورد منحیث عضو فعال جامعه مدنی از طریق نشرات چاپی و تصویری از طریق رادیوها و سایر امکانات اطلاع رسانی اهداف سازمان زنان را به گوش همه زنان کشور تا اقصی ترین محلات کشور ما برسانند. این کار در جامعه سنتی افغانستان قربانی‌های فراوان مطالبه دارد. بدون زحمت و قربانی چیزی به دست نمی‌آید زنان کشور ما باید فرا گیرند تا خود به پای خویش ایستاده شوند آن‌ها نباید از مردان جامعه مردسالار افغانستان انتظار داشته باشند تا

آن‌ها از حاکمیت خویش داوطلبانه صرف نظر کرده و حقوق حقه زنان را چون تحفه ای در پطنوس گذاشته تقدیم شان می‌کنند. زنان کشور ما با قبول ریسک‌های فراوان این آماده گی را پیدا کنند تا خود وظایف و مکلفیت اجتماعی شان را بسر رسانند و در تمام امور جامعه سهم شهروندی شان را ادا کنند. همچنان سازمان سراسری زنان افغانستان که من پیوسته در هر بخش از آن یاد آوری می‌کنم منحیث یک سازمان افغانستان شمول فارغ از تأثیر ایدئولوژی‌های چپ و راست فقط در خطوط زرین منافع ملی کشور خود را عضو فعال جامعه مدنی افغانستان عملاً تثبیت کند. این سازمان برای جلب حمایت بین المللی خود و اعضایش روابط بسیار فعال با فدراسیون‌های زنان دنیا و شعبات مربوط سازمان ملل متحد، سازمان حقوق بشر United Nations Human Rights Council، کمیسیون مقام زن Commission on the Status of Women با مخفف UNCSW، بخش زنان اداره ملل متحد UN Women بخش پیشرفت زنان (DAW)، موسسه بین المللی تحقیق و آموزش برای پیشرفت زنان (INSTRAW)، دفتر مشاور ویژه در زمینه مسایل جنسیتی و پیشرفت زنان (OSAGI)، صندوق توسعه ای ملل متحد برای زنان (UNIFEM)، اتحادیه بین‌المللی زنان برای صلح و آزادی Women's International League for Peace and Freedom، کمیته محو کلیه اشکال تبعیض علیه زنان سازمان ملل متحد CDEAW Committee on the Elimination of Discrimination against Women، دفتر نمایندگی سرمنشی ملل متحد در امور زنان OSAGI، Organisation Secretariat of the Commission on Human Rights، صندوق سازمان ملل متحد برای توسعه زنان UNIFEM United Nations Development Fund for Women و سایر مؤسسات و ادارات بین المللی در امور زنان تأمین کرده و عضویت فعال این مؤسسات بین المللی را حاصل کنند. زیرا از طریق این مؤسسات بین المللی سازمان سراسری زنان کشور ما

میتوانند در عرصه‌های محو و مقابله با همه اشکال خشونت علیه زنان و دختران در پشتیبانی مراجع بین المللی، توانمندسازی زنان روستایی از طریق مشارکت در امور تولید و نقش آنها در نابودی فقر و گرسنگی و تأمین بودجه مالی پروژه‌های تولیدی، توسعه فعالیت‌های مؤثر برای برابری جنسیتی و توانمند سازی زنان برای مشارکت عمومی در جامعه، دسترسی و مشارکت زنان و دختران در آموزش، پرورش، علم و تکنولوژی، از جمله ارتقای دسترسی برابر زنان به‌استخدام کامل و اشتغال محترمانه در همه بخش‌های اداری و تولیدی کشور، محو کلیه اشکال تبعیض و خشونت علیه اطفال، ارتقای ظرفیت و آگاهی زنان در مقایسه به آگاهی مردان جامعه در امور تصمیم گیری‌های بزرگ کشوری در تمام سطوح اداره و رهبری، تقویت مشارکت زنان در حوزه های آموزش و فراگیری فنون تخصصی و مسلکی، مشارکت وسیع زنان در عرصه رسانه‌ها، اطلاعات و تکنالوژی معلوماتی و تأثیر گذاری براین رسانه‌ها در باره برابری جنسیتی و سایر عرصه‌های کار با زنان غرض مشارکت وسیع شان در همه امور جامعه منحصی شهروند کامل الحقوق از این سازمان‌ها و و مؤسسات بین المللی مساعدت‌های مالی و حمایت بین‌المللی کسب کنند.

به‌همکاری این مؤسسات بین المللی شامل و خارج از حوزه ملل متحد و نهادهای دولتی سازمان زنان افغانستان در همکاری با سایر اجزای متشکله جامعه مدنی می‌تواند اثر تأثیر گزار بر قطع خشونت علیه زن، نهادینه ساختن قوانین برابر جزایی، قوانین ازدواج، ارث، مالکیت، شهادت، سفر به‌همه شهروندان افغانستان اعم از زن و مرد بگذارند و باحمایت قاطع این قوانین و ارگان‌ها نقش سنت گرایان و سنت پسندان مذهبی را روز تا روز در جامعه محدود و محدود تر تا محو کامل آن برسانند. آن‌ها به‌این ترتیب می‌توانند اعتراض عمومی همه زنان کشور را بر علیه زن ستیزی در کلیه سطوح خانواده و اجتماع، تربیت تبعیض آمیز دو گانه جنسی فرزندان و اعضای خانواده، سوء

استفاده ابزاری از زن در معاملات و معادلات قدرت و تجارت، علیه دختر فروشان و آن‌های که دختران را چون جنس و متاع عرضه می‌کنند و سایر حق تلفی‌های که در جامعه علیه زنان در جریان است با صدای بلند که گوش همه جهانیان آنرا بشنود ابراز دارند.

آنچه را از آغاز مبحث زنان تا اینجا بار بار به تأکید بر آن تکیه کرده نگاشتم مسئله نبود سازمان مدنی افغانستان شمول زنان که در راه اعاده حقوق زن در سراسر کشور ما بحیث تکیه گاه مطمئن برای زنان تبدیل شده باشد می‌باشد.

زیرا تنها به وسیله یک سازمان با اعتبار مدنی زنان می‌توان بر دولت و سیستم سیاسی کشور تاثیر گزار بود. این سازمان هر از گاهی میتواند مسایل مشارکت زن در همه امور کشور را زیر کنترل خویش داشته و در تصمیم‌گیری‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی فرهنگی و امور دفاعی و تأمین نظم در تمام سطوح کشور نقش فعال ایفا کند.

مفید می‌پندارم زیر همین عنوان به مبارزات فیمینیستی زنان جهان منجمله زنان افغانستان نیز اشاراتی بعمل آورم تا پهلوه‌ای مؤثر و غیر مؤثر آن را در جامعه اسلامی افغانی تدقیق کرده و نحوه اجرای مؤثر آن را بانوان کشور ما ارزیابی کنند. زیرا جنبش‌ها و مبارزات فیمینیستی جهانی نیز هر از گاهی جزء از مبارزات جامعه مدنی محسوب گشته و نقش قابل توجهی در آزادی زنان جهان و جلب توجه نهادهای بین المللی برای رهایی زن از سلطه فرهنگ مرد سالار ایفا کرده است.

اما بطور کل نمی‌توان تمام جنبش‌های فیمینیستی را در طول سیر فعالیت شان اعضای صادق جامعه مدنی محسوب کرد زیرا گاهگاهی این جنبش‌ها یک جا با متفکرین سیاسی مردانه شان در راه تصاحب قدرت سیاسی و راه اندازی انقلابات سیاسی-اجتماعی عمل کرده اند. اما دانستن تمام فرود و فرازها، اشکال و انواع مبارزات فیمینیستی برای زنان کشور ما آگاهی

ضروری برای انتخاب مسیر مبارزات شان در راه آزادی زن جامعه ما از زیر سیطره فرهنگ مرد سالار خواهد بود.

گفته می‌شود افلاطون در کتاب جمهوریت خویش Republic of Platonis در ۳۸۰ قبل از میلاد طی یکی از مباحثات اش گفته است که که در یک کشور ایده آل زنان باید در کنار مردان (در خارج از خانه) کار کنند، آموزش معادل دریافت کنند و همچنین در تمام جنبه‌های نظام سیاسی شرکت کنند. اما در آنزمان نه در یونان و نه در سایر نقاط جهان که افلاطون به آن آشنایی داشت زنان حتی از کوچک‌ترین حقوق انسانی برخوردار نبودند که این گفته افلاطون بیشتر به یک تصور می‌ماند اما در حقیقت باید همین‌طور می‌بود.

از قرن پانزدهم بدینسو در اروپا زیر تأثیر رنسانس خرد ورزی و عمل خرد گرایانه و نقد خرد مندانه همه باورها، سنت‌ها و مقدسات که تا آنروز مجاز نبود آهسته آهسته در زندگی مردم جای خود را احراز می‌کرد. گرچه این پروسه در مراحل نخستین تنها در میان طبقات اشراف و مافوق جریان داشت ولی بهر صورت در جامعه محسوس بود که جایگاه زن اروپا هم مورد بازنگری قرار گرفت که باز نگری موقعیت اجتماعی و حقوقی زنان فراز و فرودهای بسیاری را از سر گذراند و حدود سیصد سال دوام کرد تا نخستین بیان‌های اندیشوی در باره آزادی زن زیر نام «زن آزادی خواه» یا فیمینیسم Feminism به وسیله چارلز فویر فیلسوف و دانشمند فرانسوی برای اولین بار در سال ۱۸۳۷ وارد ادبیات سیاسی و اجتماعی دانشمندان اروپا گردید و در سال ۱۸۷۲ مینا کروسمن هلندی Wilhelmina Jacoba Pauline Rudolphine (Mina) Kruseman (۱۸۳۹-۱۹۲۲) نویسنده، هنر پیشه، آواز خوان و پیشتاز نهضت زن در هلند برای بار اول با نوشتن نامه‌ی به نویسنده و ژورنالیست فرانسوی الکساندر دوما پیری Alexander Dumas Pere (۱۸۰۲-۱۸۷۰) کلمه فیمینسم را برای کاری که در راه شوراندن زنان برای

گرفتن حق شان انجام داده بود در ادبيات نوشتاري استعمال كرد. متعاقب آن در دهه هفتاد قرن نوزدهم، آلتا ژاكوبز Aletta Henriëtte Jacobs (۱۸۵۴-۱۹۲۹) اولین زن هلند بود که در یک مدرسه عالی ملکی تحصیل کرد و در سال ۱۸۷۸ به عنوان طبیب در جامعه قد راست کرد که در آن زمان مورد تمسخر خاص و عام و حتی روزنامه‌ها قرار گرفت و یکی از برادرانش اعلام کرد که حالا مرگ آلتا برای ما فرض است و او باید کشته شود. و همچنان در بلژیک پیش‌تاز نهضت زنان ماری پوپلین Marie Popelin (۱۸۴۶-۱۹۱۳) توانست با وصف مخالفت خصمانه و آشکار همه مردم و دستگاه حکومت شهادتنامه فراغت تحصیلات عالی را در رشته حقوق از پوهنتون بلژیک به دست آورده و به عنوان وکیل کار در بیرون منزل را شروع کرد.

در نخستین امواج فیمینیستی در اروپا که زنان امریکا هم متعاقباً ۱۹۰۰ به آن ملحق شدند بیشتر تلاش‌ها برای کسب حق رای، حق کاردر بیرون منزل، حق مالکیت، حق سرپرستی کودکان و حق طلاق متمرکز شده بود که آهسته آهسته زیر فشار فرهنگ مرد سالار اروپا این تلاش‌ها زایل شده و تنها مبارزه برای حق رای در پیشانی خواسته‌های فیمینیست‌های این دوران حک شده بود و فیمینیسم را جنبش زنان برای اعاده حق رای می‌شناختند و با همین شناخت شامل ادبیات سیاسی، هنر، تاریخ، اقتصاد، حقوق و جامعه شناسی گردید.

با این پیشگفتار آیا میتوان تعریفی برای فیمینیسم معین کرد؟ در باره تعریف فیمینیسم نظریات متنوع و گوناگون وجود دارد. عده آنرا جنبش سازمان یافته زنان برای به دست آوردن حقوق شان تعریف می‌کنند. عده آنرا چشم انداز و یا دور نمایی برای رهایی زن از فرودستی، ستم، نا برابری و بی عدالتی‌های جامعه معرفی می‌کنند.

گروه دیگر آنرا یک ایدیالوژی قلمداد کرده که هدفش دگرگون سازی بنیادی ساختارهای اجتماعی جوامع می‌باشد، معرفی می‌کنند.

اما همهٔ فیمینیست‌ها متفق القول معتقد اند که به‌خاطر رفع تبعیض جنسی در جوامع انسانی که فرهنگ مرد سالار حاکم است مبارزه می‌کنند. می‌توان فیمینیسم را سازمان یا جنبش سازمان یافته زنان برای رفع تبعیض جنسیتی نیز تعریف کرد. فیمینیسم Feminism در اصل از کلمه فرانسوی Feminism و از ریشه لاتین Femina یعنی زن گرفته شده است که در جریان مبارزات فیمینیستی این کلمه را در زبانهای مختلف به‌عنوانین مختلف توضیح و تفسیر کرده اند.

که در زبان دری آنرا آزادی خواهی زن یا جنبش آزادی زنان و یا زن باوری توضیح و تفسیر کرده اند. فیمینیسم مجموعه‌ای است از اصول و مواضع نه یک نظریه منحصر به‌فرد یا یک دیدگاه جهانی. فیمینیسم مجموعه‌ای از نظریات است که تعهد زنان را برای رهایی شان از ستم بیشتر و دریافت راه‌های حل بهتر برای آینده زنان در جامعه نشانی می‌کند. امروز فیمینیسم در بسیاری از نقاط جهان از شعارهای مطالبات آزادی در سقط جنین و حق رأی به مراحل مشارکت وسیع زنان در کلیه امور اجتماع، اداره و سیاست واز شعار زندگی خوب برای زنان به‌شعار بهتر زندگی کردن در جهان و مسایل خانه و خانواده و محیط زیست انکشاف مثبت کرده است. همچنان جرج ریتزر George Ritzer متولد ۱۹۴۰ جامعه شناس امریکایی و استاد پوهنتون مریلند در کتاب نظریه جامعه شناسی در دوران معصر فیمینیسم را چنین تعریف میکند: «نظریهٔ فمینیستی بخشی از یک رشته پژوهش دربارهٔ زنان است که به‌طور ضمنی یا رسمی، نظام فکری گسترده و عامی را دربارهٔ ویژگی‌های بنیادی زندگی اجتماعی و تجربه انسانی از چشم‌انداز یک زن ارائه می‌کند.» او همچنان اضافه می‌کند که نظریه فیمینیستی نظامی از افکار کلی می‌باشد که برای توضیح و تعبیر زندگی اجتماعی و تجربه بشری از نظر حمایت و طرفداری زنان ساخته و پرداخته شده است. عدهٔ دیگر از متفکران جهان به‌این باور هستند که مردان و زنان باید از حیث اقتصادی، سیاسی و

اجتماعی برابر باشند و دلایل فراوان خاص خود را در رابطه با چگونگی تحقق آن دارند. همین را فیمینیزم گویند. فیمینیزم جنبش فکری است که در تمام جهان در شرق و غرب خود را نشان داده و به اثبات رسانیده است و در تمام ایدئولوژی‌ها خود را وفق داده است.

اما جنبش‌های فیمینیستی به تنهایی و یا مستقلانه در هیچ نقطه از جهان برای کسب قدرت سیاسی مبارزه نکرده ولی در جنب جنبش‌های سیاسی نقش همکار و همیار را ایفا کرده است. به همین سبب است که دارندگان اندیشه‌های مختلف و متنوع توانسته اند عضو جنبش‌های فیمینیستی گردند. ناگفته نماند برعکس نظریات که از جانب محافظه کاران سنتی و اقشار مذهبی علیه جنبش فیمینیستی در جهان تبلیغ می‌گردد که گویا فیمینیسم جنبش زنان علیه مردان می‌باشد کاملاً از ریشه نادرست بوده برعکس در منشور فیمینیسم جامعه را متشکل از انسان‌ها تعریف می‌کند نه از زن و مرد.

در کشور ما افغانستان جنبش زنان یا فعالیت‌های انفرادی زنان آزادی‌خواه فرود و فرازهای بسیاری را تجربه کرده است. به قول محقق معصومه عصمتی وردک که در کتاب (نقش و موقف زنان افغانستان) بیان داشته است. در کشور ما احمدشاه بابا علاوه بر اینکه مادرش زرغونه انا در بسیاری از موارد حکومت داری، کشور گشایی و دفاع مشاور ارشدش بود به زنان کاردان حق دخالت در امور مملکتی را داد، القابی تعیین کرد و مخصوصاً در امور مربوط به زنان و واری از حقوق زنان صدور فرامین را نیز از طرف زنان مجاز دانست و به این منظور به زنانی که موظف به کاری می‌شدند مَه‌ری نیز برایشان داده شد تا فرامین آن‌ها از اعتبار و وزن بیشتری برخوردار گردد.

اما نخستین نشانه‌های مبارزات زنان برای اعاده حقوق و آزادی‌هایشان در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن بیستم دیده می‌شود. بوبو جان خانم عبدالرحمن خان در زمان زمامداری عبدالرحمن خان بین سال‌های ۱۸۸۰-۱۹۰۱ بدون روپوش در دربار شاه حاضر می‌بود و شاه را در مسایل روز مره کمک و معاونت

می‌کرد و در حل بسا مسایل از شوهرش نمایندگی می‌کرد. به‌قول نانسی دوپری بوبو جان خود زن سوار کار بود و وی را آموزگار خوب برای خدمه‌هایش توصیف می‌کند. همچنان او زنی بوده که تمرینات نظامی را تکمیل کرده بود. او علاقه مندی وافری به سیاست داشت و در ماموریت‌های زیادی به‌منظور مباحثه سیاسی بین طرفین مخالف اشتراک ورزید.

در سال ۱۹۲۰ شاه ترقی پسند افغانستان امان الله خان در محضر عام طی چندین صحبت‌اش در باره زنان، آزادی‌های زنان ارشاداتی به‌زنان کشور ما داشتند که در یکی از صحبت‌ها خطاب به‌زنان افغانستان چنین بیان داشتند: «دین از زنان نمی‌خواهد تا دست‌ها، پاها و صورت خویش را بپوشند و یا امر به‌نوع خاصی از حجاب کرده باشد». همچنان ملکه ثریا خانم امان الله خان منحه زن پیش‌تاز نهضت آزادی زن در افغانستان در سال ۱۹۲۶ طی صحبتی در ملای عام خطاب به زنان کشور ما چنین گفت: «فکر نکنید که ملت ما فقط به‌مردان نیاز دارد تا به آن خدمت کنند. زنان نیز باید سهم بگیرند، چنانچه زنان در صدر اسلام این کار را کرده اند. خدمات ارزشمندی را که زنان عرضه کرده اند در طول تاریخ مورد توجه و بازگویی قرار گرفته است. ما از این مثال‌ها می‌توانیم الگو بگیریم و همه باید برای پیشرفت ملت خویش همکاری کنیم و این شدنی نیست تا وقتی که به‌سلاح دانش آراسته نباشیم. بناً ما باید تلاش کنیم تا جاییکه ممکن به‌حصول دانش پردازیم تا خدماتی را به‌جامعه خویش عرضه کنیم، آن‌چنان که زنان صدر اسلام کرده اند».

همگام با نهضت بین المللی زنان در اروپا اتحادیه حمایت از زنان افغانستان و کمیته کبرا در سال ۱۹۱۹ به ابتکار ملکه ثریا تأسیس گردید و وظیفه کمک، همکاری، آگاهی دهی و باسواد سازی زنان را به‌عهده داشت و متعاقباً مکتب دخترانه به‌نام مستورات در سال ۱۹۲۰ در کابل ایجاد گردید که تقریباً تمام زنان نامدار که در حکومت‌های بعدی پست‌های رهبری کننده و استادان پوهنتون‌ها مقرر شدند فارغان همین مکتب مستورات بودند.

اولین نشریه زنان به نام «ارشاد النسوان» در سال ۱۹۲۱ منتشر شد و طی نشرات اش وسیعاً به روشنگری زنان کشور ما پرداخت، در یکی از شماره های ارشاد النسوان از قول سراج البنات خواهر امان الله خان آمده است: «دانش فقط در قبضه مردان نیست، زنان نیز باید با دانش باشند. ما باید در مورد زنان مشهور جهان بخوانیم، تا بدانیم که زنان نیز دقیقاً همان چیزی را که مردان می‌توانند به دست آورند، بدست می‌آورند.» زنان کشور ما در سال ۱۹۲۳ قانوناً حق انتخاب ازدواج را حاصل کرد، همچنان در سال ۱۹۲۳ دوازده تن از زنان خبره کشور ما در لویه جرگه شرکت کردند و در سال ۱۹۲۸ نخستین گروه دختران افغان غرض اکمال تحصیلات عالی و مسلکی عازم ترکیه شدند.

با ذکر شمه ای از امواج آزادی خواهی زنان کشور ما برای رهایی از ستم فرهنگ مرد سالار که در سطور بالا به آن اشاره کردم مگر در ادبیات ژورنالیستیک، سیاسی، اجتماعی، هنری و اقتصادی کشور ما واژه فمینیسم برای بار نخست در دهه های هفتاد و هشتاد قرن بیستم مروج گردید. بر اساس توضیح فمینیسم که در بالا تصریح کردم نخستین موج های فمینیستی در کشور ما در زمان حاکمیت اعلیحضرت امان الله خان ثبت گردیده است که در آن زمان زنان بیشتر برای حقوق برابر با مرد و حق تحصیل مبارزه می‌کردند.

بنابر حاکمیت شدید مردسالار جامعه ما که زنان اکثراً از سواد بی بهره بوده و از آگاهی بسیار نازل هم برخوردار نمی باشد بناً اکثرین زنان جامعه ما با واژه و مفهوم فمینیسم آشنایی ندارند. زنان شهر نشین کشور ما که کماکان این واژه را شنیده اند آنرا به مفهوم زنان بی بند و بار و بدون قید و شرط در خط مقابل باورهای دینی، فرهنگی، و اجتماعی می‌پندارند و بسیاری از زنان کشور ما از این واژه نفرت دارند. لذا این هم یکی دیگر از مکلفیت های زنان کشور ما میباشد تا از طریق با سواد شدن و کسب آگاهی در باره مسایل که بر سرنوشت اش تاثیر گذار است مبادرت ورزند.

مبارزات فیمینیستی در جهان تا سالهای ۶۰ قرن بیستم بازتاب خواسته‌های زنان از قبیل جلوگیری از تجاوز جنسی بر زن، حقوق زائیدن یا داشتن طفل، جلوگیری از خشونت و خشونت خانوادگی، حقوق برابر کار یا مزد مساوی، حقوق برابر در قبال فرزندان، حقوق مالکیت اقتصادی، حقوق استراحت در زمان بار داری و بسا نیازمندی‌های دیگر زنان متمرکز بود. زنان در اکثر کشورهای جهان توانستند به‌کل و یا عده از مطالبات شان نایل آیند. اما فعالین جنبش زنان کشور ما یا فیمینیست‌های کشور ما افغانستان تا کنون نتوانسته‌اند برسر ادبیات سیاسی و واژه‌های مبارزه زنان برای اعاده حقوق شان و یا برابری جنسیتی و سایر مطالبات قانونی به‌توافق برسند. آن‌ها وسیعاً درگیر اختلاف نظر در باره واژه‌ها و ادبیات مبارزات زنان می‌باشند. عده از زنان کشور ما آرزو دارند تا گروه‌های که بر اساس اصول فیمینیسم جهانی در حرکت‌اند به‌نام فیمینیست و مابقی گروه‌های مبارزه برای آزادی‌های زنان را فعالین حقوق زنان و یا هر عنوان دیگر مسمی گردند. آن‌ها بصورت مشخص تفکیک فعالان حقوق زن و فیمینیست‌ها را از روی تعریف عملکرد شان می‌خواهند که این کار می‌تواند ضربه مهلکی بر اتحاد همه زنان کشور ما در شرایط بسیار حساس وارد آورد و نیروی زنان جامعه ما را دستخوش تشقت و پراگندگی سازد.

مبارزات فیمینیست‌ها در جهان منجمله در اروپا در موج‌های نخستین‌اش روی برابری حقوق زنان با مردان متمرکز بود. بعد از جنگ جهانی اول این مبارزات بیشتر بروی دریافت حق رای تأکید داشت تا سایر خواسته‌ها و نیازمندی‌های زنان. اما در مراحل بعدی و درخشان فیمینیسم، زنان یا فعالین فیمینیست زن در قاره‌های اروپا، امریکا، آسیا و افریقا بار دیگر مطالبات شان را گسترده‌تر ساخته و برابری جنسیتی، حقوق سیاسی، اقتصادی و حقوق مدنی یا به عبارت دیگر حقوق کامل شهروندی را شامل مبارزات وسیع خویش ساختند.

این دور مبارزات فیمینیستی برای بیداری زنان جهان تأثیرات بس شگرفی به ارمغان آورد. گرچه در اواخر دهه های هفتاد و هشتاد قرن بیستم فیمینیست های امریکایی خود را تحت لایحه حقوق برابر اقتصادی محدود ساختند اما دیگر زنان در اکثر کشورهای دنیا بیدار شده بودند و طالب همه حقوق شهروندی برابر با مردان بودند که در همین راستا جنبش ها و سازمانهای بزرگ بین المللی زنان چون سازمان ملی زنان NOW، فراکسیون سیاسی ملی زنان NWPC، اتحادیه جنبش عدالت طلب زنان WEAL، جنبش جهانی زیر نام هشتم مارچ به کار و پیکار عدالت خواهانه برای زنان، رفع همه انواع تبعیضات علیه زن، رفع هر نوع خشونت علیه زنان و اعاده حقوق شهروندی برای زنان ایجاد و فعال گردیدند. در گیر و دار این مبارزات حق طلبانه، برابری جنسیتی و رفع انواع خشونت علیه زنان در سال ۱۹۱۰ کنگره سوسیالیست های دنمارک در شهر کوبن هاگن بمنظور حمایت از مبارزات زنان در سراسر جهان که از جانب حکومت های مستبد مرد سالار به صورت بسیار وحشیانه و غیر انسانی سرکوب گردیده بود منجمله سرکوب خونین کارگران نساجی شهر نیویارک در سال ۱۸۷۵ هشتم مارچ را بنام روز همبستگی بین المللی زنان جهان اعلام کرد و در این کنگره از زنان تمام جهان مطالبه شد تا برای احقاق حقوق شان متحد و یک آواز گردند. تا آن که در سال ۱۹۷۷ سازمان ملل متحد حمایت خویش را از روز همبستگی زنان هشتم مارچ اعلام داشت و این روز را شامل تقویم بین المللی کردند.

نا گفته نماند در این امواج مبارزات فیمینیستی گرایشات سیاسی شامل حال این مبارزات گردید که در کشور های مختلف جهان در سایه سیاست های حاکم فیمینیست ها نیز از آن متأثر گردیدند. چنانچه سوزان جیمز نویسنده کتاب فیمینیسم بیان میدارد: «تفسیر زیادی از زنان و ظلم وارده بر آنان تحت توصیف عام فمینیسم می گنجد تا جایی که نمی توان فمینیسم را یک اصل واحد فلسفی یا دربردارنده یک طرح سیاسی مورد وفاق دانست. همان طور که

دیدگاه‌های متفاوتی از آزادی و حقوق انسانی داریم، فلسفه‌های فمینیستی متفاوتی نیز داریم که نه به دلیل دعاوی یا توصیه‌های خاص شان بلکه برای اهتمام شان به یک موضوع مشترک به هم پیوند خورده‌اند».

اما به نظر من این تقسیم بندی‌های سیاسی برای قشری که در بسا جاها موقعیت‌ها، موارد و حالات بسیار شکنند و آسیب پذیر می‌باشد نه تنها مؤثر و مثمر نیست بلکه این اختلافات و مرز بندی‌ها بر پایه اندیشه‌های سیاسی و مذهبی زمینه ساز مداخلات مخالفین برابری حقوق زنان و برابری جنسیتی شده و راه مبارزات جنبش‌ها را سد می گردند. آنچه بعد از چهارمین کنفرانس جهانی زنان منعقد پیکن سپتمبر ۱۹۹۵ برای زنان جهان از اهمیت فراوان برخوردار است همانا روزه‌های برای تأسیس یک سازمان جهان‌شمول زنان برای آزادی، برابری حقوق، مشارکت، رفع خشونت و رفع همه انواع تبعیض علیه زنان می‌باشد که کشور های جهان یکی پی دیگری به این منشور اجلاس پیکن می‌پیوندند.

و بدین ترتیب فمینیست‌ها در جهان نظر به گرایشات سیاسی شان به گروه بندی‌های مختلف منقسم گردیده اند که جامعه شناسان آن را چنین طبقه بندی می‌کنند:

- فمینیسم لیبرالیستی؛

- فمینیسم مارکسیستی؛

- فمینیسم سوسیالیستی؛

- فمینیسم رادیکال؛

- فمینیسم اسلامی؛

- فمینیسم پست مدرن؛

- فمینیسم حفاظت محیط زیست

برای معلومات و آگاهی بانوان کشور عزیز ما افغانستان می‌پردازیم به توضیح مختصر هر یکی از این انواع مبارزات فمینیستی و پهلوه‌های مفید

ومضر آنها تا باشد زنان كشورما با درنظرداشت اين آگاهى سمت و سوى مبارزه شان را براى رهاى از زير ستم فرهنگ مردسالار تعين بدارند.

الف: فمينيسم ليبراليستى

طورى كه در مقدمه بحث فمينيسم اشاره كردم، فمينيسم در فراز و فرود فعاليت هاى خويش براى دستيابى به حقوق انساني، رفع تبعيض جنسيتى و به چالش كشيدن فرهنگ حاكم مردسالار در جامعه بالاخره تحت شعاع سياست ها و خطوط فكرى متنوع جهان براى اداره جوامع قرار گرفت. كه فمينيست هاى ليبرال با انتباه از طرز تفكر ليبراليستى كه در سال هاى واپسين قرن ۱۷ ميلادى از جانب اندشمندان اين ديدگاه مطرح گرديد، سمت و سو يافت. يعنى اينكه از دامن مكتب سياسى ليبراليسم فمينيسم ليبرال سر برآورده و فرايند بازنگرى در مفاهيم و نظريات و ساختارهاى خود را از همان اندیشه هاى ليبرال انتباه مى گيرد.

اساساً ليبراليسم يك اندیشه سياسى است كه امروزه معانى زيادى را افاده مى كند اما در آوان پيدايش حدود چهار قرن پيش منحيث يك مفكوره آزادپخواهانه از جانب بورژوازي نوپاي نو ايجاد عليه اشرافيت فيودال و حكومت خود كاهمه آن علم مبارزه بلند كرد و جان لوك فيلسوف انگليسى تيورى و راهكارهاى ليبراليسم را اساس گذاشت. بر اساس تيورى جان لوك هيچ قدرتى نبايد به سلامتى، زندگى، اموال و دارايى هاى ديگران آسيب برساند. كه بعدها فمينيست هاى ليبرال در تحت شعاع همين اندیشه ها مبارزات شانرا براى انسان متساوى الحقوق در جوامع راه اندازى كردند.

در اندیشه هاى فمينيسم ليبرال فرد بشر بدون در نظر داشت جنسيت به حيث اصل غير قابل تفريق فارغ از رنگ، نژاد، رأس، زبان، مليت و زادگاه بائيست از حقوق برابر در اجتماع برخوردار باشند. در اين نظريات گرايشات زنانه زنان به خانه و خانواده را متأثر از انگيزه هاى طبعى و انكشاف چندين هزار ساله روند اجتماعى تقسيم كار جوامع مرد سالار پنداشته مى شود. در اين

دیدگاه لبه تیز مبارزه فیمینیست‌ها برای برابری کامل زنان و مردان در بهره برداری از امتیازهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و آزادی کامل دیموکراتیک زن و مرد در جامعه می‌باشد. از افراد برجسته این گرایش فکری می‌توان از مری ولستون‌کرافت (Mary Wollstonecraft ۱۷۵۹-۱۷۹۷) نویسنده، ادیب و اولین فیمینیست انگلیسی، هریت تیلر میل (Harriet Taylor Mill ۱۸۰۷-۱۸۵۸) مشهور به هریت هاردی فیلسوف و مدافع سرسخت حقوق زنان انگلستان، جان استوارت میل (John Stuart Mill ۱۸۰۶-۱۸۷۳) فیلسوف و نویسنده بریتانیایی که کتاب‌ها و مقالات فراوانی در باره منطق، شناخت‌شناسی، اخلاق و اقتصاد از خود بجا گذاشته است، گلوریا استینم (Gloria Marie Steinem) یکی از رهبران اصلی فیمینیسم در آمریکا در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ قرن بیستم، ربکا واکر (Rebecca Walker) متولد ۱۷ نوامبر ۱۹۶۹ نویسنده آمریکایی، ناومی ولف (Naomi Wolf) نویسنده کتاب "افسانه زیبایی"، فیمینیست مشهور آمریکایی، بتی فریدان (Betty Friedan ۱۹۲۱-۲۰۰۶) نویسنده، فعال اجتماعی و فیمینیست مشهور آمریکایی و آلیسون جاگرمیتوان نام برد.

از نظر فیمینیست‌های لیبرال زنان بنابر حاکمیت فرهنگ مرد سالار از مشارکت فعال اجتماعی-سیاسی-اقتصادی-فرهنگی عمده‌اً به‌دور نگهداشته شده‌اند و صرف به‌امور خانه‌داری و نگهداری اطفال پرداخته‌اند. این تقسیم‌کار غیر عادلانه باعث گردیده است تا زنان از سایر امور انسانی جامعه نظیر سیاست، اداره، اقتصاد و فرهنگ به‌دور بمانند. بنأ فیمینیست‌های لیبرال همه توجه شانرا به‌زمینه سازی وسیع شرایط تعلیم، تربیه، آموزش و اطلاعات برای زنان معطوف داشته‌اند، آن‌ها به این باور اند که با سواد، فراگیری دانش و دانش مسلکی، تحصیلات عالی و کسب تجربه زنان را قادر به‌مشارکت فعال در جامعه می‌گرداند و این امر به خودی خود باعث فسخ سنت‌ها و عنعنات زن ستیز در جامعه می‌گردد. لیبرال فیمینیست‌ها بر علاوه در پی قانونی ساختن

حقوق برابر زنان در همه عرصه‌های زندگی اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی می‌باشند. یعنی آن‌ها قانون‌پذیری را یکی از مولفه‌های اصلی تأمین نظم اجتماعی می‌پذیرند. در لیبرال فیمینیسم همه انسان‌ها به‌نام انسان تعریف شده‌اند در این تعریف جنسیت (مرد و زن) وجود ندارد. فیمینیست‌های لیبرال خواستار حقوق برابر شهروندی برای همه افراد جامعه‌اند و با اشکال فریبنده قوانین زیر نام حمایت از زنان و سنت‌های حق تلف کن جامعه در تضاد بوده و علیه آن مبارزه می‌کند.

لیبرال فیمینیسیم با تمام نیرو و امکانات خویش برای رهای زنان از قیدسیطره سرکوبگر فرهنگ مرد سالار مبارزه کرده و در پی قانونمند سازی جامعه برای حقوق مساوی شهروندان، تحصیلات همگانی، مشارکت همگانی در اقتصاد، اداره، صنعت، فرهنگ و سیاست می‌باشند. این فیمینیست‌ها مخالف همه انواع کلیشه سازی شغلی برای زنان و مردان به‌نام مشاغل زنانه و یا مردانه می‌باشند آنها معتقد اند که خصوصیت‌ها و توجیهات کنونی زنان بیشتر متأثر از رشد اجتماعی و فیزیکی زنان در زیر سیطره فرهنگ مرد سالار می‌باشد. بدین ترتیب می‌بینیم که برابری فرد، آموزش یکسان، مشارکت همه شهروندان در کلیه امور سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی اصول زرین اندیشه لیبرال فیمینیسیم را تشکیل می‌دهد و از این سبب است که این گروه در میان فیمینیست‌های متنوع دیگر در جوامع بشری پایگاه اجتماعی وسیعتر را اخراز کرده‌اند.

در فیمینیسیم لیبرال تأکید بر جوهر انسانیت صورت گرفته و انسان را از تبعیض بنابر جنسیت پرهیز می‌دارد. در ارزیابی‌های فیمینیست‌های لیبرال جوامع انسانی در شرق و غرب بر مبنای اندیشه‌های مرد سالار و زن ستیز استوار می‌باشد. و در این اندیشه‌ها جایگاه اجتماعی زن نا برابر با مردان است، زنان در عین موقعیت شغلی حقوق کمتر از مردان بدست می‌آورند، زنان در مقایسه با مردان از فرصت‌ها، ثروت‌ها و امکانات معیشتی جامعه کمتر

برخوردار می گردند. و این نا برابری ریشه در حاکمیت فرهنگ مردسالار در جوامع بشری دارد. هرچند محتمل است افراد بشر از نظر استعدادها، توانمندی‌ها و امکانات فزیک و شیوه تفکر تفاوت هایی باهم داشته باشند ولی به هیچ صورت نمی‌تواند این تفاوت‌ها متکی بر جنسیت باشد. در حقیقت همهٔ انسانها خود شانرا با لزامها و فرصت های موقعیت اجتماعی زندگیشان خود را مطابقت می‌دهند.

فیمینیست‌های لیبرال به این باور اند که دادن امتیازات ظاهری، استفاده نمادین از زنان در موقعیت‌های رهبری و اداره و اصلاحات فریبنده قوانین اجتماعی برای زنان هیچ‌گاه نمی‌تواند مشکل نا برابری جنسیتی را در جوامع رفع کند. آن‌ها به این نظر اند که وجه ممیزه انسان‌ها با سایر زنده جان‌ها در خرد ورزی است و این خرد ورزی است که ما را با سایر زنده جان‌ها است متمایز می‌سازد. البته خرد ورزی، زبان یا گویش زمینه مشارکت وسیع انسان را در کار اجتماعی مساعد ساخته است در اینجا به صراحت متوجه می‌شویم که این جنسیت نیست که زمینه مشارکت انسان را فراهم ساخته است بناً فرضیه های مرد سالار زن ستیز از ریشه نادرست و غیر انسانی ثابت می‌گردد.

لذا لیبرال فیمینیست‌ها کوشیده‌اند از راه‌های گوناگون تعریفی مناسبی برای خردورزی با تأکید بر جنبه‌های اخلاقی یا جنبه‌های مصلحت جویانه آن ارائه دهند. آن‌ها این پندار را توجیه می‌کنند، هرگاه عقل به‌توانایی درک اصول عقلانی اخلاق تعبیر شود تأکید بر ارزش آزادی عمل افراد است. در مقابل، هرگاه عقل به‌توانایی محاسبه بهترین راه برای نیل به‌هدفی دلخواه تعبیر شود ارزش خودشکوفایی مورد تأکید قرار می‌گیرد. در هر حالت لیبرال فیمینیست‌ها هر تعریفی که از خرد ورزی بدهند تجربه انکشاف جامعهٔ بشری ثابت کرده است که جوامع سالم و پیشرفته همان جوامعی بوده که به شهروندانش آزادی عمل برای رفاه داده شده است.

يکي از نظريه پردازان ليبرال فيمينيسم به نام ماري ولستون کرافت Mary Wollstonecraft (۱۷۵۹-۱۷۹۷) نويسنده، اديب و اولين فيمينيست انگليسي مي گويد: « مردان هم اگر همچون زنان خود را در قفس محبوس بيايند همين خصوصيات را که به نام خصوصيات زنانه تحويل مي دهند به هم مي رسانند. مردان هم اگر امکان پرورش قواي عقلاني خود را نداشتند تا انساني اخلاقي با دغدغه ها و انگيزه ها و تعهداتي فراتر از لذات شخصي بشوند به اندازه زنان «عاطفي» مي شدند، يعني حساسيت مفرط و افراط در خود شيفتگي و از خود گذشتگي است نه طبيعي».

آنچه را ليبرال فيمينيسم تا کنون در جوامع بشري مستدل ساخته است اينکه تفاوت هاي قابل مشاهده ميان زنان و مردان ذاتي نه بلکه نتيجه رشد اجتماعي زنان در زير سلطه مرد سالاري بوده است. تجربه جامعه بشري بوضاحت ميرساند که تفاوت رفتار با دختران و پسران که کمابيش از بدو تولد آغاز مي شود از شکوفائي کامل ظرفيت هاي انساني زنان جلوگيري مي کند. پژوهشگران فيمينيست و خاصتاً فيمينيست هاي ليبرال با تحقيقات خود وجود تبعيض عليه زنان و برخورد متفاوت با آنان را نشان داده و همين مسئله را زمينه ساز جايگاه فرو دست زنان در جامعه دانسته اند. براي آزاد کردن زنان بايد نشان داد که زن و مرد از ظرفيت هاي يکسان برخوردارند، زنان خصوصيات کامل انساني دارند و تفاوت ميان زنان و مردان ناشي از تفاوت تربيت دختر و پسر و همچنين ناشي از انتظارات متفاوت جامعه از آنان و وجود قوانين تبعيض آميز است.

اگر دليل و يا مثالي از نبود بعضي از صلاحيت هاي فکري، کاري و يا فزيکي زنان آورده شود و آنرا دليلي از نابرابري با مردان توجيه گردد بايد گفت که آموزش، تربيت و دادن آگاهي نابرابر دختران و پسران از همان آوان کودکی که پسران را به مقاصد ديگر اجتماعي- اقتصادي و دختران را براي نقش هاي ديگر چون خانه داري، امور منزل، پرورش کودک اين دو را متمايز از هم بار

می‌آورد. همیشه دختران در معرض آموزش‌های قرار می‌گیرند که آنان را از زندگی شغلی دور می‌کند و باعث می‌شود آن‌ها سرنوشت خود را در خانه‌داری ببینند.

درک این نکته مهم است که در واقع، نظام آموزشی مؤلفه‌ای مهم در روند جامعه‌پذیری است که نتیجه‌ی آن فرودست ساختن زنان است. همین آموزش متفاوت انگاره‌های مربوط به تفاوت ذاتی زنان و مردان را تقویت می‌کند. در حالی‌که اگر از همان بدو تولد در خانواده دختر و پسر را به‌نام انسان همگون با شرایط برابر بزرگ و تربیت کنند و در هیچ موردی جلو‌دارش نگردند و سیستم آموزشی هم هر دو را به‌صورت یکسان آموزش دهند معلوم می‌گردد که هیچ تفاوتی در زمینه جنسیت میان این انسان‌ها وجود ندارد و در صورت عمومی شدن این نظریات انسانی باور عمومی نیز به این سمت معطوف می‌گردد و شک و شبه‌های این تبعیض جنسیتی را از میان بر می‌دارد. به‌همین منسبت لیبرال فیمینیست‌ها بر آموزش به عنوان مهم‌ترین ابزار تقویت عقل و توسعه‌ی علم و شناخت طبیعت تأکید می‌کرد. همان‌طور که در عصر روشنگری گسترش آموزش اصلی‌ترین راه کشف حقیقت و پیشرفت و توسعه دانسته می‌شد، مدافعان حقوق زنان نیز بر همین موضوع تأکید کردند و آموزش زنان را رمز راهیابی آنان به عرصه‌ی آزادی و استقلال و ترقی برشمردند. در نظر آنان همان‌طور که دنیای قدیم با انحصاری کردن آموزش، مانع درک قوانین طبیعت به وسیله‌ی عقل، در میان اکثریت مردم می‌شد، دنیای جدید هم با انحصاری کردن آموزش در میان مردها، نیمی از جامعه یعنی زنان را از درک قوانین طبیعت به وسیله‌ی تقویت درک عقلانی، محروم کرده بود.

فیمینیست‌های لیبرال با محصور ساختن زنان در حصار حوزه‌ی خصوصی مردان و تقسیم جامعه به حوزه عمومی و خصوصی شدیداً در مخالفت قرار دارند. آن‌ها تأکید می‌کنند که یکی از عوامل عقب‌نگهدارنده زن حصر آن در محدوده‌ای حوزه خصوصی مرد است که از مشارکت زن در حوزه عمومی

جلوگیری به عمل می آورد. آنها تأکید می کنند که تقسیم بندی جامعه به حوزه های عمومی و خصوصی که در اثر آن حق مشارکت زنان در جامعه در عرصه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، اداره و فرهنگ سلب می گردد عملیست مرد محور و زن ستیز که قوانین بائیسست جلو دار آن گردد. بتی فریدان Betty Friedan (۱۹۲۱-۲۰۰۶) تهداب گذار فیمینزم در امریکا و نویسنده کتاب (رمز و راز زنانه) و سایر فمینیست های لیبرال تأکید بر آن می کنند که زنان باید از تعلق خود به خانه بکاهند و بالین باور که خانه جایگاه مناسبی برای زنان است، مقابله کنند. فیمینیست های لیبرال در امواج مختلف مبارزات شان تلاش مضاعف به خرج دادند تا باور عمومی جامعه را به این امر معطوف سازند که مشارکت زنان در چرخ زندگی اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اداره جامعه پویایی را به ارمغان آورده و زنان از حقوق انسانی برخوردار می گردند.

یکی از خصوصیات بارز لیبرال فیمینیسم عملگرایی این گروه فیمینیستی می باشد. آنها بیشتر از نظریه پردازی اجتناب کرده و بیشتر عملگرا می باشند. آنها معتقد اند که با اقدام عملی در درون نظام های سیاسی- اجتماعی- اقتصادی- فرهنگی و ایجاد تغییرات حقوقی و عملی می توان چرخش را برای برابر سازی جامعه نهادینه کرد. آنها به این باور اند که هم از طریق اقدام عملی در درون نظام و هم از طریق اعمال فشار از بیرون نظام می توان بر دولت و نهادهای وابسته با آن فشار آورد و از این طریق به جامعه برابر انسانی میتوان نایل آمد. فمینیست های لیبرال با توجه به این واقعیت که نظام سیاسی لیبرال- دموکراتیک در مقابل خواسته های گروه های اجتماعی کم و بیش انعطاف پذیر است از کانال های عادی برای اقناع تصمیم گیرندگان و تأثیرگذاری بر فرایندهای تصمیم گیری و سیاست گذاری استفاده می کردند. بر این اساس فمینیست های لیبرال اقدامات عملی همچون برگزاری تظاهرات، گردهمایی ها و کنفرانس ها، تشکیل سازمان های متشکل زنان- که سازمان ملی زنان بزرگترین

شان بود- پیگیری‌های حقوقی و قضایی و اعمال نفوذ و فشار بر نهادهای دولتی و سازمان‌های خصوصی را برای دست‌یابی به خواست‌های خود مدنظر قرار دادند.

منتقدان لیبرال فیمینیسم به‌این‌باور اند که لیبرال فیمینیست‌ها تا کنون نتوانسته‌اند برای تأمین حقوق برابر در جامعه و ایجاد شرایط بهتر زنده‌گی برای زنان تیوری لازم را ابداع و یا مطرح کنند. همچنان آن‌ها را متهم می‌کنند که در پی تغییر طبیعت نفیس زنان می‌باشند و سعی دارند از زنان چهره‌های خشن مردانه درست کنند و با مشارکت در ارتش‌ها، باشگاه‌ها و اردوگاه‌های نظامی فحشا را مروج ساخته و در پی تخریب خانواده اند.

ب: فیمینسم مارکسیستی

فیمینسم مارکسیستی در تحت شعاع اندیشه‌های کارل هاینریش مارکس Karl Heinrich Marx (۱۸۱۸- ۱۸۸۳) متفکر، فیلسوف، جامعه‌شناس، شاعر، مؤرخ و اقتصاد دان آلمانی و فریدریش انگلس Friedrich Engels (۱۸۲۰- ۱۸۹۵) فیلسوف کمونیست و همکار نزدیک کارل مارکس در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ قرن بیستم یکی از پر نفوذ ترین حرکت‌های فیمینیستی اروپا و امریکا بود که تأثیر فراوان بر جنبش فیمینسم در راه پیروزی‌های چشمگیرش در جوامع اروپایی داشتند. آزادی زنان در غرب، در واقع محصول تلاش‌های جنبش‌های فیمینیستی اند که از اندیشه‌سهای مارکس- انگلس متأثر بودند و بسترتفکر این جنبش‌ها را شکل بخشیده اند. این طیف فیمینیست‌ها توجه بیشتر شانرا به‌خط مشئی دولت‌ها، رفاه انسان، چگونگی خانواده و شرایط کار معطوف داشته اند. فیمینیست‌های مارکسیستی با پیروی از آثار کارل مارکس که از سلسله طبقاتی مالکیت بر وسایل تولید و توزیع نا برابر ثروت بحث می‌کند، ستم جنسی را ستم طبقاتی می‌شناسند و در وجود نظام سرمایه داری یا بورژوازی رفع ستم جنسی را نا محتمل می‌دانستند. با وصف

آن که نظریات مارکس و انگلس امروز طرفداران زیادی در میان فیمینیست‌های جهان ندارد اما بخش اعظم نگرش‌های فیمینیسم مدرن امروزی متأثر از همان نظریات جامعه شناسانه مارکس و انگلس بوده و موقعیت امروزی و دست‌آوردهایش را در جهان مدیون همان اندیشه‌ها می‌باشد. مارکس خودش فیمینیست نبود اما انقلاب سوسیالیستی را که مارکسیسم نوید میداد دقیقاً منجر به آزادی کامل زن می‌گردید.

براساس تیوری مارکس و انگلس این جوامع طبقاتی از برده داری تا سرمایه داری است که در آن همه انسان‌ها منجمله زنان از جانب اقلیت برده دار، فیودال و صاحبان ثروت و سرمایه مورد استثمار یا بهره کشی قرار می‌گیرند که از یک‌طرف ثمره و حاصل نیروی کارش را برده دار، فیودال و سرمایه دار به‌جیب می‌زند و از طرف دیگر به‌وسیله قدرت دولتی که در اختیارش دارد حقوق و آزادیهایش را محدود ساخته و تهدید میکند. این تیوری همچنان افزون خواهی بعضی از مردان در مناسبات اقتصادی، و شکل وراثت از پدر به‌فرزندان را مسبب اصلی موقعیت نازل اقتصادی و موقعیت نازلتر اجتماعی زنان معرفی میدانند. زیرا درفرایند این تعامل، تبدیل شدن زن به‌بازار تولید فرزندان بیشتر، و ملکیت قابل تصاحب مرد بود. به‌تصور انگلس، موقعیت نازل زنان در جامعه، محصول ظهور جامعه طبقاتی و ترویج مالکیت خصوصی است.

برعلاوه مارکس، انگلس میشل بارت در سال ۱۹۸۰ با نوشتن کتاب (ستم امروز بر زنان) کامل‌ترین توضیحات را در باره فیمینیسم مارکسیستی ارائه کرد. او در این کتاب به‌صورت مستدل توضیح داده است که استثمار زنان در جامعه سرمایه داری تنها ناشی از تفاوت‌های زیستی میان مردان و زنان و یا حسب ضرورت‌های سیستم سرمایه‌داری نبوده بلکه ناشی از عقاید و ایدئولوژی‌های مسلط بر جامعه نیز می‌باشد. این عقاید در فکر و ذکر مردم و خود زنان عجین شده که زنان فرو دست مردان بوده و وظیفه‌اش همسری،

مادری و یا همانند آن است. بارت در این کتاب توضیح می‌کند که رمز ستمدیدی زنان، نظام «خانواده یا خانوار» است. بر اساس ایدئولوژی حاکم بر نظام خانواده، خانواده هسته‌ای به‌طور «طبیعی» شکل گرفته است. این نوع نظام، امری جهان‌شمول بوده و تقسیم کار در آن نیز بر اساس طبیعت صورت پذیرفته است. تقسیم کاری که مرد را تأمین کننده امکانات اقتصادی و زن را تیماردار و تأمین کننده کار بی مزد خانگی می‌داند.

یکی دیگر از اندیشه پردازان فیمینیسم مارکسیستی خانم الکساندر کولنتای Aleksander Mikhailovna Kollontai (۱۸۷۲-۱۹۵۲) فیمینیست، انقلابی، سیاستمدار، اولین سفیر زن در جهان و عضو حزب کارگری شاخه بلشویک روسیه عمده ترین و بارزترین نابرابری زنان را بقا و ادامه مالکیت خصوصی بیان می‌دارد. موصوف همچنان حسادت و احساس مالکیت جنسی را به‌عنوان آخرین نشانه‌های ذهنیت مالکیت خصوصی دانسته و تأکید می‌دارد تا این احساس مالکیت جنسی از جانب دولت ها قانوناً ممنوع قرار داده شود.

بناً فیمینیست‌های مارکسیست با انتباه از تیوری‌های فوق لبه بُران مبارزه شان را برای امحای سیستم‌های طبقاتی جوامع معطوف داشته آزادی جامعه را از طبقات برابر با آزادی زنان از حاکمیت مردسالار می‌پندارند. همچنان همان‌طوری که در نگرش‌های مارکسیسم طرح‌های رادیکال مبنی بر این‌که تفکر انسان محصول تعاملات اجتماعی در بستر تضادهای طبقاتی می‌باشد و شکل‌گیری اندیشه‌ها، عمل‌ها و عکس‌العمل‌ها و رفتار انسانی را محصول این تضادها می‌دانند. یعنی در این نگرش جایی به‌خلاقیت ذهنی و استعدادهای انسانی نمی‌ماند. که فیمینیست‌های مارکسیست بیشتر بر این پایه تأکید داشته اند.

در شرایط کنونی محور اساسی فعالیت فیمینیست‌های مارکسیست را امحای سیستم سرمایه داری، رهایی از عقاید و ایدئولوژی‌های بقول خودشان

منحط که باعث فرودست ساختن زنان مطرح و نهادینه شده است، مشارکت زنان در امور تولید و استقلال کامل اقتصادی زنان تشکیل میدهد. این فیمینیست‌ها همچنان به‌الغای روابط تک‌همسری معتقد بوده و آن را برای سلامتی انسان بهتر می‌داند. همچنین اعتقاد دارد که رابطه جنسی را نباید جدی گرفت چرا که رابطه جنسی همانند تشنگی است که صرف باید ارضا شود.

ج: فیمینیسم سوسیالیستی

فیمینیسم سوسیالیستی یکی دیگر از جنبشها و گرایشهای فیمینیستی است در جهان است که نظریه پردازان آن چون سیلویا والبی Sylvia Theresa Walby (۱۹۵۳) نویسنده، جامعه شناس و پروفیسور پوهنتون لانکاستر انگلستان، ژولیت میشل Juliet Mitchell (۱۹۴۰) نویسنده، روانشناس، فیمینیست و پروفیسور روانشناسی در پوهنتون کامبریج انگلستان، هایدی هارت من Heidi Hartmann (۱۹۴۵) اقتصاد دان، فیمینیست و نویسنده آمریکایی که با نوشتن مقاله «ازدواج نامبارک ماکسیسم و فیمینیسم» از شهرت فراوان برخوردار گردید، آلیسون جگر Alison Mary Jaggar (۱۹۴۲) (دانشمند، فیلسوف، فیمینیست و استاد پوهنتون کلورادو امریکا، باربارا اِرنرایک Barbara Ehrenreich (۱۹۴۱) جامعه شناس، ژورنالیست، فیمینیست و نویسنده مشهور آمریکایی و سایرین خطوط کاری این جنبش فیمینیستی را بنیان نهادند و برای جلب طیف وسیع از زنان جهان در پیرامون تفکر فیمینیسم سوسیالیستی کارهای فراوانی انجام داده اند و انجام می‌دهند. اساساً فیمینیسم سوسیالیستی در کلیت از تئوری مبارزه اجتماعی برای برابری و عدالت در مناسبات اجتماعی مردسالار جامعه بشری پیروی می‌کند، این طرز تفکر اقتباس گردیده است از تفکرات و طرز العمل‌های روشنگری اروپائی قرن ۱۸ و انقلاب فرانسه. که توسط ماری اولیمپ د گوگر Mari

Olympe De Gouges (۱۷۴۸-۱۷۹۳) نویسنده، سیاستمدار و فیمینیست فرانسوی و ماری و لستونکرافت Mary Wollstonecraft (۱۷۵۹-۱۷۹۷) (فلسوف، نویسنده، وکیل مدافع برای حقوق زنان و فیمینیست انگلیسی) منحصیث اساس گذاران این جنبش فیمینیستی مورد تاکید قرار گرفت. گرچه در آغاز ماری و لستون کرافت در رابطه با حقوق یکسان زنان یعنی حقوق فردی در ازدواج، حق طلاق، حق انتخاب، حق مالکیت و حق آموزش و گوگز در رابطه با سلب همه حقوق و آزادی‌های زنان که آن را مستقیماً با وضعیت فساد مالی جامعه سرمایه داری که خصوصیت ذاتی این سیستم می‌باشد ارائه شد. به نظر المپ گوگز زنان همزمان می‌توانند قوی، تحت ستم و بیمار باشند. او تصریح می‌کرد که زنان اگر به شکل کنیز و برده هم نگهداری شوند، سعی می‌کنند به عنوان برده بر مردان مسلط شوند. به نظر المپ گوگز زنان سریع به درآمیختگی بین سلطه و ستم با فرض همسانی اساسی جنسیت در ارتباط با روشن فکری، استعدادها و انسانیت فکر می‌کند.

در نظریه فیمینیسم سوسیالیستی باور عمومی بر این است که هم فرهنگ مرد سالاری و هم نظام سرمایه داری هر دو دست به دست هم داده و در تلاش اند نابرابری جنسیتی را کماکان به پیش تازند، به همین ملحوظ این جنبش را گاه گاهی به نام جنبش ثنویه یا دوگانه گراها نیز می‌نامند. این فیمینیست‌ها فرهنگ مردسالاری را مقوله فرا تاریخی دانسته که بعد از جوامع اولیه یا نظام مادر سالار در تمامی ادوار تاریخ حاکم بوده و نابرابری جنسیتی را نهادینه کرده است. اما در جامعه سرمایه داری این فرهنگ مردسالار شکل منحصر بفرد بخود گرفته و چنان باهم می‌آمیزند که تمام عوامل که در طول تاریخ تا این زمان باعث فرودستی زنان شده بود به این حد در ستم مضاعف بالای زنان مؤثر نبودند. در نظام سرمایه داری بنابر کنترول شدید سرمایه‌دار در حوزه‌های خصوصی و عمومی مردم خاصاً زنان تمام آزادی‌های زنان سلب گردیده است و قدرت ابتکار عمل از آنها ربوده شده است. همچنان فیمینیست‌های

سوسياليسټ به این باور اند که تنها زمانی از این منجلا ب ستم رهایی می یابند که تقسیم کار بر پایه جنسیت از بین برود و تقسیم جامعه از کارگر، سرمایه دار، مرد و زن به انسان و شهروند کامل الحقوق جا خالی کند. چنانچه سیلویا والبی Sylvia Theresa Walby (۱۹۵۳) یکی از متفکرین برجسته نگرش فیمینیسیم سوسیالیستی در این زمینه بیان می دارد:

«تمایز میان حوزه عمومی و خصوصی هم به نفع سرمایه داران و هم به نفع مردان است. سرمایه داری باعث گردید مردان به پیشرفت های نایل شوند، برخی از آنان به عرصه های سیاسی از جمله مجالس قانون گذاری دست یافتند در حالی که هیچ زنی به این عرصه ها راه پیدا نکرد. مردان در حوزه ی عمومی توانستند به مبانی قدرت جدید بسیاری دست یابند که زنان را به آنها راهی نبود. این مسائل باعث شد که آنان بطور گسترده بر ایدئولوژی های خانگی مسلط شوند. بنابراین فرودستی زنان در جامعه سرمایه داری تنها حاصل منطق سرمایه داری یا مردسالاری نیست بلکه نتیجه تغییری در منابع قدرت مردانه در پی گسترش سرمایه داری است. هنگامی که اقتصاد خانگی محدود گردید و تولید سرمایه داری جایگزین آن شد، مردان در موقعیت کسب مبانی قدرت جدید قرار گرفتند. بنابراین از زمان پیدایش سرمایه داری شکل مردسالاری هم تغییر پیدا کرده است، مردسالاری خصوصی حوزه خانواده به مردسالاری عمومی حوزه کشور و جهان تبدیل شده است. در مردسالاری خصوصی تنها زنان را در خانه نگاه می داشتند در حالی که در مردسالاری عمومی مردان در تمام حوزه ها بر زنان مسلط اند.»

فیمینیسټ های سوسياليسټ تنها انقلاب اجتماعي را راه رهایی زنان از ستم می پندارند. زیرا باور آن ها این است که جنس، نژاد، سن، ملیت همگی در مجموع ستم دیده گی زنان را به میان آورده است و در تمامی از این حالات زنان هم در حوزه خصوصی و هم در حوزه عمومی زیر سلطه فرهنگ مرد سالار قرار داشته است و تنها زمانی زنان می توانند از این ستم رهایی یابند که تقسیم

جنسی کار و جامعه از میان برداشته شود. و این کار صرف به وسیله یک انقلاب اجتماعی که همه این سیستم را از ریشه دگرگون سازد میسر و ممکن می‌گردد.

فیمینیست‌های سوسیالیست معتقد اند که از انقلاب صنعتی که نظام سرمایه داری را رقم زد و کاپیتالیسم را بحیث تازه وارد به اجتماع شامل کرد چند صد سال نمی‌گذرد ولی مرد سالاری از بیشتر از پنج هزار سال بدینسو زنان را تحت سیطره قرار داده است. پس این تنها سیستم سرمایه داری نه بلکه همه انواع جوامع طبقاتی تبعیض جنسیتی را با خود همراه داشته است و هر دو شکل ستم جنسی و طبقاتی ریشه در خشونت فرهنگ مرد سالار داشته و به کمک همان فرهنگ نهادینه گردیده است. بناً این فیمینیست‌ها مبارزه علیه انواع خشونت علیه زنان را در مرکز توجه مبارزات شان قرار داده و در هر کجایی از دنیا کارنامه‌های مهمی از موفقیت‌های شان را در عرصه رفع خشونت علیه زنان ثبت تاریخ کرده اند. آن‌ها همچنان شدیداً علیه نژادپرستی مبارزه کرده و همجنس گرایی را نیز یکی از اصول زرین آزادی‌های زنان می‌پندارند، همچنان فیمینیست‌های سوسیالیستی متأخر توسعه‌ی کنترل موالید رایگان، سقط جنین، مراقبت‌های درمانی و بهداشتی برای زنان، مراکز مراقبت از کودکان، رسمی شدن کار در خانه از سوی دولت و سهم شدن مردان در پرورش کودکان را خواستار شدند. بر اساس مطالعات و تحقیقات جامعه شناسان فیمینیست‌های سوسیالیست از جوامع بشری چنین نتیجه گیری‌ها را برون داده اند:

« منشأ زیست‌شناختی استیلای مردانه- واقعیت خشونت مردانه- معمولاً از سوی قانون و سنت پوشانده می‌شود، این قانون و سنت است که روابط میان جنس‌ها را متناسب با هر فرهنگی تحت نظارت درمی‌آورد. چنین استیلایی واقعاً وجود دارد. احتمال تجاوز مردانه به عنوان خطاری به زنان به قول فرهنگ مرد سالار بد (نافرمان، پرخاشگر) همواره پابرجاست و مردان به این باور اند که

زنان خوب را به مشارکت در استیلای مردانه وادار می‌کند. پاداش خوب (زیبا، مطیع) بودن در امان ماندن از خشونت مردانه و همچنین در بعضی موارد امنیت اقتصادی است.»

هم فیمینیست های سوسیالیست و هم فیمینیست های مارکسیست اسطوره های پیرامون دموکراسی و تکثرگرایی جوامع طبقاتی خاصاً جامعه سرمایه داری را را مورد حمله قرار داده آنها را دیموکراسی قلابی و تکثر گرایی را نام نهاد تلقی می‌کنند. و به این ترتیب به قول خودشان بنیاد این نظام طبقاتی حاکم را که بر پایه استثمار و خشونت آشکار بنا یافته است به جهانیان می‌نمایانند. نظر به منشور فیمینیست های سوسیالیست راهکار این جنبش از میان اسطوره های اقتضای طبیعت و عشق رمانتیک عبور می‌کند تا حاکمیت مردانه را بر جامعه همچون حاکمیت زور افشا کند و باور شان بر این می‌چرید که تنها از همین راه می‌توان به آزادی کامل جنسیتی نایل آمد. مخالفین این جنبش پیوسته آن ها را بنابر طرز دید شان مبنی بر این که آن ها در اواخر دهه ۶۰ قرن بیستم تمرکز بیشتر بر مبارزه علیه فرهنگ مردسالاری را پیشه کردند یعنی اینکه ستم طبقاتی را به باد فراموشی سپردند و اگر هم بعدها برعکس بیشتر توجه شان را به ستم طبقاتی معطوف داشتند بنابر فراموشی از ستم مرد سالاری نقد و مورد اتهام قرار می‌گرفتند. با جهانی شدن سیستم سرمایه داری و پیشرفت های تکنالوژیک فیمینیست های سوسیالیستی بیشتر تحت فشار قرار گرفتند. زیرا در شرایط جدید کارها به صورت عموم زنانه سازی شدند و در این سیستم کفالت حمایتی مردان ملغی شد و شانس استقلال زنان بیشتر و بیشتر گردید. این شرایط جدید از نهضت ها و جنبش های زنان باز تعریف جدید مطالبه داشت تا بر طبق شرایط جدید مشکل اساسی زنان را در عرصه های کار، تحصیل خاصاً تحصیلات تخصصی و تکنالوژیک، تغذیه، فقر، بهداشت و مشکلات آنان با سیستم اقتصادی شناسایی و برای استقلال و آزادی کامل شان راهکار جدید ارائه دهد. یکی دیگر از مشکلات بزرگی که فرا روی

فیمینیست‌های سوسیالیستی قرار دارد انکشاف سریع بیوتکنالوژیک می‌باشد که اکنون همپا با خواست همجنسگرایانه فیمینیست‌های سوسیالیست دست بکار شده و ژن‌های کشت شده را در رحم زنان کشت می‌کنند و نقش زنان را در تولید و باز تولید انسان تحت سیطره خویش در می‌آورند. همچنان تکامل سریع جهانی شدن نتولیرال، بر مبنای شیوه تولیدی پیشرفته تکنولوژیک با تضادهایش، اما برای اکثریت زنان فجیع‌ترین پیامدهایش، قوی‌ترین سند است، که فمینیسم سوسیالیستی هر چه زودتر نقش و سرنوشت زنان را در انکشافات اجتماعی-سیاسی و تکنالوژیک جدید تثبیت و راه‌های برون رفت برای آزادی کامل زنان و زدودن فرهنگ مرد سالار دریافت کنند. نباید زنان را در انتظار خوشبختی در جهان دیگر امیدوار ساخت.

د: فیمینیسم رادیکالیستی

فیمینیسم رادیکالیستی نوعی دیگری از جنبش فیمینیستی است که رهایی زنان از استبداد مرد سالاری و محو کامل مرد سالاری را به شکل بسیار جدی در جامعه مطرح کرده و انقلاب سیاسی زنان را یگانه راه نجات زنان از ستم می‌پندارند. این جنبش فیمینیستی عمده‌تاً در سال‌های ۶۰ قرن بیستم از جانب زنان در کشورهای اروپایی، امریکا و استرالیا پا به عرصه وجود گذاشت. اما گفته می‌شود که تهداب گزاران اصلی این طرز دید سیمون لوسی ارنستین ماری برتراند دوبوار (۱۹۰۸-۱۹۸۶) فیمینیست فرانسوی، ایوانیگز و جرماین گرییر Germaine Greer (۱۹۳۹) فیمینیست استرالیایی می‌باشند. این فیمینیست‌ها معتقد اند که فرو دستی زنان مبانی بیولوژیک و فیزیکی نداشته بلکه این فرودستی ناشی از خشونت بی پایان مردان که به وسیله آن از همان آوان پیدایش این طرز دید با خشن‌ترین نوع برخورد زنان را تحت سیطره خویش در آوردند و آنرا به موجود معیوب اجتماعی تبدیل کردند. از دید این گروه فیمینیستی زنان بنابر زن بودن خود

مورد بهره کشی و ستم قرار گرفته اند که تجارب شخصی زنان را در جوامع اساس فهم این نگرش قرار داده اند. این فیمینیست ها اقوال ماری دیلی Mary Daly (۱۹۲۸-۲۰۱۰) فیلسوف، تیپولوگ و فیمینیست رادیکال امریکایی که کتاب های زیادی در باره نقش مذهب در تحت سیطره در آوردن زنان زیر سلطه مردان برشته تحریر در آورده است و نظریات کیتی میلٹ Kate Millett (۱۹۳۴ - ۲۰۱۷) نویسنده، مجسمه ساز و فیمینیست امریکایی را از کتاب (سیاست ورزی جنسیتی) و تیوری های شولامیت فایرستون Fireston Shulamith "Shulie" (۱۹۴۵ - ۲۰۱۲) نویسنده و فیمینیست رادیکال کانادایی را که در کتاب (دیالکتیک جنسیت) ارائه کرده اند، را منحصث راهنمای تیوریک خویش قبول کرده و بر طبق آن راهکارهای خویش را تدوین کرده اند.

مری دیلی در کتاب (فرا تر از خدای پدر) مفاهیم نهادینه شده مرد بنیان ادیان خاصاً دین مسیحیت را به نقد صریح گرفته و با دلایل فراوان نشان میدهد تصویر خدایی را که از جانب نهادهای مذهبی ترسیم می گردد، یک جا با نگاه مرد سالارانه، غلبه جویانه و استیلاگر علیه زن شاخ و شانه می کشد. او در این کتاب سعی می کند تا بر اساس مفاهیم فمینیستی و آموزه های آشتی جویانه، اگرستانسیالیستی یا اصالت وجود و اخلاق فیمینیستی تصویری جدیدی از خدا و بندگانش ترسیم می کند که بجای نیروهای غالب و مغلوب که بر فرق یک دیگر بکوبند، برعکس تصویری از خداوند ارائه می کند که او با بندگانش در تعامل و همدلی بسر برده و نقش راهبر را به عهده دارد. او در این کتاب و سایر آثارش راه حل های جاگزین برای خدای توحیدی که ادیان مردسالار برخ زنان می کشند ارائه می کند. همچنان ماری دیلی در کتاب دیگرش به نام (زنان و زایمان) نمونه های بارزی از روش های خشونت آمیز مردان علیه زنان را که به وسیله آن تسلط شان را بر زنان محکم نگهداشته اند فهرست کرده است که من بطور مختصر از چند نمونه ای آن یاد آوری می کنم:

- خود سوزی زنان هندو رسمی که بر طبق آن زن هندو در آتش جنازه در حال سوختن شوهرش خود را قربانی می‌کند. این رسم را در زبان هندی داکشیانی یا ساتی می‌گویند. که در زبان سانسکریت معنی ایزد بانوی نیکبختی در زناشویی را می‌رساند. گرچه این رسم را به دوی اولین همسر شیوا یکی از بلند پایه ترین خدایان هندو می‌رسانند که دوی نتوانست در برابر مخالفت‌های پدرش داکشی سمبول شر، با شیوا شوهرش سمبول خیر تاب بیاورد برسم وفاداری به شوهرش خود را در آتش سوزاند و این رسم ساتی را صیغه مذهبی داده و از آن پس همه زنان بیوه غرض پابندی و اجرای مناسک مذهبی خود را در آتش سوختاندن شوهر یکجا می‌سوزانند که با بقدرت رسیدن شاهان مسلمان در سرزمین هندوستان مراسم ساتی نمادین را بجای مراسم اصلی ساتی جاگزین کردند و لی تا هنوز هم این رسم که یکی از وحشیانه ترین و دلخراش ترین نوع خشونت علیه زن و یا باور حاکم برای زن می‌باشد در بسیاری از محلات در هندوستان اجرا می‌گردد. از مطالعه تاریخ و ریشه یابی این رسم در میابیم که اساساً بلاثر جنگ‌های ممتد مذهبی، قومی، قلت مواد غذایی و سایر عوامل که از بحث این نوشتار خارج است تعداد زنان در هندوستان در سیر تاریخ گاهی بالاتر از دو برابر مردان بود این موضوع اولیای امور را که نمایندگان فرهنگ مرد سالار بودند واداشت تا به‌انواع، اشکال و طریقه‌های مختلف از این تعداد به‌نحوی جلوگیری به‌عمل آرند همین است که آن‌را بوسیله مذهب در میان مردم ترویج کردند.

- چینی‌ها پاهای زنان شان را می‌بندند، سنتی بود که حدود هزار سال چینی‌ها پاهای دختران جوان و زنان را می‌بستند تا دوشیزه پاهای کوچک داشته باشد و دختر با پاهای کوچک اصالت بزرگ خانواده‌های اشراف دانسته می‌شد و دختری با پای بزرگ به مشکل می‌توانست صاحب شوهر شود و یا شاید هم هرگز صاحب شوهر نمی‌شد این رسم از زمان سلسله سانگ ۹۶۰-۹۷۶ میلادی تا سال زوال سلسله مانچو ۱۹۱۱ در چین مروج بود این زنان دیگر

مسافت‌های بیشتر را با پای پیاده طی مسافت کرده نمی‌توانستند و تا آخرالدم به‌مرد شان وابسته میماندند.

- افریقاییان زنان را ختنه می‌کنند، ختنه زنان یا Female Genital Cutting قطع کردن، ناقص سازی و یا بریدن اله تناسلی زنان است که در فرهنگ‌های مختلف افریقایی به‌اشکال مختلف از قبیل ناقص سازی یا مثله کردن کامل آله تناسلی زنانه و یا قطع کردن جزئی لب‌های بزرگ و کوچک فرج زنان و یا کوچک ساختن مهبل، سوزن زدن، سوراخ کردن و شگافتن آلت جنسی زنان زیر نام سنت، آیین و مذهب صورت می‌گیرد. گفته می‌شود که این کار در مراحل نخستین در مصر آغاز و متعاقباً به‌سایر نقاط افریقا و جهان پخش گردیده است. بر اساس آمارهای اداره ملل متحد هم اکنون در ۳۰ کشور جهان که بیشتر شان در قاره افریقا قرار دارند این رسم بالای زنان اجرا می‌گردد و هر ساله سه میلیون دختر در معرض این خطر قرار دارند.

- شکار مساحره‌های ارو پایی، در بین سال‌های ۱۴۵۰ تا ۱۷۵۰ آثار و علایم جادوگر ستیزی و سرکوب خونین جادوگران از جانب کلیسای کاتولیک و جهان مسیحیت به سرعت تمام اروپا و امریکای شمالی را درنوردید. در قرن پانزدهم سحر و جادو به‌مسئله بسیار مهم برای کلیسای کاتولیک تبدیل گردید و کشیشان و متولیان مذهبی سحر و جادو را به‌عنوان دشمنان سر سخت خدا به‌مردم معرفی می‌کردند و به‌مردم هشدار می‌دادند که این خطر بزرگ اجتماعی جامعه، دین و آیین ما را تهدید می‌کند. در سال ۱۴۸۶ هنریش کرامر کشیش کاتولیک آلمانی فتوای صادر کرد که بر مبنای آن همه ارو پا بر علیه ساحرگان و جادوگران متفقاً همنوا شدند، جالب هم این است که فیلسوفانی چون توماس هابز (۱۵۸۸-۱۶۷۹) فیلسوف انگلیسی و نیکولاس مالبرانش ()

(۱۶۳۸-۱۷۱۵) فیلسوف فرانسوی نیز در جمله این موافقان بودند. اگر با دقت این مسئله را به‌ارزیابی بگیریم، درمیابیم که در تحت روشنگری‌های دینسانس آهسته آهسته این موج روشن‌گری در میان زنان جا باز می‌کرد و

عیسویت و کلیسا در آن زمان نیز به این باور بودند که اگر زنان بیدار شوند جامعه بیدار می‌شود و ظالمان همدست با کلیسا نقش ظالمانه شان را در جامعه از دست می‌دهند. به همین لحاظ در این دوران همه زنانی را که بنا بر دلایلی از اطاعت شوهر، اطاعت کلیسا، بچه دار شدن سرباز می‌زدند، و یا طرح های آزادی و حقوق انسانی را در مجالس خصوصی و یا عمومی مطرح می‌کردند و در برابر سنت های جامعه تمرّد می‌کردند به نام جادوگر و ساحر در صحن کلیساها می‌سوختانند. بیشترین زنانی را که به این عنوان سوختانند زنانی بودند که شخصیت بسیار قوی داشتند و از سلطه مرد سالار جامعه اطاعت نمی‌کردند که ژاندارک Jeanne d'Arc سر لشکر معظم اردوی فرانسه در قرن پانزدهم در جنگ صد ساله فرانسه در برابر انگلیس شجاعانه جنگید و مردم فرانسه را با شهرت و استعداد ذاتی اش در برابر این جنگ (مقدس) علیه انگلیس شوراند اما بلاخره او را در سال ۱۴۳۱ به جرم ضدیت با کلیسا در میدان یوئو مارشه شهر روان فرانسه آتش زدند و سوختانند یکی از این مثال های گویا بود که مذهب چگونه زنان سرکش را به بهانه ای ساحری، و ضدیت با کلیسا نه تنها از میان بر میدارد بلکه در میان سایر همقطارانش فضای رعب و ترس رات مستولی می‌سازد تا از سیطره ای فرهنگ مرد سالاری عدول نکنند. به تخمین تاریخ نگاران اروپایی از قرن پانزدهم تا قرن هژدهم حدود نزدیک به یکصد هزار زن را در میدان های کلیساها به جرم ساحری و ضدیت با کلیسا به آتش کشیدند که در آن زمان بین سال های ۱۴۰۰ میلادی تا ۱۷۰۰ میلادی نفوس مجموعی جهان در بین ۳۵۰ میلیون تا ۵۸۰ میلیون نفر تخمین زده می شد. که در ۱۹ مارچ سال ۲۰۱۵ سوختانند فرخنده در جوارقبر و مسجد شاه دو شمشیره در همین راستا بیانگر پیگرد زنان سرکش علیه بنیاد های فرهنگ مرد سالاری میباشد.

-شغل طبابت برای زنان در امریکا، در امریکا اساساً هیچ زنی حق نداشت تا در رشته طبابت تحصیل و یا کار کند. این یک قدغن عمومی بود و تمام

جامعه امریکا اعم از فیلسوفان و متخصصین امور و مردم عادی و کلیسا مشترکاً از آن حمایت می‌کردند و متخلفین به‌جراهای شدید موجه می‌گردیدند. الیزابت بلک ویل Elizabeth Blackwell (۱۸۲۱-۱۹۱۰) اولین زنی بود که در سال ۱۸۴۹ در امریکا در رشته طبابت تحصیل کرد و در این رشته به‌کار آغاز کرد.

این چند تا نمونه‌های بود که از کتاب (زنان و زایمان) اثر ماری دیلی برایتان ذکر کردم مگر این فیمینیست رادیکال آثار با ارزش دیگر چون (دانش طبیعت خدا در فلسفه ژاک ماریتاین ۱۹۶۶، کلیسا و دومین رابطه جنسی ۱۹۶۹، به‌سمت فلسفه آزادی زنان ۱۹۷۳، شهوت ناب فلسفه ابتدایی فیمینیستی ۱۹۸۶، روند بیرونی سفر خیالی ۱۹۹۳) و ده‌ها اثر و مقاله دیگر را غرض پایه‌های تیوریک فیمینیسم رادیکالیستی نوشت و این جنبش را رهنمون گشت.

اکنون براساس این پایه‌های تیوریک فیمینیست‌های رادیکال در پی تساوی حقوق زنان با مردان نیست بلکه آن‌ها در جوامع مختلف و در کشورهای مشخص در پی رد یابی زمینه‌های نهادینه شده‌ای فرهنگ مرد سالار می‌باشند و همه امور جامعه را از عینک جنسیت می‌بینند. فیمینیست‌های رادیکال تظلم جنسیتی را بنیادی‌ترین، خشن‌ترین، مهلک‌ترین و اساسی‌ترین نوعی از بی‌عدالتی جامعه می‌پندارند که بهره‌کشی طبقاتی، نژاد پرستی و سایر انواع بی‌عدالتی‌ها را مؤخر می‌دانند. از نظر این گروه از فیمینیست‌ها، فلاسفه، روشنفکران، اهل خبره، متخصصین، دانشمندان و تمامی دستگاه جامعه مرد سالار در خدمت فرهنگ منحط مردسالاری بوده و به‌نحوی زنان را زیر سلطه نگهداشته و مورد بهره‌کشی قرار می‌دهند. چنانچه در آغاز این عنوان تذکر دادم فیمینیست‌های رادیکال بهترین گزینه را برای حل مسئله جنسیت انقلاب سیاسی عنوان می‌کنند، آن‌ها معتقد اند تا زمانی‌که ذهن زنان از تصور مرد سالارانه زدوده نشود و ارزشهایی را که مردان به‌وسیله فرهنگ مرد سالار در

جامعه نهادینه کرده به وسیله فعالیت های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی از بین نرود و شیوه فهم امروزی بشر که همه چیز را مردانه ساخته اند از ریشه دگرگون نگردد و همه به فهم انسانی بدون از جنسیت باورمند نگردند حل مسئله جنسیت غیر ممکن است. عده از رادیکال های فیمینیست تیوری زندگی جداگانه بدون مردان را عنوان می کنند و عده هم پا فراتر گذاشته کشتار جمعی مردان را مطرح می کنند.

اما در خطوط کلی تیوریک این دسته از فیمینیست ها استقلال کامل جامعه از فرهنگ مرد سالار، دگر گونی نظام خانواده، از بین بردن سیستم تک همسری، سقط جنین آزاد در تمام جهان، جانبداری وسیع از همجنسگرایی زنانه و برخی از مسایل دیگر که این گروه توانسته اند در یک عده کشورها به آن دست یابند. آن ها همجنسگرایی زنان را غرض رهایی زن از وابستگی به مردان و مطالب روان سوز آن مطرح می کنند. فیمینیست های رادیکال به این نظر اند که همه زنان جهان یکسان در معرض بهره کشی، ستم و تظلم فرهنگ مرد سالار قرار دارند که این خود به صورت طبعی زمینه ساز تلاش مشترک زنان برای رهایی از این فرهنگ منحط می باشد و یکی از خطوط اساسی فعالیت این جنبش فیمینیستی همانا مبارزه مشترک همه زنان جهان برای محو فرهنگ مرد سالار می باشد. به نظر فیمینیست های رادیکال ستم بر زنان زیر فرهنگ مرد سالار از نوع ستمی است که با هیچ تغییر اجتماعی همچو محو طبقات و شیوه های استثمار طبقاتی نیز از بین نمی رود و این ستم از جهات کیفی و کمی بیشترین آسیب را به بیشترین افراد جامعه می رساند، این ستم گاهگاهی در بسا موارد از جانب ستمگر و ستمکش تشخیص نمی گردد اما این ستم از جمله ستم هایی است که برویت آن سایر انواع ستم های اجتماعی را می توان تشخیص داد.

فیمینیست های رادیکال همچنان براساس نظریات آدرین سسیل ریچ Adrienne Cecile Rich (۱۹۲۹-۲۰۱۲) استاد پوهنتون، شاعر، منتقد و

فیمینیست رادیکال امریکایی که سنت ازدواج را زیر سوال برده و آن را یک قرار داد نا برابر سیاسی دانسته که زن بوسیله آن هویت خویش را نابود کرده و اعتبار زندگی را از همسرش میگیرد، معتقد می‌باشد. زیرا موصوف به این باور است که زنان با برآورده ساختن خواهشات مردان در حقیقت به صورت داوطلبانه و رضا کارانه زمینه حقارت شانرا رسماً تسجیل می‌کنند. این گروه فیمینیست‌ها تقریباً همه جهان هستی را به جز از زن مردود و محکوم به فنا می‌شمارند. آن‌ها حتی استثمار فر از فرد و نابرابری‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ناشی از کاپیتالیسم را نیز محصول فرهنگ پدر سالاری و مرد سالاری می‌پندارند. آن‌ها همه جهان و نظم اجتماعی را برای فیمینیسم می‌خواهند.

۵: فیمینیسم اسلامی

فیمینیسم اسلامی نوع دیگری از جنبش فیمینیستی جهان است که به قول عده از صاحب نظران و جامعه شناسان به منظور جلوگیری از نفوذ فیمینیسم به اشکال دیگر آن و یا فیمینیسم مدرن در کشورهای اسلامی راه اندازی شده است. اما فیمینیست‌های اسلامی بر اساس خطوط اصلی و یا آموزه‌های اساسی فیمینیسم که در بحث آغازین فیمینیسم آنرا توضیح دادم و عبارت است از برابری، آزادی، حقوق مساوی و رفع همه انواع تبعیض جنسیتی می‌باشد راهکار خویش را رقم زده اند. این فیمینیست‌ها برابری زنان را در دسترسی به منابع ثروت، مشارکت اجتماعی، تحصیلات و فراگیری، ایجاد توازن قدرت میان زنان و مردان و برخورداری از رفاهیت همگانی بصورت یکسان با مردان ایجاد گردیده اند. این فیمینیست‌ها در بحث برابری جنسیتی بر عکس نظریات حاکم در جنبش‌های فیمینیستی باورمند به تفاوت‌های طبیعی و بیولوژیک بین و مرد و زن بوده و ادای نقش مادری و همسری را نه بر بنیاد عادات فرهنگی جامعه مرد سالار بلکه بر بنیاد طبیعت مردانه و زنانه می‌پندارند.

فیمینیست‌های اسلامی مسئله برابری که یکی از اصول زرین و با اهمیت فیمینیسم به‌شمار می‌رود را بر پایه عدالت که بنیادی‌ترین اصل در دین اسلام است مطرح می‌کنند. عدالت در معیار دین اسلام یعنی همهٔ امور برابری و حقوق زنان و مردان بر پایه ارشادات شرعیت، احکام و قوانین در نظر گرفته شود. اما فیمینیست‌های اسلامی عدالت عنوان کرده‌ای‌شان را نه عدالت شرعی بلکه عدالت عرفی معرفی می‌کنند. آن‌ها به این نظر اند که با تغییر و انکشاف جوامع بشری، نیازمندی‌های انسان‌ها نیز در تغییر و تکامل اند. آن‌ها آنچه را امروز فیمینیست‌های مدرن به عنوان بیعدالتی معرفی می‌کنند در آوان ظهور اسلام کاملاً عادلانه میدانند، زیرا در آن زمان معیار عدالت نه آن معیار هایی بوده که امروز آن را به‌سنجه می‌گیریم.

و در شرایط حاضر لازم می‌دانند تا تمام متون اسلامی مورد بازنگری قرار گرفته و نیازمندی‌های امروزین از آن استنباط و هر کدام از نو تعریف و باز تعریف گردد. براساس همین دیدگاه‌ها است که امروزه تضاد های مُخَرِّش میان انواع فیمینیست‌های غربی با اسلام مرد سالار روز تا روز کم رنگ تر می‌گردد. زیرا در نیمه دوم قرن بیستم که در یک‌عده کشورها اسلام سیاسی ظهور کرد فیمینیست‌های اسلامی توانستند مطالبات شان را در عرصه برابری جنسیتی با هویت دینی خویش آشتی دهند. البته قابل ذکر پنداشته می‌شود که اسلام‌گراهای سیاسی به‌هیچ‌وجه حاضر به‌پذیرش آزادی‌های زنان و برابری‌های جنسیتی نبودند اما زیر بار و فشار مضاعف زنان برای مشارکت در امور اجتماع و سیاست و چرخ اقتصادی و روابط و حمایت سیاسی- نظامی پنهانی و آشکار این اسلام‌گراها با کشورهای غربی این زمینه را مساعد کرد تا فیمینیست‌های مسلمان و جنبش‌های آزادی زنان در کشورهای اسلامی به‌موفقیت‌های در زمینه‌های حقوقی و قانون گذاری نایل آیند.

هم‌چنان آن‌ها توانستند در کنار جنبش‌های ملی گرایي و آزادیخواهانه کشورهای اسلامی یک‌جا ممد قرار گرفته ورشد کنند و از این طریق مطالبات

شانرا در عرصه‌های آزادی‌های زنان، رفع تبعیض جنسیتی و مشارکت زنان در امور اجتماع و سیاست مطرح گفتمان‌های سیاسی-اجتماعی روز این کشورها سازند و همین گفتمان‌های سیاسی-اجتماعی بود که فیمینیست‌های اسلامی را به‌جوامع مسلمان معرفی کرد. فیمینیست‌های اسلامی تفاسیری جدیدی غیر تفسیرهای که تا کنون متولیان دینی از قرآن و سنت ارائه می‌کردند به‌دست می‌دهند. این تفسیرها با اصول مطروحه فیمینیسم قرابت پیدا کرده و در عرصه حقوق زنان همه معیارهای حقوق انسانی را در نظر می‌گیرند.

بسیاری از فیمینیست‌های غربی فیمینیست‌های اسلامی را بنابر اصول مطروحه فیمینیسم که مذهب را یکی از وسایل ستم جنسیتی علیه زنان می‌پندارند به آنها تاخته و ایشان را عناصر وابسته مذهبی در میان زنان برای ادامه تسلط فرهنگ مردسالار می‌دانند. این منتقدین به‌این باور اند که در جنبش‌های فیمینیستی بانیست زنان محور باشند نه‌دین، و این‌که فیمینیست‌های اسلامی به‌وسیله دین اسلام می‌توانند از حقوق برابر برخوردار شوند و در کلیه امور جامعه مشارکت فعال پیدا کنند غیر قابل باور می‌پندارند و اضافه می‌کنند که این دیدگاه بیشتر بنیاد گرایانه پنداشته می‌شود تا فیمینیستی.

اما مطالعات جامعه شناسانه و تاریخی از سیر جنبش‌های آزادی خواهانه زنان منجمله فعالیت‌های فیمینیستی بوضاحت بما می‌رساند که همه فعالان انواع جنبش‌های زنان جنبش‌های اجتماعی هستند که نظر به موقعیت جنبش و تأثیر گذاری ماحول سیاسی بر آن از جایی تا جایی دیگر تفاوت‌های ملموسی را با خود حمل می‌کنند و این تفاوت‌ها گاه گاه منازعات را نیز در بر داشته است. اما اگر ما فیمینیست‌ها را به‌عوض ایدیالوژی‌های انتخابی و یا پیشه کرده‌ای شان از ورای عملکرد شان به‌ارزیابی بگیرییم بخوبی در میابیم که در هر حالت برای جنبش‌های فیمینیستی مسئله برابری جنسیتی، آزادی زنان از قید اسارت فرهنگ مرد سالاری و مشارکت زنان در کلیه امور اجتماع،

سیاست، اداره و اقتصاد از اهمیت فوق العاده برخوردار بوده و در هر موقعیت جغرافیایی هدف آن بهتر ساختن زندگی زنان و رفع همه انواع تبعیض علیه زن مطرح بوده است.

پس به این نتیجه می‌رسیم که فیمینیسم اسلامی هم یک نوع از جنبش فیمینیستی بوده و اگر باورهای اعضای این جنبش را از دین اسلام برداریم می‌بینیم که عملکرد این جنبش برای آزادی زنان و رفع تبعیض‌ها علیه زن در جوامع اسلامی باقی می‌ماند. فیمینیسلم اسلامی در جاهای که حضور دارد توانسته است آگاهی نقادانه را در میان زنان ترویج کرده و زنان را از حاشیه نشینی به مرکز تحولات سیاسی- اجتماعی- اقتصادی کشانیده است. و با فعالیت متمر و هدفمند توانسته اند توزیع قدرت و ثروت را در جامعه به نفع زنان در جهت تغییر مثبت معطوف دارند. در واقعیت امر فیمینیست‌های مسلمان بحث و گفتمان‌های مسایل آزادی زنان را در درون کشورهای اسلامی که در بسیاری آنها تا اواسط قرن بیستم تابو شمرده میشد و غیر قابل بحث بود چنان مروج ساختند که اکنون به بحث‌های داغ روز این کشورها مبدل گردیده است.

آنچه در میان جنبش‌های فیمینیستی از پایان قرن بیستم تا امروز بسیار امیدوار کننده است رویکرد جدید فعالین این جنبش‌ها برای تأسیس یک جنبش جهانی برای رهایی زنان از سیطره همه انواع تبعیض جنسیتی و مظلوم فرهنگ مرد سالار می‌باشد. بسیاری از طرفداران فیمینیسلم اسلامی به این نظر اند که غرض مدرنیزه ساختن اسلام و بازبینی ژرف متون دینی در شرایط معاصر لازم است تا فیمینیست‌های اسلامی این جهش را انجام دهد تا دین از دست محافظه کاران سنتی رهایی پیدا کرده و مورد باز نگری قرار گیرد.

بر اساس نظریات مطروحه فیمینیست‌های اسلامی بازنگری متون دینی خاصاً تفاسیری که تاکنون هم گروه‌های اسلام سیاسی و قشر محافظه کار سنتی جوامع اسلامی از قرآن و احادیث پیغمبر اسلام ارائه می‌دادند در بسا

حالات باعث می‌گردد تا جوامع اسلامی در آینده نه‌چندان دوری ایده آل سازی گردد. بر اساس این بازمینی‌ها مسلمانان و غیر مسلمانان می‌توانند گذشته و حال سیر حرکت اسلام را در جهان به‌نقد گیرند. زیرا خود جنبش فیمینیستی اسلامی برای آزادی‌های زنان، رفع تبعیض جنسیتی و مشارکت زنان در کلیه امور در مخالفت با اسلام سنتی بمیان آمده است. این فیمینیست‌ها به‌این عقیده هستند که اسلام حقیقی غیر از اسلامی است که استعمار گران (مسلمان) و محافظه کاران سنتی به‌مردم مینمایانند. این فیمینیست‌ها در بسیاری از موارد از گفتمان‌های فیمینیست‌های غربی استفاده معقول برده و توانسته اند نقش فیمینیسم اسلامی را در حوزه جهانی به‌عنوان بخشی از فیمینیسم جهانی به‌رسمیت بشناسانند.

در یک‌عده کشورهای اسلامی زنان تا کنون هم نتوانسته اند سازمان‌های مستقل شان را ایجاد کنند و یا نامی از فیمینیسم را روی فعالیت‌های اجتماعی شان بگذارند، در این کشورها زنان تلاش دارند با متون برگرفته از اسلام و هدایات قرآنی قوانین حاکم فرهنگ مردسالار را به‌چالش بکشند و جاگزین‌های در زمینه ارائه کنند.

با مطالعه دقیق جنبش‌های فیمینیستی اسلامی و تفکرات حاکم در این جنبش‌ها به‌این نتیجه میتوان رسید که این جنبش فیمینیستی در کشورهای مختلف اسلامی شامل دو دسته از تفکر می‌باشند یکی فیمینیست‌های اسلامی با تفکرات سیکولار و با فاصله بسیار زیاد از دین و مذهب یا مخالف دین و مذهب و دوم فیمینیست‌های مسلمان با تفکر دینی و مذهبی.

دسته اول یا فیمینیست‌های مسلمان اند که خود را فیمینیست‌های سیکولار هم می‌نامند عبارت از همان بخش از فیمینیسم کشورهای اسلامی می‌باشد که اعضا و رهبری این جنبش‌ها در کشور اسلامی قرار داشته و لی آن‌ها به‌اسلام و احکام آن باورمند نیستند و بیشترین انتباه تیوریک شان را از فیمینیست‌های غربی و مدرن و اعلامیه‌های جهانی در باره حقوق بشر و رفع خشونت علیه

زنان اقتباس کرده و مبارزات شانرا نه تنها جدا از متون اسلامی بلکه با مردودیت مذهب و اسلام به پیش میبرند و مذهب را بزرگترین مانع در سر راه آزادی‌های زنان، رفع تبعیض جنسیتی، رفع خشونت علیه زنان و مشارکت زنان در همه امور اجتماع - سیاست و فرهنگ می‌دانند.

دسته دوم عبارت از فیمینیست‌های اسلامی اند که در محراق تیوریک جنبش شان اسلام و قرآن قرار دارد. آن‌ها به تفسیرها، احادیث و فتوی‌های مذهبی باور نداشته و آنرا ساخته ذهن اقشار اسلام سیاسی و محافظه کاران مذهبی که تلاش دارند تا به وسیله اسلام فرهنگ مرد سالار را در جامعه محکم تر ساخته و زنان را از حقوق و آزادی‌های شان محروم نگهدارند، می‌دانند. در باره نام این دسته در میان آن‌ها در کشورهای مختلف نظریات متنوع وجود دارد. عده به این نظر اند که فیمینیسم برای این جنبش نام با مثنی نیست زیرا باور آنها از فیمینیسم تنها فیمینیست‌های رادیکال غربی در نظر می‌باشد. عده دیگر مصمم اند تا پسوند سیکولار را به این فیمینیسم اضافه کنند. بهر صورت توضیح تفصیلی و تاریخی این مسایل از بحث ما خارج است.

یک عده متفکرین این بخش فیمینیست های اسلامی چون طاهره قرة العین (۱۸۱۷-۱۸۵۲) شاعر و نویسنده ایرانی عراقی و فعال فرقه اسلامی بهایی، زینب فواز (۱۸۶۰-۱۹۱۴) نویسنده و شاعر لیبیایی، عایشه عصمت تیموریه (۱۸۴۰-۱۹۰۲) شاعر، نویسنده، فعال اجتماعی مصری در زمان اقتدار امپراطوری عثمانیه، ملکه ثریا (۱۸۹۹-۱۹۶۸) نویسنده، فعال نهضت زنان افغانستان، ملکه خانم امان الله خان شاه افغانستان و مدت ده سال (۱۹۱۹-۱۹۲۹) در دوران پادشاهی امان الله خان وزیر فرهنگ افغانستان، محمدامین قاسم (۱۸۶۳-۱۹۰۸) نویسنده، فعال اصلاح طلب اجتماعی مصری و یکی از بنیان گذاران جنبش ملی مصر و نهضت زنان مصر و نویسنده کتاب (تحریر الامرة) که او را پدر فیمینیسم مصر می‌شناسند و بسیاری دیگر از این

نویسندگان، شاعران و پیشگامان نهضت زنان در جوامع اسلامی از اواخر قرن نوزدهم و سالهای آغازین قرن بیستم به‌نشر مضامین دیدگاه‌های زنانه پرداختند تا زنان را از طریق ارشادات اسلامی به‌سوی رهایی از تبعیض جنسیتی و نیل به‌آزادی‌های فردی رهنمون گردند. هرکدام این شاعران و نویسندگان و فعالین که امروزه به‌نام فیمینیسیم اسلامی آن‌را می‌نامند قواعد شرعی، فتوی‌های مذهبی و اصول امر بالمعروف اسلامی در باره ستم جاری بر زنان، غصب حقوق انسانی زن، چند همسری مردان، مسئله حجاب و پوشش اسلامی، تفکیک تبعیض آمیز جنسی و بسا حق تلفی‌های دیگری که از نام اسلام بر زنان معمول بود را به‌چالش کشیده و این اعمال را مغایر اصول اسلام حقیقی توضیح کردند. این نوشته‌ها، اشعار و کتاب‌ها تأثیر فراوانی بر جنبش‌های سیاسی زنان در بیشتری از کشورهای اسلامی بجا گذاشت.

در کشور ما افغانستان ملکه ثریا طی مباحثه‌ها و نوشته‌ها در جریده سراج النسوان ۱۹۲۲ دیدگاه‌های جدیدی را با منطق و استدلال علمی در باره تحصیل و تعلیم زنان مطابق به‌احکام اسلام حقیقی ثابت ساخته و به‌زنان این آگاهی را رساندند که شرط پیشرفت یک جامعه به‌شما و از طریق تحصیل و کسب آگاهی ممکن و میسر است. موصوف در یک حرکت نمادین چادر و یا روسری خویش را در محضر عام بدور انداخته و در تمام مجالس مردانه وزرا، سفرای خارجی و نمایندگان دولت، جشن‌ها و اعیاد شرکت می‌کرد تا برای سایر زنان نمونه پیشگام باشد.

با نگاه گذرا بر صفحات انترنتی و تحلیل چگونگی وضعیت زنان در می‌یابیم که در این اواخر در کشور ما و یک عده کشورهای منطقه گروه‌های نه‌چندان بزرگ از زنان کشور ما و زنان کشورهای همسایه تدابیر و تماس‌های را به‌منظور مبارزات فیمینیستی اسلامی رویدست گرفته و به‌قول خودشان برابری حقوق زنان را در بازنگری متون اسلامی، احادیث و فتوی‌های اسلامی جستجو دارند. آنها به‌این عقیده اند که طرح‌ها و تفسیرات ملایان و متولیان

دینی را به چالش کشیده و قشر زن را در برابر آن آرایش می‌کنند. نظریات در باره حق میراث زن و مسئله پوشش اسلامی را به شدت زیر سوال می‌برند. زنان جامعه ما بخوبی بائیسیت درک کنند که رهایی زنان از سیطره فرهنگ مرد سالار مسئله علوم جامعه شناسی، انسان شناسی، سیاست، اقتصاد، فرهنگ و روانشناسی می‌باشد نه علم الهیات و فقه اسلامی. که برای شناخت خصوصیات وضعیت زنان کشور ما و ریشه یابی چالش‌های فراروی شان تنها به وسیله علوم اجتماعی که در بالا از آن نام بردم میسر و ممکن می‌باشد. و از طرف دیگر هرگونه تداخل متون اسلامی در کار زار سیاست و مسایل زنان به نحوی قبولی این متون برای حل مسایل سیاسی و اجتماعی و به گونه‌ای شناسایی مشروعیت آن می‌باشد.

در هر حالت همه انواع تشکلات زنان جامعه ما که در راه اعاده حقوق زنان و ترویج و نهادینه کردن فرهنگ برابری زنان با مردان در کشور ما افغانستان مطمع نظر باشد کاریست درخور ستایش، اگر این بتوانند در بازخوانی‌هایشان از متون اسلامی ثابت کنند که قرآن کریم تأکید بر برابری حقوق انسان‌ها بدون تبعیض جنسیت داشته و این متون را در جامعه قابل پذیرش گردانند کاریست انسانی، بشر دوستانه و قهرمانانه که من آن را بدیده قدر می‌نگرم. زیرا تأسیس نهادهای مدنی برای کنترل جامعه و نظارت بر عملکرد دولت‌ها در افغانستان از جمله ضروریات بسیاراهم به‌خصوص در عرصه آزادی زنان به‌شمار می‌رود و همچنان این تشکلات دولت را نیز مقتدر ساخته تا از حقوق شهروندان بدون در نظر داشت باورهای شان دفاع کرده بتواند.

فیمینیست‌های اسلامی همچنان تأکید میدارند که پدرسالاری در جوامع بشری نتیجه تعاملات طبیعت، بیولوژی، نظام اقتصاد و طبقات، امور فرهنگ و دین می‌باشد که همه این عوامل دست به‌دست هم داده فرهنگ مردسالار یا پدر سالار را نهادینه ساختند که دین اسلام به‌تناسب ادیان ماقبل‌اش خاصاً

یهودیت و مسیحیت به مراتب دین تساوی جویانه و عدالت پرورانه بوده و قرآن به تناسب انجیل و تورات و زیور حاوی مضامین است که برای همه انسانها بدون تبعیض جنسیتی، حقوق و آزادی‌های را در بر داشته و اصل برابری همه انسانها را بصورت یکسان توضیح می‌دارد. بناً آنها ادعا دارند که این دین از جانب عمال، گردانندگان و محافظه کاران سنتی و خشن فرهنگ مردسالار در جوامع اسلامی تعبیر و تفسیر نادرست، ضد انسانی خاصاً برای زنان تحریف گردیده است که مستلزم بازنگری جدی می‌باشد. با این بازنگری از یکطرف چهره اصلی دین اسلام به پیروانش و جهانیان رونمایی می‌گردد و از طرف دیگر زنان این نیم پیکر جوامع از قید ستم و ظلم مرد سالاری نجات می‌یابد.

فقه (اسلامی) که هم اکنون بازار سیاست اسلام سیاسی را گرم نگهداشته است عبارت از همان فقه می‌باشد که اساسات آن در قرن نهم گذاشته شده است. اگر این فقه را بصورت کارشناسانه با تاریخ کشورهای عربی و مسلمان در قرن نهم از دید جامعه شناسی مطالعه و ارزیابی کنید درمی‌یابیم که تمام اصول طرح شده در این فقه عبارت است از شرایط فرهنگی، سیاسی، اجتماعی آنزمان که به شدت مرد سالار و ضد زن بوده است. در این فقه احادیث و گفته‌های از پیغمبر برای تحکیم فرهنگ مرد سالار نقل قول گردیده است که با اعمال حقیقی پیغمبر کاملاً در منافات می‌باشد و به این ترتیب تمام احادیث زیر سوال قرار می‌گیرد. از همین جاست که فیمینیست‌های اسلامی خواهان باز نگری تمام تفاسیر قرآنی و احادیث را مطالبه دارند.

فیمینیست‌های اسلامی تلاش دارند تا آیات مناقشه بر انگیز که از جانب متولیان دینی، مراجع فتوی و تفسیر به شکل تبعیض آمیز در باره زنان حکم می‌کنند و این احکام را به نام احکام الهی به مردم تلقین می‌کنند همچنان داستان‌ها و روایات از آفرینش را کاملاً مغایر تصریح قرآنی به شکل تبعیض آمیز به‌خور مردم می‌دهند به بحث گرفته و بر طبق آیات قرآن آنرا بازنگری و به آگاهی مردم برسانند. آنها در نظر دارند از این طریق از چند گانگی زنان در

جوامع اسلامی جلوگیری کرده و با استناد به باورهایشان آن‌ها را از سر در گمی هویتی و اعتقادی در امان نگهدارند. این فیمینیست‌ها در نظر دارند تا با بازنگری متون دینی، اتحاد همه زنان در کشورهای اسلامی به‌انحصارگری روحانیت مردانه بر مسجد و مذهب نقطه پایان گذارند و این درک و فهم را که زنان هم جز با اعتبار جامعه اسلامی و کامل الحقوق اند و میتوانند مشترکاً با مردان جامعه را با تمام ابعادش اداره، رهبری و انکشاف دهند.

همانطوری که در مباحث قبلی توضیح کردم درکشور ما افغانستان عزیز زنان‌ها هم به‌شیوه نمادهای انفرادی چون رابعه بلخی (۹۱۴-۹۴۳) دختر کعب فرداری فرمانروای بلخ شاعر، ادیب و سوار کار بی بدیل دورانش، عایشه درانی، نازو انا، مهستی، حاذقه، محجوبه هروی، مخفی بدخشی، سلطان رضیه غوری، بی بی جانی حیاتی هروی، بی بی حلیمه ملقب به بیو جان خانم امیر عبدالرحمن خان و ملکه با اقتدار دوران حکروایی امیر عبدالرحمن خان و صدها زنان دیگر از شعرا، نویسندگان، اهل قلم و ادب با فعالیت‌های انفرادی شان نقش قابل وصفی برای بیداری و آگاه سازی زنان کشور ما در شهرها و روستاها خدمات ارزنده ای را انجام داده اند. که من مصمم‌ام در مبحث (منفعل بودن و ضعف زنان در برابر مصایب اجتماعی علیه خودش) با تفصیل بیشتر از زنان آگاه، تاریخ ساز و قهرمان کشور مان یاد آوری کنم.

همچنان در فعالیت‌های دسته جمعی و گروهی زنان کشور ما باید خاطر نشان کرد که پیکار قهرمانانه زنان ولایت کندهار و حومه ای آن در جنگ میوند به‌سر دسته‌گی دختر آزادمش و قهرمان ملالی واقعاً نماد روشنی از مشارکت زنان در امور آزادی و حیات سیاسی کشور ما را بیان می‌دارد. به‌قول مؤرخ نامدار کشور ما میر غلامحمد غبار در کتاب (افغانستان در مسیر تاریخ) چهار صد زن آگاه و آزادیخواه کابلی در جنگ رو یاروی با انگلیس‌ها در اطراف کوه آسمایی حماسه آفریده و با این مشارکت شان نقش و تأثیر

بسزایی در بیداری زنان کشور ما ایفا کردند که غبار آن را چنین توضیح می‌دهد: «در جنگ‌های جبال کابل بود که مردم بیرق‌های رنگارنگ بر افراشتند و زنان کابل وظیفه آب و نان رسانی مبارزین ملی را در قله کوه‌ها بدوش گرفتند.

دسته جات این شیر زنان با کوزه‌های آب و بسته‌های نان مثل آهوان در سنگلاخ‌های جبال می‌دویدند و جنگ آوران دلیر را تغذیه می‌نمودند چهار صد نفر از زنان کابل درین وظیفه سهم گرفتند و هشتاد و سه نفر آنان در جنگ کوه آسمائی شهید شدند. انگلیس‌ها از تحریک و تشجیع زنان افغان در شدت جنگ، افزون بر آن فراهم آوری مواد غذائی در سنگرهای جنگ و مقاومت، شدیداً به هراس افتادند و کوشیدند زنان را در حصار خانه‌ها نگه داشته و آنها را از ساحه جنگ به‌هر وسیله که امکان پذیر است به‌دور نگه دارند. انگلیس‌ها با اهدای پول و پست‌های حساس به‌متنفذین قومی، روحانیون مذهبی و اشخاص جا طلب که همواره نیات شوم خود را بالای این مردمان قبولانده و اهداف خود را تطبیق نموده اند. گرچه انگلیس‌ها برای جلوگیری از فراگیر شدن این مشارکت زنان توانستند با رشوه دهی ملاها، متولیان متعصب دینی و نقش بسیار منفی خانواده‌های سرشناس روحانی شهر کابل فتوی‌های را صادر کردند که به‌موجب آن پوشیدن چادری فرهنگی را که بر زنان مسلمان هندوستان ترویج کرده بودند بر زنان کشور ما نیز مروج ساختند و در فتوی آمده بود که چون انگریزان در شهر و بازار در رفت و آمد اند بنأ زنان دیگر به‌خارج شدن از منزل مجاز نیستند. در صورت ضرورت ملبس با چادری و بامحرم شرعی رفت و آمد کنند، و بدین ترتیب از یک طرف توانستند جلو مشارکت زنان را در جنگ علیه خودشان بگیرند و از طرف دیگر سالیان متمادی دیگر زنان کشور ما را به‌این وسیله بیشتر تحت فشار و در حصار فرهنگ مرد سالار و چادری قرار دادند.

جنبش زنان برای بیداری، آگاهی و مشارکت زنان به صورت رسمی در زمان امان الله خان شکل گرفت در این زمان بود که زنان برای اولین بار در تاریخ کشور ما براساس مواد قانون اساسی کشور و ضمایم آن از حقوق و آزادی‌ها در تمام عرصه‌ها بخصوص تعلیم و تربیت، حق تحصیل، حق کار و استراحت، حق آزادی فردی، مصئونیت فردی، آزادی گفتار، بیان و اجتماعات، فعالیت‌های سیاسی و مدنی، و سفرهای تحصیلی را به خارج کشور برخوردار گردید.

گرچه این جنبش یا نهضت دیر پا نماند و با یورش وحشیانه گماشتگان انگلیس، محافظه کاران سنتی و متولیان عقب گرای دینی در زمان حکمروایی حبیب الله بیچه سَقَو خفه گردید و در زمان حکومت محمد نادرشاه نیز چندان توجه جدی به امور زنان و آزادی‌های شان مبذول نگردید تا این که در دوران محمد ظاهر شاه در گام‌های نخستین مؤسسه نسوان که بعدها به میرمنو تولنه تغییر نام داد ایجاد و راهکار این مؤسسه بیشتر با سواد سازی زنان خانواده‌دار که بنابر معاذیری بیسواد مانده بودند، کورس‌های تربیت اطفال و امور منزل، آگاهی رسانی برای زنان در قبال مکلفیت‌های خانوادگی و اجتماعی شان نقش مهمی ایفا کرد تا این که در سال ۱۹۶۵ سازمان زنان افغانستان زیر رهبری دکتورس اناهی‌تا راتب زاد و عده ای از زنان دیگر که بیشتر متأثر از اندیشه‌های چپ بودند ایجاد گردید. این سازمان با سرعت توانست با ایجاد نمایندگی‌ها در سراسر کشور زنان را غرض سواد آموزی، تحصیل، آگاهی رسانی، آزادی از قید اسارت فرهنگ مردسالاری و مشارکت در همه امور کشور بسیج ساخت. این سازمان در اولین سال‌های فعالیت اش فشار مضاعف بر حکومت و پارلمان در حین اقدامات زن ستیز ایشان وارد کرد.

به قول نانسی هاتچ دو پری (Nancy Hatch Dupree) (۱۹۲۷-۲۰۱۷) افغانستان شناس مشهور امریکایی در سال ۱۹۶۸ محافظه کاران سنتی و متعصبین مذهبی زن ستیز در پارلمان افغانستان تصمیم گرفتند قانونی را به

تصویب برسانند که بر طبق آن دختران افغان را از حق تحصیل در خارج کشور ممنوع قرار داده و از خارج رفتن بر حذر می‌داشت. این سازمان زنان با راه اندازی تظاهرات سراسری زنان در شهر کابل و عده از ولایات کشور توانستند بر پارلمان و حکومت فشار بیاورند تا از تصویب این قانون در ولس جرگه پارلمان کشور جلوگیری بعمل آورند. همچنان بر علیه فعالیت‌های خصمانه مسلمانان سیاسی علیه نهضت زن و طریقه لباس پوشیدن و تیزاب پاشی بر روی زنان آزادمنش، در سال ۱۹۷۰ در یک اقدام بیسابقه این سازمان توانست هزاران زن را به خیابان‌ها کشانده عاملین خشونت علیه زنان را به کیفر اعمال شان برسانند. این اقدامات دقیقاً در راستای مبارزات فیمینیستی کشور ما از اهمیت فراوان برخوردار است.

با آن‌که نهضت بیداری زنان در کشور ما راه دور و داراز، پر پیچ و خم و پر مخاطره ای را پیموده است و من بصورت اختصار از آن یاد آوری کردم، هم اکنون زنانی فراوانی در داخل کشور و برون از آن در توضیحات انفرادی و گروهی خود را فیمینیست مسلمان معرفی می‌کنند و تَظَلُّم بر زن را در کشور ما ناشی از موجودت فرهنگ مرد سالار و برداشت‌های نادرست و غیر حقیقی از اسلام می‌دانند ولی در جامعه سنتی کشور ما هنوز برای فیمینیسم کدام تعریف مشخص و معینی ارائه نگردیده است. و واژه و لفظ فیمینیست در کشور ما بنابر تبلیغات وسیع متولیان دینی و محافظه کاران سنتی و بی خبری و نا آگاهی زنان از جنبش‌های فیمینیستی در میان مردم خاصاً زنان شهرت منفی داشته و منسوب به فیمینیسم را معادل بی بند و باری و فحشا تلقی می‌کنند.

اما اگر فیمینیسم اسلامی واقعاً در صدد رهایی زنان از زیر بار وحشت موجود جامعه مردسالار باشد و در زوایای ناپیدای این نهضت اهداف پیشگیرانه غرض جلوگیری از انکشاف فعالیت‌های فیمینیستی نوع غربی نهفته نباشد، احتمالاً می‌تواند با تشکل های سراسری و بدون هراس البته با

قبول ریسک‌های فراوان از تصادمات خشونت بار با قشر محافظه کار مذهبی و سنت پسندان مفهومی آزادی بخش برای زنان زیر ستم کشور ما داشته باشد. در غیر آن اگر فمینیسم اسلامی با رویکرد پسامدرن و به عنوان یک فمینیسم مضاف شکل گرفته باشد تا جوامع اسلامی را از فمینیسم‌های مدرن برهاند، بر اساس عقلانیت پست مدرنیستی نمی‌تواند خود را برحق و تنها راه نجات بداند و تبیین خود را بر زنان مسلمان تحمیل کند. از این رو اساسا دین، که حریم و هنجار خاص تعریف می‌کند و حق و ناحق دارد، با رویکرد پست مدرن که هر هنجار و اعتقادی را به اقتضای احترام به تفاوت‌ها برمی‌تابد، در تعارض است. در بسیاری از گروه‌های فیمینیستی تیزس برای برون رفت از مشکلات مطرح نمی‌گردد بلکه همه اعضای این نهضت‌ها و گروه‌ها اجازه می‌یابند مسایل روز و مسایل مربوط به زندگی، کار، سیاست، اقتصاد، مذهب و فرهنگ را به بحث همگانی بگذارند و این بحث‌ها مسایل مطروحه را مستدل و عملی ساخته و جامعه ورهبری جامعه را از آن آگاه می‌سازند. اما در راهکارهای فیمینیسم اسلامی دیده می‌شود که روایت‌ها برای چه باید کرد‌ها مطرح گردیده است که این آموزه با فیمینیسم مدرن در تناقض است.

از نظر من بهتر خواهد بود تا گردان‌های زنان افغانستان سازمان‌های سراسری خویش را ایجاد و مفهوم فیمینیسم را برای زنان جامعه ما معرفی و تعریف کنند. همچنان در باره فیمینیسم اسلامی و گوشه‌های ناپیدای آن تحقیق بیشتر کرده و زنان کشور را در جریان یافته‌های شان بگذارند.

و: فیمینیسم پست مدرن

فیمینیسم پست مدرن از آخرین گرایش‌های فیمینیستی در جهان بوده و به همین مناسبت لقب پست مدرن را نیز بخود اختیار کرده است. قبل از آنکه در باره فیمینیسم پست مدرن توضیحاتی ارائه کنم مفید می‌پندارم برای معلومات بیشتر خوانندگان این رساله توضیحی مختصر در باره گرایش‌های

پست مدرن یا فرا مدرن نیز ارائه گردد.

پست مدرنیسم یا فرامدرنیسم که در زبان دری آنرا بیشتر نو گرایی یا فرا نوگرایی هم می‌نویسند به معنای پایان مدرنیسم نه‌بلکه نقد و دوام مدرنیسم میباشد. پست مدرنیسم را بنام عصر شکاکیت و تردید و مرگ تعاریف منطقی هم می‌نامند که به‌قول نظریه پردازان این گرایش این شکاکیت را از پیشرفت علوم حاصل کرده اند. دارندگان باور پست مدرن در روانشناسی منکر فاعل عاقل و منطقی هستند، آن‌ها دولت به‌عنوان سمبل هویت ملی، را نفی و ساختارهای حزب و اعمال سیاسی آن‌ها را نفی می‌کنند، آن‌ها با قدرت یا بی اساسی دولت متمرکز در مخالفت شدید قرار دارند، همچنان با رشد اقتصادی به‌بهای ویرانی محیط زیست در تضاد کامل قرار دارند، پست مدرنیست‌ها با حل شدن فرهنگهای کوچک و فرعی در فرهنگ مسلط جامعه مخالف اند و خواهان رشد خرده فرهنگ‌ها در جامعه می‌باشند، آن‌ها مخالفت نژاد پرستی و مخالف نظارت بوروکراتیک بر تولید می‌باشند، آنچه در این گرایش بسیار از اهمیت فوق العاده برای همه مردم جهان برخوردار است زیر سؤال بردن همه برداشت‌های اساسی مورد قبول اجتماع و مردم می‌باشد، آنها به‌عقل انسان‌ها مشکوک اند، آن‌ها عقل گرایی را نفی و علیه روشن‌گری طغیان می‌کنند. آن‌ها مخالف پلانگذاری و برنامه‌ریزی سنجیده و متمرکز با تکیه بر متخصصان و کار آگاهان امور می‌باشند.

آن‌ها همچنان نسبت گرایی relativism را ترویج کرده و همچنان پایان مبارزه طبقه کارگر را و حل آن در دل نظام سرمایه داری اعلام می‌کنند. باید یاد آور شد که پست مدرنیست‌ها احتمالاً به‌نحوی انعکاس مرحله انبساطی متجاوزانه ای این مرحله سرمایه داری باشد که در پی تضعیف قدرت‌های متمرکز دولتی می‌باشند و سقوط نظام‌های پادشاهی سابق را شعار می‌دهند. این گرایش سیاست‌های قومی را در درون دولت‌ها به‌منظور بی ثبات ساختن کشورهای مختلف جهان راه اندازی کرده و زمینه را برای متجاوزین مساعد

می‌سازند. به‌قول نظریه پردازان این گرایش، آن‌ها جنبش‌های اجتماعی آزادی‌خواهانه البته نه بر پایه طبقاتی بلکه به‌وسیله ریشه‌های راست و دروغ زیر نام هویت ملی و ملی‌گرایی به‌پیش‌آهنگی هویت‌ها و فرهنگ‌های کوچک درون جوامع را حمایت می‌کنند و بدین وسیله در سراسر قلمروهای مورد تجاوز غول‌های سرمایه‌داری بی‌ثباتی و جنگ‌های داخلی را باعث می‌گردند.

براساس نظریات نظریه پردازان مشهورگرایش پست مدرن چون میشل فوکو Paul Michel Foucault (۱۹۲۶) فیلسوف، نظریه پرداز، مؤرخ و نویسنده فرانسوی و ژاک دریدا Jacques Derrida فیلسوف منتقد ادبی و نظریه پرداز الجزایری الاصل فرانسوی دیدگاه‌های جدیدی را در رابطه به‌جامعه، سیاست، تاریخ و فرهنگ ارائه کردند که بر اساس همین نظریات گرایش‌های جدید پست مدرن در میان مردم جهان خاصاً جوانان نرج گرفت.

میشل فوکو برای بار نخست از فرضیه روشن‌گری در باره عینی بودن شناخت اَباً ورزیده و تصریح کرد که زبان حقیقت جهان را بیان نمی‌کند بلکه بازتابی از تجربه شخصی فرد است که به‌وسیله زبان بازگویی می‌شود. میشل فوکو در کتاب مطالعات انسان شناختی خود متذکر می‌شود که میان زبان و قدرت وابستگی و نوعی همبستگی وجود دارد. البته همین زبان است که برای قدرتمندان و صاحبان امتیازات و ثروت در کشورها ابزار است در حفظ و حمایت پایگاه اجتماعی و سیاسی آن‌ها بر مردم. این دانشمند در باره تاریخ و متون مقدس به‌این نظر است که همه ذهنی و تحریف شده به‌نفع قدرتمندان عرضه می‌گردد و رویدادهای تاریخی را که هم اکنون ثبت می‌کنیم عبارت است از آن رویدادهایی می‌باشد که به‌میل و ذهن ما و تناسب آن با قدرت حاکم در جامعه بستگی دارد. میشل فوکو با این نظریات نظریه پردازان لیبرال، کمونیست و سوسیالیست‌ها که قدرت را وسیله‌ای در دست توانمند عاملان قدرتمند در اعمال اراده‌ای خویش بر مردم بی‌قدرت و مجبور ساختن آن‌ها به‌کاری که خودشان هرگز آن را نمی‌خواهند کاملاً مخالف بود و متذکر شده

است که قدرت چیزی شبیه راهبرد، علم و فن شکل اجرایی کارهاست. نه چیزی که میتوان به چنگش آورد یا به عباره ای دیگر نظامی از روابط است که در سرتاسر جامعه، خانواده، اداره، مراجع تحصیلی، روابط زن و مرد و تمام شئون زندگی گسترده است و روابط افراد را در هر یکی از این نهادها تعریف میکند نه این که تنها در نهادهای نظم عامه، عدلی، قضایی و نهادهای سرکوبگر جاگرفته و نقش سرکوبگر داشته باشد. او نظریات مارکسیستها را مبنی بر گرفتن قدرت به وسیله طبقه کارگر از سرمایه که جامعه فارغ از استثمار می گردد را رد کرده متذکر می شود که انقلاب به معنای آزادی از قدرت سرکوبگر نیست بلکه نوعی دیگر و متفاوتی از همان روابط است. هر کسی حاکم گردد همان شیوه را پیشه می کند که ماقبل اش پیشه کرده بود.

همچنان ژاک دریدا نیز در رد عقل مداری، کلام محوری و لوگوس محوری یا حاکمیت عقل تحقیقاتی فراوانی انجام داده و به این باور رسیده است که کلمات و واژه ها حامل باور و معنی نیستند بلکه اشاراتی هستند به واژه ها و کلمات دیگر. معنی همیشه وابسته به خواننده داننده است و نه متن. و زمانی که خواننده داننده به تفسیر این واژه ها و کلمات پردازد آنگاه است که متن بروز میکند. به نظر ژاک دریدا هیچ دلیل بنیادی و ریشه ای وجود ندارد که بدان بتوان تکیه کرد. او به توانایی عقل برای استنتاج جهان باور ندارد. ژاک دریدا و میشل فوکو هر دو بنام ساختار شکنان در حوزه اجتماع و سیاست شهرت دارند. البته نه آن ساختار شکنی که ساختار به مفهوم فلسفی بلکه ساختار شکنی که جایش ساختار مطروحه خودش جاگزين گردد که آن را هر دو نظریه پرداز به انگلیسی Deconstruction نامیده اند یعنی ویران کردن و در عین حال ساختن.

علما، دانشمندان و فلاسفه هم در غرب و هم در شرق انتقادات شدیدی را علیه پست مدرنیست ها خاصاً متفکرین این گرایش ارائه کرده اند چنانچه یورگن هابر ماس Jürgen Habermas (۱۹۲۹) فیلسوف و نظریه پرداز

آلمانی و وارث مکتب فرانکفورت حملات نقادانه و سختی به پست مدرنیسم و تیوری های شان کرده و آنها را عناصر ضد عقلگرایی و محافظه کاران نو یاد کرده است.

با این فشرده در باره پست مدرنیسم اکنون میپردازیم به جنبش فیمینیسم پست مدرن یا فرا مدرن. فیمینیستهای پست مدرن نیز مانند پست مدرنیستها به حقیقت عینی باور ندارند و خرد و عقل هم برایشان مفهوم ندارد. آنها به نسبی گرایی و تعبیر منفرد از مسایل را نظر من و نظر تو می دانند که پایه و اساس ندارد و هر کدام انعکاس دیدگاه فرد از مسایل می باشد.

فیمینیستهای پست مدرنیست همه گرایشات فیمینیستی چون لیبرالیستی، مارکسیستی، سوسیالیستی، رادیکال، اسلامی و ناسیونالیستی را رد کرده و آنها را کاملاً گمراه کننده و ظاهر فریب معرفی می کنند. آنها همچنان ایجاد و تشکل یک مکتب و یا جنبش فیمینیستی را رد می کنند زیرا آنها به این باور اند که روش زنان برای درک خویش متنوع و چند گانه است و نباید مدل واحدی از فیمینیسم را بر زنان دارای درک متنوع از خویشتن تحمیل کرد. آنها هر زن را حق می دهند فیمینیسم خود را داشته باشند نه این که در یک مدل ناخواسته عضویت اجباری داشته باشد. در دیدگاه فیمینیسم پست مدرن هر جامعه برای مشکلات زنان جامعه خود پاسخ های منحصر به خویش را دارند که در محدوده ای همان فرهنگ قابل ارزیابی می باشد. این گرایش نیز حذف مرد سالاری را مطالبه دارد ولی در پهلوی آن همه تفسیرهای دو قطبی بودن مانند زن و مرد، زمین و آسمان، ماده و روح و سایر برداشت های فرا طبیعت را رد میکنند. به نظر این فیمینیست ها مرد سالاری بوسیله زبان در قلمرو فرهنگ و ادبیات نهادینه شده است.

فیمینیستهای پست مدرنیست روش های مباحثه، مباحثات تحلیلی، معرفت شناسی پست مدرنیسم و یک تعداد اصطلاحات جدید در باره مردودیت

مسئله جنسیت را از قیاس الغات اندیشه پردازان پست مدرنیسم به عاریت گرفته و روی این اصطلاحات تفسیر ها و توضیحاتی مینگارند.

جانا ساویکی یکی از فمینیست‌های طرفدار سکسوالیزم یا تأمین روابط جنسی خارج از قرار دادهای زنا شوهری و طرفدار همجنس گرایی استدلال می‌کند که فمینیست‌ها دلیل خوبی برای متوسل شدن به آزادی در پرتو نظریات میشل فوکودارند، یعنی آزادی برای رها شدن از هویت‌های سیاسی مان، از پیش فرض هایمان درباره‌ی تفاوت‌های جنسیتی و از مقوله‌ها و رویه‌های که فمینیسم را تعریف می‌کنند... با آن‌که زنان تحت قدرت پدرسالارانه ظهور می‌یابند و در عین حال، در برابر آن مقاومت می‌کنند. دلایل خوبی برای تردید در امکان‌های رهایی بخش توسل به‌خرد، مادریّت، یا زنانگی وجود دارد وقتی که می‌بینیم آن‌ها همچنین به منع ستم‌دیدی ما تبدیل شده اند. باید همه را بدور ریخت.

گروه‌های فمینیستی پست مدرن در آغازین مباحثات طرح‌های پست مدرنیستی انگیزه‌های فراوان برای حمایت از این طرح‌ها داشتند و توافق‌هایی را در این زمینه بازگویی میکردند، اما در هر یکی از این بازگویی‌ها بصراحت میتوان دریافت که آن‌ها از طرح‌های پست مدرنیست‌ها نه‌به‌عنوان نظریات اجتماعی بلکه به‌عنوان منبع شناخت پدیده‌ها و خاصاً پدیده‌های که در رابطه به‌نقش زن قابل تأمل است بهره برداری می‌کنند. آن‌ها حتی ممکن است تجربه گرایی و پدیده شناسی را نیز به همین شیوه وارد تحلیل‌هایشان نمایند. یکی از عواملی که فمینیست‌ها علاقمند پست مدرنیسم گشتند این است که اگر پست مدرنیست‌ها در واقعیت امر تیوری‌های خویش را در جوامع بشری توسعه ببخشند شرایطی ایجاد می‌گردد که به‌نفع فمینیست‌ها مبنی بر اضمحلال عینیت گرایی پیش می‌آید و فمینیست‌ها هرگز نمی‌خواهند تا با روش‌های عینی تمایز های زن و مرد را برخ جامعه بکشند. پست مدرنیسم با طرح سوالاتی در زمینه جنس و هویت، در واقع چشم اندازهای جدیدی را پیش روی

فمینیسم گشوده است که روندهای اساسی فمینیستی را تحت تاثیر خود قرار داده است چنانچه جودیت باتلر Judith Butler (۱۹۵۶) فیلسوف نقاد، نظریه پرداز امریکایی که کتابهایی در باره علم اخلاق، فمینیسم، نظریه فراهنجار یا نظریه غیر مستدل و غیر تجربی، فلسفه سیاسی و مشهور ترین کتابش به نام آشفتگی جنسیتی را نوشته است یکی از مهمترین نظریه‌هایش در باره جنسیت این است که آیا جنسیت یک واقعیت طبیعی است و یا کدام عملکرد فرهنگی؟ از نظر باتلر جدایی قایل شدن بین زن و مرد امری مردود است، بنابر این می‌توان پذیرفت که جنسیت و جنس می‌توانند به‌نحو فرهنگی مورد توجه قرار گیرند و علاوه بر این امیدوار بود که بحث مونث و مذکر بودن را بتوان خارج از تقسیم بندی‌ها و طبقه بندی‌های سنتی، مدرنیستی مورد بررسی بهتر قرار داد. به‌قول باتلر جنسیت طرح مباحثی‌ست با عنوان پرفورمیتیو جنسیت یا اجرای نقش از یک جنسیت. جنسیت یک اجراء performance است به شمول آنچه تو هستی. همچنان وی در همین راستا باتلر نظریه ایفای جنسیت را مطرح کرده و در قالب این نظریه عنوان می‌کند که درست همانگونه که می‌آموزیم زبان را بسته به موقعیت به‌کار ببریم، می‌آموزیم که به‌گونه‌ای ایفای نقش کنیم که گویی زن یا مرد هستیم.

یکی دیگر از نقد های جودیت باتلر در باره فمینیسم چنین بیان می‌گردد: من همیشه به‌سنت‌های آزادی جنسی در مباحث فمینیستی، حساس و علاقمند بودم. همیشه نگران جهش‌های فمینیسم هم بوده‌ام که بسیار منظم بود و سرکوب گر. من مخالف هنجارگزاری ها و طرفدار آزادی جنسی هستم. همیشه از این متنفر بودم که فمینیسم تئوری است و همجنس گرایی زنانه باید یک عرف شود. این عقیده همجنس گرایان را فاقد قوه جنسی می‌کند. در چهارده سالگی که طرفدار این مباحث شدم هیچ چیز در مورد سیاست نمی‌دانستم. بعداً در مورد همجنس گرایی یک نوع سیاست را به‌کار گرفتم و از این گفته متنفرم چرا که معتقدم در جنبش های فمینیستی به‌زنان با هر دو قوه

جنسی به خاطر این میل جنسی شان باید ارج نهاده شود. فیمینیست‌های پست مدرن در ارائه نظریات شان اتحاد ملی و بین‌المللی زنان را زیر سوال برده بیشتر به‌کثرت فیمینیست‌ها تا وحدت شان تادکید دارند. و مقوله‌هایی جنبش‌های بین‌المللی زنان را چون هشتم مارچ و سایر رویداد های جهانی برای اتحاد زنان را رد می‌کنند که بر پایه همین نظریات و همچنان نفی روایت‌های اساسی معضله جهانی زنان، باور زنان به این فیمینیسم روز تا روز سُست تر و کم‌رنگ‌تر شده و میل شان بیشتر به صفوف سایر فیمینیست‌ها معطوف می‌گردد. در قاعده و رأس و در میان صفوف فیمینیست‌های پست مدرن تردید و دو دلی مستولی است. آن‌ها به‌این اصطلاحات پر رمز و راز پست مدرنیست‌ها باور خویش را از دست داده اند آن‌ها در این تردیدها احتمالات فعالیت‌های تخریبی به‌منظور متشتت ساختن صفوف زنان را برای رهایی از ستم اجتماعی را نیز رد نمی‌کنند. و بیشتر متمایل اند تا به‌سمت فلسفی شدن شدن نظریات زن و مسئله جنسیت در حرکت و جد و جهد باشند.

ز: فیمینیسم حفاظت محیط زیست

اتحادیه بین‌المللی حفاظت از محیط زیست International Union for Conservation of Nature and Natural Resources به‌ابتکار فعالان محیط زیست به همکاری گروه‌ها، احزاب سیاسی، سازمان‌های اجتماعی و حکومت در سال ۱۹۴۸ در فرانسه ایجاد گردید. در سال ۱۹۷۲ خانم بارا اوائوس Barbara Uauiuos سوئدنی در شهر استکهولم مفهوم توسعه پایدار را در اعلامیه معروف حفاظت محیط زیستی در باره نقش با اهمیت و مؤثر زنان در پیوند با توسعه و حفاظت محیط زیست و الزامیت دولت‌ها، حکومت‌ها، سازمان‌ها و احزاب را درج کرد. که این اعلامیه در اجلاس زمین سال ۱۹۹۲ اتحادیه بین‌المللی حفاظت محیط زیست منعقد شده رادیو جنیرو برازیل تأیید و صورت عملی بخود گرفت.

در سال ۱۹۹۱ جنت بیهل Janet Biehl (۱۹۵۳) نویسنده سیاسی و فعال محیط زیست آمریکایی و نویسنده کتاب (طرحی جدید در سیاست ورزی فیمینیست محیط زیستی یا ایکوفیمینیست) در این کتاب بیهل سوالاتی را در برابر مردم مطرح کرد که آیا زنان از مردان سبز تر اند؟ آیا زنان رابطه مشخص تر و خاص تر با طبیعت و دیدگاه‌های محیط زیستی دارند؟ که همه زنان مخصوصاً فیمینیست‌ها به این سوالات پاسخ‌های مثبت ارائه کردند. البته که قبل از بهیل در سال پاول رالف ارلیش Paul Ralph Ehrlich (۱۹۳۲-۲۰۱۷) در کتاب (بمب جمعیت Population Bomb) تخمین زده بود که افزایش غیر قابل کنترل نفوس جهان را به نابودی سوق می‌دهد. او در این کتاب تذکر داد در شرایط امروز بزرگ‌ترین خدمت بشر برای سلامت جهان جلوگیری از تولید مثل است.

چند سال بعد از پل آرلیش یک فیمینیست رادیکال فرانسوی که برای اولین بار کلمه ایکو فیمینیسم را شامل ادبیات اجتماعی و سیاسی کرد به نام فرانسواز دوبون Françoise d'Eaubonne (۱۹۲۰-۲۰۰۵) مشخص کرد که نیمی از جامعه که زنان می‌باشند کنترل بارداری خود را در اختیار خویش ندارند و نظام مرد سالار که او در این مقاله‌اش آن را (نظام نرینه) می‌نویسد زنان را بدون چون و چرا باردار و زاینده می‌خواهند. دو بون در این نوشتار اضافه می‌کند که زنان می‌توانند با آزادی خویش از سیطره مرد سالار و قوانین حاکم آن دسترسی آسان به سقط جنین و وسایل و تسهیلات جلوگیری کننده می‌توانند نفوس جهان را تحت کنترل در آورده و جهان را از نابودی نجات دهند و بر تن خویش نیز مسلط گردند. از همین جا بود که نقش زنان در حفاظت محیط زیست از اهمیت برخوردار گردید. مجموعه نظریات دوبون در کتاب (فیمینیسم یا مرگ) بازتاب گسترده یافت و این ایده را به نام ایکو فیمینیسم نامگذاری کرد. البته در آمریکا نیز مقارن همین سال‌ها زنانی زیادی با الهام از همین ایکو فیمینیست‌ها تظاهرات وسیعی بر علیه نیروگاه‌های اتمی

امریکا راه اندازی کردند و زنان انگلستان بر علیه استقرار راکت‌های کروز پیمان ناتو کمپ صلح را در پایگاه هوایی گرین هام کامن ایجاد کردند و مخالفت صریح شان را بامسابقات تسلیحاتی در جهان ابراز داشتند. همین ایده‌ها آهسته آهسته رابطه زنان را با طبیعت و محیط زیست به کنکاش بیشتر می‌گرفت.

جملات محزون «وطن، سرزمین، طبیعت مادر است» راه خود را در میان زنان بیشتر و بیشتر باز می‌کرد. و در جبهه مقابل نیروهایی که با استفاده از تکنالوژی و دانش در تلاش رام کردن طبیعت، تحت کنترل گرفتن زمین و آسمان و تجاوز اشکار بر زمین و مادر بودند. ایکو فیمینیست‌ها پدرسالاری جهانی یا patriarchy را یک مفهوم دو گانه کردن طبیعت می‌دانند که همزمان بر دو گانه کردن هستی نیز اشاره دارد. و این پدرسالاری در طول زمامداری‌اش پیوسته بر تسلط بر طبیعت اتکا داشته و چون زنان مورد بهره کشی این سیستم قرار گرفته است. فیمینیست‌های حفاظت محیط زیست یا ایکو فیمینیست‌ها برای جلوگیری از تجاوزات بشر بر محیط زیست خاصاً پروژه‌های تخریب کن محیط زیست در کشورهای به‌قول غربی‌ها جهان سوم که با استفاده از قرضه‌های بانک جهانی در پی اعمار بندهای برق روی دریاها زراعت را در مابعد این دریاها به‌نابودی می‌کشاند، نابودی جنگلات، انقراض جانوران و پاهین رفتن آب‌های تحت الارضی دست بکار شده و به‌طریقه‌های مختلف مانع تحقق این پروژه‌ها نابود کن محیط زیست قرار گرفتند.

یکی از این جنبش‌ها در هندوستان فعالانه به‌مبارزه بر خواست، شرکتی در هندوستان در سال ۱۹۷۳ در نظر داشت تا برای فرآورده‌های صنعتی جنگلات را قطع کنند، زنان روستاهای اطراف این جنگلات در روستای رینی مناطق کوهستانات همالیا در زمان قطع درختان، درخت‌ها را به آغوش گرفته و مانع قطع آن‌ها شدند. که این جنبش به‌نام جنبش چپکو مشهور شد و سراتاسر هندوستان را فراگرفت و الهام بخش ایکو فیمینیست‌های سایر کشورهای جهان

نیز گردید. چپیکو Chipko به معنی بغل کردن یا چسبیدن است. که زنان روستای رینی هندوستان با آنکه بیسواد بودند اما کار با تعهد عملی شان برای حفاظت محیط زیست جوامع بسیار پیشرفته دنیا را و مردمان با سواد عالی در نوردید و آموزاند که چگونه می شود از محیط زیست خویش حفاظت کرد.

ایکو فیمینیست ها به این نظر اند که تغییرات اقلیمی که بلاثر آن آتش سوزی ها، توفان ها، سیلاب ها، آب خیزی ها، خشکسالی ها، موج های گرما و سرما، شیوع بیماری های ناشی از این تغییرات اقلیمی، قحطی ها و همه بلاهای ناشی از این تغییرات اقلیمی بر زنان نازل میگردد و بیشترین صدمه آنرا زنان متقبل میگردند. آن ها به گزارشی از سازمان (ون) که مقر آن در انگلستان می باشد استناد می کنند که در اثر بلاهای ناشی از تغییرات اقلیمی سالانه ده هزار زن جانش را از دست می دهد در حالی که این بلاها جان ۴۵۰۰ مرد را نیز می گیرد.

همچنان از ۲۶ میلیون نفری که از اثر بلاهای اقلیمی متضرر شده اند بیست میلیون یا ۸۰ فیصد شان زنان اند. مثال دیگری را از گرد باد بنگله دیش عنوان می کنند در سال ۱۹۹۱ در بنگلادش گردبادی مردم را از خانه هایشان بیرون راند شمار زنانی که جان باختند پنج برابر مردان بود. پوشاک زنان دست و پا گیر بود؛ برخی بیش از آن که باید در انتظار خویشاوند مردی که بتواند همراه ایشان کند در خانه مانده بودند، در حالی که مردان که در مکان های بازتری بودند یکدیگر از خطر آگاه می کردند و گاه به زنان که در خانه مانده بودند هیچ خبری نمی دادند. و بنا به گفته سازمان ون در جاهایی که موقعیت اجتماعی زنان و مردان برابرتر است، زنان تهدیدست آسیب پذیری بیشتری نسبت به بالا رفتن بهای مواد غذایی، موج های گرما و بیماری های ناشی نابودی محیط زیست دارند. بر اساس یافته های سازمان و سایر سازمان های دفاع از محیط زیست تمام دانشمندان این عرصه و عرصه های علوم اجتماعی و فیمینیست های دفاع از محیط زیست به این باور رسیده اند که

زنان بيشتر از مردان در باره تغييرات اقليمى و در اثر آن نابودى محيط زيست نگران اند و كمترين سهم را در توليد گازهاى گلخانه اى و گرمایش زمین دارند.

دانشمندان چون سكاھن و هوزلر در نتيجه تحقيقات مستمر شان روى زنان در عرصه حفاظت محيط زيست به اين نتيجه رسيده اند كه زنان به صورت عموم سطح بسيار بلندی از تعهد عملى نسبت به محيط زيست را دارا هستند و بسيار با مسئوليت و دلسوزانه در اين راه تلاش عملى مى كنند.

همچنان گيدنز Anthony Giddens, Baron Giddens (۱۹۳۸) جامعه شناس، عالم علم سياست و نويسنده شهير انگليسى كه يكي از نويسنگانه نخبه جهان در عرصه علوم بشرى و جامعه شناسى ميباشد در نتيجه مطالعاتش در به اين نتيجه رسيده است كه نه تنها تمام آسيبهاى محيط زيستى نتيجه مدرنيته و فرآيند جهاني شدن مى باشد، بلكه مصرف منابع و معادن و توليد آلاينده ها به عنوان يك شاخص توسعه مطرح بوده است. در اين نقطه است كه معنای توسعه پايدار اين نياز را پاسخ مى دهد و حضور زنان به عنوان نیمی از جمعيت اهميت و هويت مى يابد. در نقد مصرف گرایی و تغيير الگوهاى مصرف است كه ايده جنبش هاى فمينيستي و مخصوصاً فمينيسم حفاظت محيط زيستى مخرج مشترك مى يابند. براى رسيدن به نظام كه خواستگارش يك نظام اقتصادى و سياسى منصفانه بر مبنای عدالت است. اين روند را مبنای يك عدالت جهاني و پايه حقوق بشر مى شمارد. گيدنز توجه به دامنه آسيب محيط زيست و مواردی مانند منابع آب و انرژی را از مبانی اصلی سلطه بخشي بر اكثريت مى داند. و از يك نابرابرى بزرگ جهان بيم و هراسش را ابراز مى دارد. كنترل و قدرت زنان در مواردی مانند توسعه امكان كشاورزی بدون مواد كيمياوى و استفاده از آفت كش هاكه در زبان هاى اروپايی آن را بيو يا ارگانيك مى نامند، جلوگیری از آلودگی منابع آب و... مى تواند نقش باز دارنده مهمی داشته باشد.

سعی کردم به اختصار در باره فیمینیسیم و فعالیت‌های فیمینیستی و انواع و اشکال آن غرض آگاهی دهی زنان کشور عزیزم افغانستان توضیح کنم. باید علاوه کنم در این جهان پر از راز و رمز و فعالیت‌های مغرضانه و جانبدار سازمان‌های دولتی و ارگان‌ها اسخباراتی شان به منظور تحت تسلط در آوردن سازمان‌های اجتماعی مخصوصاً سازمان‌های که در حوزه‌های منافع حیاتی این کشورها راه اندازی شده باشد مسئولین و اعضای این سازمان‌ها مراقبت و موظبت دایمی بر عملکرد و پالیسی‌های خویش مبذول بدارند.

بر علاوه چند نوع از جنبش‌های فیمینیستی که در بالا تحت عناوین جداگانه توضیح کردم نوع دیگری از فعالیت فیمینیستی تحت عنوان فیمینیسیم فراملیتی (ترانزناشنل فیمینیسیم) نیز این‌جا و آن‌جا سر بلند می‌کند که هدف اساسی‌اش را تأمین روابط جهانی فیمینیست‌های محلی به منظور همکاری، هماهنگی، همدلی، سازماندهی واحد و فعالیت‌های متمرکز روی مشکلات جهانی زنان عنوان می‌کند. ولی دارندگان این نظر تا هنوز نتوانسته اند نظریات و باورمندان شان را به یک جنبش وسیع مبدل گردانند.

همچنان فیمینیسیم‌های روانشناسانه یا سایکلوژیک، فیمینیسیم عربان گرایی و چند نوع فیمینیسیم دیگر نیز در بسا کشور های اروپایی، امریکا، آسralیا و آسیا گاهگاهی از طریق راه اندازی نمایشات خیابانی و تظاهرات عرض وجود می‌کنند ولی در سیاست گذاری‌ها و مسایل اهم اجتماعی و اقتصادی نقش بسزایی تا کنون نداشته اند.

با وصف تاثیرات مثبت عملکرد جنبش‌های فیمینیستی در عرصه آزادی زنان از اسارت فرهنگ مردسالارو در بسا کشورها رسیدن به حقوق برابر اجتماعی مخالفین این جنبش زنانه، جنبش‌های فیمینیستی را بنام زنان گمراه و گمراه کنندگان که زنان را با لاطایلات شان از مسیر طبعی زندگی بدور می‌برد، طرد مردان از جامعه بشری، حذف خانواده و بسا موارد دیگر محکوم کرده و جهانی شدن جنبش‌های فیمینیست را برابر با ختم زندگی بشر در روی زمین معرفی می‌دارند. که مستلزم حرکت های عملی آگاهی رسانی و روشن‌گرانه فعالین جنبش زنان می‌باشد.

فصل هفتم

منفعل بودن و ضعف زنان در برابر مصایب اجتماعی علیه خودش

فرهنگ مسلط در میان پژوهشگران و نویسندگان امور اجتماع کشور ما افغانستان تا کنون به روال بوده است که دلایل و عوامل همه انواع عقب مانگی زنان در امور اجتماع، سیاست، اداره و فرهنگ، تبعیضات جنسیتی، قوانین نابرابر برای حقوق و آزادی‌های فردی و در یک کلام همه بدبختی زنان را تنها در موجودیت نظام مردسالاری مطالعه کرده و همه بار ملامت را بر مردان برچسپ زده و در نهایت این همه بار ملامت را تنها مرد جامعه افغانستان باید به‌دوش بکشد. و بخش اعظم جامعه شناسان، فعالین اجتماعی، و دانشمندان انسان شناسی و زیست شناسی به‌نقش منفعل و ضعیف زنان که در بسیاری از حالات خود دلیل اساسی ورشکستگی، مصدومیت و اسارت خویش در زیر سیطره فرهنگ حاکم باقیمانده اند کمتر توجه معطوف داشته اند و یا این‌که این حلقه همیشه در تحلیل‌ها مفقود بوده است. در حالی‌که با یک دید اجمال هم میتوان به‌بسیار سادگی نقش منفعل زنان نیز مبنی بر پذیرش داوطلبانه همه این بلاها را چون سرنوشت آسمانی که از جانب خداوند برایش تعیین گردیده است دید.

بر اساس مطالعات جامعه شناسانه از تجزیه و تحلیل شخصیتی زنان کشور ما چنین استنباط می‌گردد که بخش اعظم زنان جامعه ما به‌صورت بسیار منفعلانه همه بلاهای نازل شده بر سرش را حکم الهی دانسته و در هر حالت از بارگاه ایزدش شاکر می‌باشد و هیچ گامی در برابر این همه اسارت بی

چون و چرا، بی عدالتی، حق تلفی، تبعیض شرمناک جنسیتی و خشونت مستدام بر نمی‌دارد. دلایل و عوامل این انفعال و ضعف را همه یکسان در بیسوادی، نقش پر رنگ مذهب، نبود قوانین حمایت کننده از زنان، حاکمیت اکثریت مرد در ارگانه‌های نظم عامه، عدلی، قضایی و اداره و تسلط فرهنگ مرد سالار در سازمان قانون گذاری کشور فهرست می‌کنند. اما هیچ یک به این نمی‌اندیشد که چگونه این عوامل را برطرف کرد؟ از ارزیابی نظریات اکثریت زنان کشور ما در این عرصه به این نتیجه رسیده‌ام که اکثریت زنان کشور ما حتی باورمند طرز دیگر زندگی نیستند، آن‌ها همین زندگی و اصول و قواعد حاکم موجود را کاملاً طبیعی دانسته و برایشان نه تنها قابل قبول می‌باشد بلکه همین زندگی و اصولش برایشان تقدس دارد و تمام تلاش شان برای حفظ سیطره همین فرهنگ و اصول می‌باشد و از همکاران نزدیک فرهنگ مرد سالار در جامعه محسوب می‌گردند.

عده دیگر که یا با ابتکار خودشان و یا همکاری خانواده‌ها از نعمت سواد برخوردار شده اند و از طریق روابط دریافته اند که طرز بهتری زندگی هم وجود دارد و هم ممکن می‌باشد، ولی آن‌ها این توانمندی را در خود نمی‌بینند تا برای زندگی بهتر تلاش کنند و کدام مرجع حمایتی را برای تعمیل خواسته‌های شان سراغ ندارند. بخشی دیگری از زنان برای آزادی و دریافت حد اقل حقوق انسانی شان به صورت منفردانه در مبارزه اند که با شدت از طرف نمایندگان فرهنگ مرد سالار و بیشتر زنان گروپ اول که اکثریت زنان جامعه ما را تشکیل می‌دهند مورد (تأدیب) و مجازات قرار می‌گیرند. زیرا به نظر آن‌ها این زنان از اصول الهی و مقدس سر پیچی کرده اند و به شدیدترین مجازات بایست محکوم گردند.

در حقیقت نگاه و دیدگاه حاکم بر زندگی در کشور ما مردانه است و اکثریت زنان در تحت تأثیر همین نگاه قرار داشته و به توانایی، استعداد، امکانات، ظرفیت و آگاهی خویش یا کاملاً بی باور است و یا همه آن‌را به نظر

و دیدگاه مرد وابسته می‌دانند. زنان کشور ما به‌این باور اند که مردان بهتر می‌دانند که زنان از عهده کدام کار بر آمده می‌توانند و کدام کارها را زنان نباید بکنند. آن‌ها در ذهن خویش از همان آوان پیدایش یا تولد حاکمیت مرد را پذیرفته اند و این حاکمیت در جریان پرورش زن از تولد تا مرگ هر روز بیشتر از روز قبل برایش مفهوم تر می‌گردد. تلقیات (مذهبی-آسمانی) مقدس جامعه بروی چنان تأثیر می‌گذارد که خودش نیز نه تنها به‌پیروان همان سیستم تبدیل می‌گردد بلکه بعد از ازدواج و مادر شدن به‌فعالین و سر سپرده گان این سیستم حاکم ارتقاد می‌کنند. یعنی این چرخ همچنان به‌دوران می‌افتد که با آن فعالیت خود زن خودش فرهنگ بهره کشی و اسارت خویش را تولید و باز تولید می‌کند و جامعه همچنان به‌همین منوال در قهقرا، جهنم و آشوب سرگردان می‌ماند.

همان‌طوری که در بالا تذکر دادم بسیاری از آگاهان علوم اجتماعی کشور ما عامل عدم اعتماد به‌نفس زن جامعه ما را هم به همان فرهنگ مردسالار حواله می‌کنند مگر این درست نیست، ممکن یکی از عوامل تأثیر گذار باشد مگر نقش فزینی خود زن که برای آزادی اش از اهمیت فراوان برخوردار است کجاست؟

باید زنان کشور ما آگاه گردند که ۲۰۰۰ سال قبل از امروز همه مردم جهان چون زنان امروز کشور ما برده، غلام، بیسواد و اسیر مشتی از برده داران خونخوار بودند که از همین برده گان سپاه‌های منظم صدها هزار نفری آرایش داده بودند و برعلیه آنانی که آزاد بودند به‌کمک همین سپاه برگان در برده ساختن دیگران استفاده می‌کردند و نسل اندر نسل به‌این شیوه زندگی را به‌پیش می‌بردند. در آن‌روز گاران نیز آیاتی از زبور و تورات را برای این بردگان قرائت می‌کردند که خواست خداوند گار همین است که پدران تان پدر کلان‌هایتان و اجداد تان برده بودند و شما هم باید همیشه برده بمانید اما در ۷۳ میلادی یکی از این بردگان بیسواد به‌نام اسپار تاکوس که در جنگی اسیر

ارتش روم شده بود از زندان گلا دیاتورها «در روم باستان گلا دیاتورها عبارت از جنگ‌آوران شمشیر زن و پهلوانانی بودند که اکثراً در جنگ‌ها اسیر گرفته شده بودند و یا از میان بردگان افراد تنومند و شمشیر زنان ماهر را غرض تمرینات بسیار طاقت فرسا در محلی شبیه زندان نگهداری می‌کردند و برای مبارزات خشونت آمیز با دشمنان، حیوانات و جنگ‌های تن به تن آماده می‌ساختند و از آن‌ها چون حیوانات وحشی استفاده می‌کردند.

بعدها آهسته آهسته که جنگ‌های خشونت بار گلا دیاتورها به‌بزم‌های عیش و تفریح برده داران و رومیان مبدل گشت و این عمل وحشیانه ضد انسانی حدود هشتصد سال در فرهنگ روم و اروپا جای بسیار اهمی را در تاریخ اروپا احراز کرده است.» برعلیه امپراتوری روم که عظمت نام‌اش پشت مردم جهان را میلرزاند قیام کرد او با یک صحبت آتشین‌اش آتش این قیام را افروخت و این قیام در میان توده‌های بیسواد برده‌های جنوب اروپا که مانند زنان کشور ما تا همان لحظه‌های قیام منفعل و اعتماد به‌نفس شان را از دست داده بودند به‌سرعت پیچید و قیام برده‌ها آغاز گردید. گرچه آخر الامر این قیام با به‌صلیب کشیده شدن اسپارتاکوس همراه با ۶۰۰۰ سپاهیان انقلاب‌اش در روم به‌ناکامی مواجه شد، اما پیام وشعله‌های این قیام ضدبرده‌داری اسپارتاکوس به‌سرعت در سرتاسر ایتالیا و اروپا پیچید. در آخرین نبرد که اسپارتاکوس برعلیه امپراتوری روم مصاف داد اردوی بیست هزار نفری از بردگان را با خود داشت که ۱۲۰۰۰ دوازده هزار نفر آن‌را زنان تشکیل می‌دادند.

مراد من از یادآوری این برگی از تاریخ برده داری در اروپا این است که زنان بامردان هیچ تفاوتی ندارند. در کشور ما هم اسپارتاکوس‌های فراوان چون فرخنده، نادیه انجمن، ملالی جویا، شیما سروش، مینا رضایی، ریحانه آزاد، دختر گمنام زره پوش که با پوشیدن لباس آهنی منحیث نماد از یک حرکت مدنی اعتراض‌اش را علیه فرهنگ زن آزار کشور ما بیان داشت و صدها پیشگامان دیگر پیدا شدند، حرکت‌های اعتراضی تا سرحد اعتراضات خونین

كه به قيمت جان‌هاى شيرين شان تمام شد براى انداختند كه اگر ساير همقطاران شان با اين اعتراضات لبيك مى‌گفتند امروز وضع زنان كشور ما طورى ديگر رقم مى‌خورد.

اما متأسفانه گوش ساير برده‌گان كر بود كه پيام اين قهرمانان را نشنيدند و راه شان را ادامه ندادند، و يا اين كه زنان برده مأب كشور ما آن قدر منفعل و بى ابتكار اند كه در برابر همه اين مظلالم آه نمى‌كشند.

فرخنده و هزارها مثال ديگر از خود سوزى‌ها و قيام‌هاى منفرد عليه استبداد مرد سالارى در گوشه و كنار كشور ما بيانگر موجوديت اسپارتاكوس‌هاى افغانى است اما زنان كشور ما چنان به انفعال عقيده و اقدام گرفتار اند كه هيچ نمى‌جنبند و آزادى و عدالت از در بار غيب را در انتظار نشسته اند. همچنان حركت‌هاى آزادى خواهانه، فرهنگى، اجتماعى، اقتصادى و روشنگرانه براى زنان كشور ما كه در اوائل قرن بيستم در زير هدايات و حمايت بيدريغ شاه امان الله خان و خانم آزاديخواه شان ملكه ثريا راه اندازى شد بهترين محمل براى بيدارى و ايستادگى زنان كشور ما بود كه بايست عليه نمايندگان ارتجاع بين المللى، بنياد گرايان و محافظه كاران سنتى داخل مى‌ايستادند و سيستمى را كه بخاطر آزادى‌ها و حقوق آن‌ها مورد عتاب بنياد گراها، روحانيون و محافظه‌كاران سنتى و محلى قرار گرفته بود از اين مخمصه نجات مى‌دادند و نمى‌گذاشتند اين محمل بيدارى نابود و به‌خاك يكسان شود.

عده ديگر از پژوهشگران مسئله اسارت زن در افغانستان، عدم تشكّل زنان بدور يك سازمان نيرومند و همچنان وضعيت انفعالى ايشان را داشتن حس حسادت بيش از حد آنان در كنش‌هاى اجتماعى و مسايل مشاركت شان در امور اجتماع عنوان مى‌كنند. به‌نظر روانشناسان حسادت احساس و واكنشى است كه انسان‌ها از نداشتن بعضى از ضروريات زندگى و يا داشته‌هاى خود را كمتر از ديگران مى‌پندارند و اين مسئله باعث هييجانات روانى در شخص

می‌گردد.

روانشناسان حسادت را چنین تعریف می‌کنند: «حسادت عبارت است از آرزوی زوال نعمت‌ها، مؤفقیته‌ها، پیشرفت‌ها، داشته‌ها و مقام‌های انسانی دیگران می‌باشد» در دین اسلام حسادت را صفت ناشایست شیطنی و بیماری اخلاقی خطرناک می‌داند. روایاتی تأکید بر این دارد که شخص حسود در حقیقت از خدا خشمگین است که این نعمات را به‌کسی دیگری داده و به‌او نداده است. بناً او به‌جنگ خدا می‌رود. افراد حسود از مطرح شدن دیگران در مناصب اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ناراضی بوده و پیوسته زوال آن‌را برای شخص یا اشخاص آرزو می‌کنند، حسودان از آرامش و آسایش دیگران رنج می‌برند.

هیجان‌ات حسادت به‌تدریج حسود را تبدیل به‌فرد ناتوان کرده و احساس کمبود در شخص حسود او را دچار حقارت می‌کند، که حقارت خود مرض دیگر روانی می‌باشد که خطراتش برای فرد حقیر که آن‌هم حسود باشد برای اجتماع انسانی می‌تواند عوارضی را سبب گردد.

حسادت کدام عارضه ژنتیکی نیست ولی خانواده‌یی که همیشه و پیوسته خود، داشته‌ها و فرزندان خویش را با دیگران مقایسه می‌کنند باعث می‌گردند فرزندان شان حسود بار آید.

از نظر روانشناسان دختران خانواده‌ها به‌علت داشتن احساسات شدید عاطفی و فطری بیشتر در برابر حسادت آسیب پذیر اند و احتمال دارد بیشتر از پسران حسود بار آیند.

حسودان همیشه این احساس را دارند که داشته‌های او را کسی دیگر از وی ربوده است. به‌این مناسبت افراد حسود سعی بر آن دارند تا در برابر رقیب خود ساخته‌اش با بی‌اعتنائی، انتقاد، برخورد اهانت آمیز، اتهامات بی‌پایه، و ده‌ها برخورد منفی پیش‌آمد کرده و به‌قول خودشان رقیب شان را تحقیر و ذلیل سازند. در بسیاری حالات آن‌ها سعی بر اندازی رقیب شان به‌هر وسیله

ای می‌گردند. بزرگترین مشکل افراد حسود این است که مفروضات مبالغه آمیزی در باره زندگی و شرایط دیگران می‌سازند، خوبی‌ها و شادکامی‌های آنان را بزرگ نمایی می‌کنند و مشکلات و سختی‌های زندگی آن‌ها را نادیده می‌گیرند. آن‌ها سراسر زندگی فرد را در نظر نمی‌گیرند و فقط به بخشی که در حال حاضر قرین شادکامی است می‌چسبند، در حالی که در این بخش هم اطلاعات آن‌ها صرفاً ظاهری است. در مجموع افراد حسود تصویری صحیح و واقعی از زندگی خود و دیگران ندارند و اطلاعات دریافتی از موقعیت را تحریف می‌کنند.

حسادت منجیث یک هیجان طبیعی در حد که به دیگران از نظر مادی و معنوی صدمه وارد نکند آن‌قدر خطرناک نیست و در بسا حالات برای نگهداشتن دوستان صمیمی، پیشرفت در عملکردهای اجتماعی و کاری و روابط عاطفی می‌تواند اثرات کمک کننده داشته باشد. اما در حدود پیشرفته‌اش نه‌تنها برای افراد معین مضر و خطرناک واقع می‌گردد بلکه باعث اختلالات ذهنی، افسرده گی، ناتوانی‌های جنسی، زوال عقل و بی باوری کامل از اطرافیان می‌گردد.

از خلال یادداشت‌های مختلف زنان در قبال عوامل عدم تشکل زنان من هم دریافتم که زنان افغانستان بنابر دلایل رفتارها و فرآیندهای روانی مبنی بر اینکه آن‌زن دیگر چرا کاری کند که او نمی‌تواند آن‌را انجام دهد با همه ذرایع و وسایل در تخریب و نابودی زن فعال بر می‌خیزند. مهمترین عامل در این عرصه باورهای دینی و سنتی زنان و تأثیر بیش از حد مبلغان دینی در شدت این حس حسادت مُمد قرار می‌گیرد. بسیاری از زنان اصلاً به‌این باور هستند که چرا ما در برابر مردان و یا تعظم قیام کنیم؟ نظام موجود زن را سرشت ابدی و ازلی پنداشته هر گونه تصرف در این امر را جنگ با خدا می‌پندارند. به‌این ترتیب انبوه از موانع که بیشترین آن از طرف خود زنان ایجاد می‌گردد در راه آزادی و مشارکت زن جامعه ما قد راست ایستاده است.

عده از مفسرین می‌پندارند که پیشرفت‌های زنان کشورهای اروپایی و امریکا بنابر دلایل جنگ‌های اول و دوم جهانی زنان به عوض مردان به جنگ رفته شامل چرخه اقتصادی جوامع خویش گشته و استقلالیت اقتصادی پیدا کردند و همین باعث شد تا به‌اشکال متنوع از حقوق و آزادی‌های انسانی برخوردار گردند. افغانستان همچنان چهل سال جنگ خانمان‌سوز را پشت سر گذاشته است، در بیشترین موارد به‌انواع و اشکال گوناگون زنان نان‌آوران خانه‌های شان می‌باشند ولی برای اعاده حقوق و آزادی‌های شان منفعل می‌باشند. نباید آن‌ها در انتظار حکم غیب و معجزه الهی دست رویدست بگذارند.

این خصوصیت منفعل زنان جامعه ما بزرگترین چالش فراوری آزادی زنان کشور ما می‌باشد. به‌همین مناسبت است که من در هر بخش از عوامل و دلایل راه برون رفت را در وجود یک سازمان سراسری پیام رسان و آگاهی ده برای زنان کشور ما که در هر قریه و قصبه وجودش لمس گردد و در هر خانه و دور هر دستر خوانی زنان و اعضای خانواده وجودش را لمس کنند و مردان هم بدانند که دیگر زنان برده گان شان نیستند. اگر زنان خود بیدار نشوند، خود در برابر بی عدالتی و تبعیض‌ها مبارزه عملی نکنند، اگر آن‌ها خود، خود را از وابستگی اقتصادی مردان وانر هانند، اگر آن‌ها خود در مشارکت همه امور جامعه سهم نگیرند، اگر آن‌ها خود تبعیضات را در مقابل دختران و پسران شان که در همان آوان کودکی در دامن مادر تلقین می‌گردد مرفوع نسازند، اگر آن‌ها خود چون دژی استوار برای دختران شان در خانواده ایستاده شده و تبعیض جنسیتی را اجازه ندهند هرگز انتظار عدالت و آزادی را نداشته باشند زیرا در جامعه ما فرهنگ مردسالاری در آن مسلط است کس داوطلبانه حاضر به‌چنین تحفه‌ای برایشان نیست. و این هم منصفانه نیست تا همه این گناه‌ها را یکسره به‌مردان نسبت داد و حالت منفعل زنان را نادیده انگاشت. از لابلای یادداشت‌های زنان در گوشه و کنار کشور و تحلیل اخبار از رویدادهای محلی

بر می‌آید که حتی در بسیاری از حالات زنان با وصف مراعات همه ركن‌های دینی و قواعد اسلامی بازهم مورد خشونت، حق تلفی و تبعیض جنسیتی مواجه است. که می‌تواند مهمترین موضوع برای تحقیق بیشتر فعالین حقوق زنان در کشور ما در این عرصه می‌باشد. از نظر من همه این مسایل فقط در عدم آگاهی زنان کشور ما از حقوق و آزادی‌های انسانی می‌باشد و منفعل بودن وی در راه آزادی از اسارت. در حالی‌که در بعد جهانی در مقدمه منشور سازمان ملل متحد به صراحت تأکید و باورمندی اعضای این سازمان را بر آزادی و شخصیت برابر زن و مرد بیان داشته در ماده اول این منشور آمده است: همه افراد بشر بدون در نظر داشت جنسیت آزاد بدنیا می‌آیند و از لحاظ حیثیت و حقوق با هم برابر اند.

در بیشترین ادیان خاصاً دین اسلام بقدر کافی اصول و مبانی به نفع برابری زن و مرد من حیث انسان تأکید شده است. که در مباحث قبلی به صورت مفصل در زمینه توضیح داده‌ام. اما باید زنان کشور ما به این باور برسند، آن‌ها از این حالت انفعالی بدر آیند و رسالت شان را برای آزادی زنان از اسارت درک کنند، این زنان اند که بدانند، درک کنند، اقدام عملی کنند که بنیاد گرایی اسلامی در پی اسارت هرچه بیشتر آن‌ها می‌باشد.

همان‌طوری‌که در اوایل قرن بیستم این مسئله زنان بود که در سرلوحه اقدامات بنیادگرایی اسلامی علیه ترقی و پیشرفت قد علم کرده و زنان منفعلانه به آن نگاه کرده و هیچ اقدامی نکردند. امروز نیز بنیادگرایی اسلامی از همین حالت انفعالی زنان کشور ما که نیمی از جامعه را احتوا می‌کنند استفاده کرده و زنان منفعلانه به آن در تماشا نشسته اند و منتظر اند که امریکاییان و اروپاییان از حقوق شان دفاع کنند. به این منظور من تأکید بیشتر دارم تا زنان خود در تمام عرصه‌ها نقش فعال و تأثیر گذار ایفا کنند. دو اصل مهم برای ایفای چنین نقشی یکی با سواد شدن زنان جامعه ما همراه با تحصیلات عالی و تخصصی و اصل دوم داشتن یک سازمان سراسری حمایت

از زنان می‌باشد. این سازمان سراسری که اگر به یک جنبش وسیع سراسری در کشور ما تبدیل گردد می‌تواند آموزه و حرکتی باشد در گام نخست علیه بنیاد گرایی اسلامی در وجود مجاهد، طالب، داعش و القاعد. این حرکت می‌تواند عامل مؤثر برای آزادی های زنان در کلیه سطوح اجتماع بوده و پشت آن‌های که در پی تحکیم سیطره مردان بر زنان اند می‌لرزاند.

عده دیگری از مفسرین امور اجتماع موجودیت جنگ، نبود فضای صلح آمیز در کشور، بحران اعتماد اجتماعی میان مردم و موجودیت فرهنگ تقابل ملی، مذهبی، زبانی، محلی و قومی را علت انفعالی زنان قلمداد می‌کنند. اما من با تردید این نظر من حیث عامل اساسی اضافه می‌کنم اگر زن جامعه ما با درک رسالت‌اش که نیم جامعه را او تشکیل می‌دهد و نیم دیگر را او زائیده و پرورش داده است توجه بفرماید، به این نتیجه خواهد رسید که اساساً او مسئول این همه جنگ، برادر کشی، ویرانی، انقطاعات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است. اگر او بحیث تنها همین نیم پیکر جامعه در جهت قطع جنگ آستین بر بزند دیگر اینجا جنگی وجود نمی‌داشته باشد. و اگر تلاش برای تربیه سالم فرزندان‌ش کند دیگر هیچ مشکلی در جامعه باقی نمی‌ماند. گرچه این نظریات شاید به فکر بسیاری از مردم آرمان‌گرایانه غیر عملی و تخیلات ذهنی پنداشته شود مگر مطالعات بسیار موشگافانه که در عرصه مصایب کشورمان انجام دادم به این نتیجه رسیدم که راه دیگری وجود ندارد جزء با سواد و ارتقای سطح آگاهی مردم ما برای ایستادگی در راه منافع عموم کشور.

قابل یادآوری می‌دانم که باوصف حالت انفعالی اکثریت قریب به تمام زنان جامعه ما عده از زنان کشور ما در سیر تاریخ با آن‌که به نحوی بارگران استبداد و تبعیض را بدوش می‌کشیدند و می‌کشند و استبداد مردسالاری هیچ زمینه ای را برای رشد، پویایی و تبارز زنان مساعد نگذاشته بود با فداکاری‌های بزرگ این زنان قهرمان، فداکار توانستند دین شان را در راه ارتقای فرهنگ، علم، ادب، سیاست، بیداری زنان جامعه ما، آگاهی و انسجام شان برای دستیابی

به آرمان آزادی از سیطره فرهنگ مرد سالار ادا کرده و با ارسال پیام صریح و روشن مبنی بر توانمندی زنان جامعه ما نامهایشان را ثبت اوراق زرین تاریخ کشور کردند. این شیر زنان با آنکه به شکل سازمان یافته برای آزادی و برابری زنان جامعه ما تشکیلات نداشتند اما با عملکردها و فعالیت‌های ادبی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و رزمی شان بهترین سرمش‌های به زنان جامعه ما بودند که در شرایط اختناق فرهنگی و مذهبی و محدودیت‌های سنتی توانستند پیام روشن به زنان جامعه ما بدهند که این زنان اند باید بیدار شوند و حق شان را بگیرند. که میتوان از شیر زنانی چون:

- ۱- سوریا خانم ادیب، شاعر و سخنوری بزرگ که در عصر ویدی میزیسته و فردوسی در شاهنامه از آن یادآوری های فراوان کرده است.
- ۲- رودابه کابلی دختر محراب حاکم کابل به قول شاهنامه یکی از زیباترین زنان دوران‌ش بوده او همسر زال بود و مادر رستم که در شجاعت بینظیر بوده و طرز زندگی این زن نامور از جمله قصه‌های دلانگیز وارزشمند شاهنامه فردوسی بوده که از دل انگیز ترین سوژه‌های ادبی جهان به شمار می‌رود. رودابه تمام ثروت خود را به افراد فقیر بخشید و زندگی بسیار عادی داشت.
- ۳- ته‌مینه سمنگانی ته‌مینه دختر شاه سمنگان که به قول فردوسی از زنان دلیر و نام‌ور زمانش بوده با رستم پهلوان شمشیر زن ازدواج کرده که پسری به نام سهراب به دنیا آوردند که پسرش از پهلوانان و دلیران بزرگ بود که داستان جالب زنده گی ته‌مینه از معروفترین داستان‌های کشور ماست
- ۴- اربعه بلخی دختر کعب فرداری فرمان‌روای بلخ و سیستان بود سخنور توانا و معروف که در اوایل قرن چهارم هجری سال‌های (۹۱۴-۹۴۳) میلادی در بلخ می‌زیسته و بحیث نخستین شاعر زن در زبان دری شناخته می‌شود. از شاعران بزرگ عصر و همپای رودکی و عطار گام‌های ارزشمند برداشت‌هاست. در فضیلت، کسب علم و دانش سر آمد دوران‌ش بود. در فصاحت و بلاغت کلام در ادب دری خدمات ارزشمندی انجام داده است.

۵- سلطان رضیه غوری دختر سلطان شمس الدین التمش غوری از شاهان نامدار هندوستان می‌باشد. این زن نامور درسالهای ۱۲۳۶ تا ۱۲۴۰ میلادی تاج و تخت را از پدرش به میراث گرفت. سلطان رضیه اولین پادشاه زن در هندوستان و اولین پادشاه زن در جامعه اسلامی در جهان می‌باشد و از استعداد سرشار، درایت و ذکاوت در عرصه سیاست، تدبیر اداره و حکومت، علوم دینی و ادبی برخوردار بود. او شاعر با قریحه بود و به نام شریں غوری و شیرین دهلوی شعر می‌سرود. او نقش بسزایی در بیداری و آزادی زنان هند خاصاً زنان مناطق شمال و شمال غرب هند از زیر فشار مضاعف مرد سالاری داشت

۶- زرغونه کاکر وی درسال ۷۸۴ ه.ق به دنیا آمد. زرغونه کاکر شاعر، عارف، عالم و از بزرگترین و مشهورترین خطاطان عصرش بود. در پته خزانہ از وی به نام اولین شاعر زبان پشتو یاد آوری شده است. موصوف برای اولین بار در تاریخ زبان پشتو بوستان شیخ مصلح الدین سعدی را به پشتو ترجمه کرد.

۷- نازوانا متولد سال (۱۶۴۳م) بوده، موصوف دختر سلطان ملخی توخی که از بزرگان ساحات جنوبی و جنوب غربی کشور ما بود، می‌باشد. نازو انا شخصیت مدبر، اندیشمند، شاعر و ادیب بود. وی در دامانش میرویس خان هوتک را منحیث یک شخصیت پر افتخار این مرز و بوم، شاعر، ادیب و دولت مدار نامدار پرورش داد که به نام میرویس نیکه تا امروزه از افتخارات ملی کشور ما شمرده می‌شود همان بود که میرخان یا میرویس خان هوتک در سال ۱۷۴۰ هجری ملت و وطن را از دست چپاولگران، متجاوزین و اشغالگران فارس نجات داد و اساس یک حکومت مستقل افغانی را گذاشت. در تاریخ آورده اند که ملخی توخی دریک جنگ با دشمن به شهادت می‌رسد و پسرش حاجی عادل خان برادر نازو برای مقابله با دشمن به جنگ می‌رود و نازو خواهرش را برای حفاظت قلعه پدرش می‌گمارد، و خود در پهلوی محافظان دیگر لباس نظامی برتن می‌کند و با وسایل جنگی خودش را تجهیز می‌کند و

مردانه وار از قلعه حفاظت می‌کند. حدود دوهزار بیت درج دیوان اشعار نازو انا می‌باشد.

۸- میرمن زینب خواهر شامحمود هوتکی بود که اصفهان را فتح کرد. میرمن زینب و در حکومت داری و علوم دینی مهارت زیادی داشت و شاعر شیرین سخن و ادیب بود.

۹- گوهر شاد بیگم ملقب به گوهر شاد آغا از زنان ادیب، مدبر، سیاست مدار با نفوذ در عصر تیموریان هرات بود. پدرش غیاث الدین ترخان از بزرگان با صلابت سلسله تیموریان هرات بود و لقب ترخان که یکی از منصب با اهمیت سلسله تیموریان بود که بیشتر مفهوم نماینده شاه در میان مردم را می‌رساند چنگیز بوی داده بود.

گوهر شاد بیگم برادرش امیر قره یوسف که در دربار تیموریان سمت وزارت را داشت در کارش یاری می‌رساند. موصوفه در همین زمان مکتب بزرگی را که از بزرگترین مراکز علمی آسیا در زمانش محسوب می‌گردید اعمار کرد و آن را با درایت فراوان اداره می‌کرد. و همچنان در کنار این مرکز علمی بزرگ مسجیدی اعمار کرد که از زمره ۱۰ ساختمان بلند دنیا از آن زمان محسوب می‌گردد.

مادرش بانو خان زاده بیگم در مشهد کنار امام رضا دفن است. او و همسرش سلطان شاهرخ تیموری، نوعی رنسانس فرهنگی، از طریق صرف حمایت بی‌دریغ خود از هنر و جذب هنرمندان، معماران، فیلسوفان و شاعران به دربار خود به وجود آوردند. عبدالرحمن جامی یکی از مشهورترین هنرمندانی بود که تحت حمایت ایشان قرار گرفت. گوهرشاد به تاریخ و ادبیات علاقه‌مند بود و مهری هروی، از زنان شاعر نامدار قرن نهم، مصاحب و ندیمه او بود. بسیاری از نمونه‌های بدیع معماری دوره تیموری در هرات که زیر نظر او اعمار گردیده است هنوز باقی است و امروزه آثار معماری، مینیاتور، کتب خطی، آثار خوشنویسی و دیگر هنرهای ظریفه از آن دوران بهجا مانده است که از

ممتازترین آثار هنری در جهان محسوب می‌شوند.

از آثار و بناهای خیره‌ای که توسط گوهرشاد بیگم بنا شد، مسجد جامع، مدرسه و خانقاه شهر هرات افغانستان و مسجد جامع مشهد در ایران بیش از همه اهمیت دارند که در هر دو شهر به‌نام آن بانوی نیکنام به «مسجد گوهرشاد» موسوم و مشهور می‌باشند و از شاهکارهای هنر معماری و کاشی کاری قرن نهم هجری به‌شمار می‌روند. همچنین او آثار ارزنده‌ای در حرم امام رضا و اطراف آن پدید آورد، از جمله دو رواق «دارالحفاظ» و «دارالسیاده» را بنا کرد. معمار این دو رواق و دو مسجد در هرات و مشهد، قوام‌الدین شیرازی بود.

این زن نیکوکار پس از سن ۸۰ سالگی در سال ۱۴۵۷ م در جریان قیام میرزا ابوالقاسم بابر در دوره سلطنت سلطان ابوسعید، به دسیسه جمعی از امرا و مشاوران سلطان ابوسعید به‌دستور آن پادشاه در شهر هرات کشته شد و در کنار قبر فرزندش شاهزاده بایسنقر میرزا و همسرش سلطان شاهرخ تیموری در مجموعه مدرسه و مسجد گوهرشاد هرات به‌خاک سپرده شد که آرامگاه او هنوز باقی است.

۱۰- بی بی الایی نوه با یزید روشن و یکی از فعالین جنبش روشن بود و زن با فضیلت بود وی در مبارزات ملی روشانیان نقش مهمی داشت و بسیار شجاع و باهمت و صاحب علم و دانش فراوان بود.

۱۱- حلیمه ختک سال متولد سال ۱۶۵۵ میلادی بوده و از مشهورترین شاعران زبان پشتو می‌باشد. حلیمه ختک دختر خوشحال خان ختک شاعر حماسی معروف و نامدار زبان پشتو بود. بی بی حلیمه ختک به‌سبک بسیار روان و ساده اما با شیرین کلامی شعر می‌سرود. در سرودن اشعار بیشتر از سبک پدر یعنی خوشحال خان ختک پیروی می‌کرد. تاریخ او را به‌نام زن عارف، فاضل و اندیشمند ثبت سینه خویش کرده است.

۱۲- شاه خانم سلطان ابراهیم لودی به قول تاریخ نگار با عضویت کشور ما مرحوم پوهاند استاد رشاد در سال ۱۵۵۴ میلادی زمانی که بابر سلطنت لودیان را در هندوستان سرنگون و دهلی و آگره را فتح کرد سلطان ابراهیم لودی آخرین سلسله دار لودیان را به قتل رساند. پسر خورد سال وی را با خانم سلطان ابراهیم لودی را به افغانستان تبعید کرد. موصوف در مسیر را حین عبور از دریای اتک در منطقه سینده خود را به دریا پرتاب کرد و مرگ را بر زندگی در اسارت ترجیح داد.

۱۳- دکتر حبیب الله تژی در کتاب خود به نام (پشتانه) در باره قهرمانی‌های رزمی خانم شابوری شاه پیری می‌نویسد، بروایت تواریخ، هنگامی که لشکریان بابر بر دهکده شابوری یا شاه پیری حمله کردند، شاه بوری به شوهرش گفت: باید ما جلو لشکر مغول را بگیریم! اما شوهرش که شجاعت ایستادگی را نداشت، بسخن شاه بوری گوش نداد. شاه بوری هم به تنهایی بجای شوهرش از داخل خانه کپری خود با سپاهیان بابر به جنگ پرداخت. هریک از سپاهیان بابر که می‌خواست از مقابل خانه او عبور کند، هدف تیر شاه بوری قرار می‌گرفت و نقش زمین می‌شد. او چنان تیر انداز مهر بود که تیرش هرگز خطا نمی‌رفت و بدین سان شاه بوری تعداد زیادی از افراد بابر را زخمی و از صف محاربه خارج کرد. سرانجا سپاهیان که جرئت پیشروی را از دست داده بودند، فریاد زدند: همه جمع شوید! اینجا بالای عظیمی جای گرفته که عالمی را تباه ساخت. پس از آن سپاهیان از هر طرف بسوی خانه شاه بوری حمله کردند و با رها کردن تیرهای خود بدن لطیف او را سوراخ سوراخ کردند. سپس سپاهیان بدرون خانه رفتند تا ببینند که این چه کسی بوده که به چنین مقاومتی دست زده است؟ وقتی به خانه کپری شاه بوری داخل شدند، دیدند که بجای یک زن کسی دیگری در خانه نیست که بدنش با تیرهای بسیاری سوراخ شده است و آخرین نفس‌هایش را می‌کشد. متعجب شدند و خبر به بابر بردند. بابر بزودی کس فرستاد که او را نکشید و زنده به نزدیک من

آرید.

اما تا این خبر به سپاهیان رسید، شاه بوری درگذشته بود. وقتی بابر از مرگ این زن شجاع مطلع شد، سخت متأثر گردید و افراد خود را ملامت کرد که چنین زنان را هیچ‌کسی نمی‌کشد و باید تا پیش من می‌آوردید، گفتند او چنان تیر می‌زد که زره ما هم جلوش را گرفته نمی‌توانست و ما فکر می‌کردیم که او باید یک مرد باشد و بنابراین کشته شد. پادشاه و تمام لشکریان از شجاعت آن زن در تعجب و حیرت فررفتند و او را آفرین می‌گفتند. از آن پس هر وقت که در حضور بابر نام طایفه عمرخیل برده می‌شد، بابر از آن‌ها تعریف می‌کرد و به‌خصوص از شجاعت شاه بوری یا شاه پیری توصیف‌ها می‌نمود.

۱۴- زرغونه انا از زنان مدبر و با درایت تاریخ کشور ما می‌باشد. موصوفه مادر احمدشاه بابا مؤسس و تهداب‌گذار افغانستان عزیز بود که در تمام امور کشوری و نظامی مشوره‌های سودمند به احمدشاه بابا می‌داد و بلااثر همین مشوره‌های سودمند زرغونه انا بود که احمدشاه بابا در تمام امور کشور داری و اتحاد ملت به‌دور یک حکومت مرکزی مؤفقانه عمل کرد.

۱۵- عایشه درانی دختر یعقوب علی خان توپچی باشی از رجال با نفوذ قوم درانی متولد کابل بود. موصوف متولد ۱۱۵۰ و وفات ۱۲۳۲ می‌باشد. عایشه درانی از شاعران بزرگ افغانستان صاحب دیوان بزرگ اشعار با داشتن ۳۰۰۰ بیت شامل قصاید غزلیات، مثنوی‌ها، مخمس و ترجیع‌بند، رباعیات و دوبیتی‌ها، و قطعات و شکواییه‌ها می‌باشد. او قریحه بزرگ شعری داشت و از سنین بیست سالگی تا آخر عمرش شعر بسیار بلند به‌سبک شعرای نامدار کشور و منطقه سرود.

۱۶- میرمن عینواز زنان نامدار روستائی قندهار است. مرحوم رشاد، در باره او چنین روایت می‌کند: دریک منزلی راهی که از قندهار بسوی کابل می‌رود، کاریزی وجود دارد که به‌نام «کاریز عینو» یاد می‌شود. «عینو» نام یک زن افغان روستائی است که احمدشاه بابا کاریزمذکور را به عنوان چادر برایش

بخشیده بود. پوهاند رشاد در این باره می‌گوید شوهر میرمن عینو جز لشکر احمدشاه بابا بود که بعد از برگشت یک مسافرت جنگی در یک منزلی شهر قندهار در حوالی همین کاریز عینو متوقف و به استراحت میپرداخت. چون خانه این سرباز در نزدیکی محل استراحت قوا بود بناً به منزلش رفته است ولی خانمش با وصف آنکه از دیدار شوهرش بعد از جنگ بسیار خرسند شده بود اما بعد از دانستن اینکه او هنوز هم باید بوظیفه اش میبوده است او را دو باره به‌قطعه مربوطه اش بر می‌گرداند. احمد شاه بابا با شنیدن این قضیه همین کاری زرا به‌این خانم به پاس دسپلین و وطن دوستی‌اش به عنوان چادر تحفه می‌دهد.

۱۷- میرمن سپینه یا سپین ادی دختر نورمحمد الکوزی، معاصر یار محمدخان الکوزی حاکم هرات در نیمه اول قرن ۱۹ بود. در سال ۱۸۳۷م که ایرانیان بر هرات حمله کردند و آنرا تحت محاصره درآوردند، این زن با احساس صحنه‌های نبرد و مبارزه افغان‌ها برای دفاع از هرات را در اشعار حماسی خود به‌تصویر کشیده است. احساس عالی وطن دوستی و توانائی او را در اشعارش بیانگرید طولای وی در شعر و آدب حماسی تبارز می‌دهد.

۱۸- غازی ادی که نام اصلی اش بی بی الماس است، شوهرش حبیب اکا از اقوام سلیمان خیل کتواز می‌باشد. در بعضی روایات آمده است که غازی ادی باشنده اصلی لوگر بود و بعداً در کابل مسکن گزین گردیده است. غازی ادی در جنگ‌های چهار آسیاب، قلعه قاضی، کوه قروغ، و سنگ نبشته اشتراک داشت، وی در کوه آسمایی با ۴۰۰ چهار صد زن بر ضد انگلیس‌ها می‌رمزیده، در جنگ سنگ نبشته قوماندۀ جنگ را بدست داشت، و در دامن‌های کوه آسمایی با هشتاد تن از زنان مجاهد توسط انگلیس‌ها به‌شهادت رسید و در کاردۀ پروان دفن گردیده است. زیارت وی تا امروز کنار سرک بین کاردۀ پروان و بهارستان وجود دارد. که این مقبرۀ توسط امیر امان الله با سنگ مرمر فرش و مزین گردید تا خاطره تابناک این شیر زن تاریخ

آزادیخواهانه کشور ما ماندگار بماند. همچنان از این زن قهرمان روایت است که در جهاد ملی کشور علیه انگلیس در سال ۱۸۷۸ م با شتارت و مهارت فراوان رزمی می‌رزمیده و در این جنگ سخت متوجه می‌شود که پرچمدار شهید شده و موصوف از افتادن پرچم به‌زمین جلوگیری و خود پرچم داد خواهانه را بر افراشته نگه‌میدارد. همچنان برای مبارزین ضد انگلیس باروت و مرمی می‌رساند و در شمشیر زنی و تیراندازی ماهر بود و گفته شده که هنگام حرکت لشکر غازیان او برای لشکر سرودهای ملی می‌خواند و بدینگونه احساسات ملی و دفاع آنان را به‌خروش می‌آورد و سرگروه سایر مبارزین زن بود و غازیان به‌وسیله راهنمایی‌های او پیروزی‌های زیادی بدست آوردند.

۱۹- ملالی یکی از قهرمان زنان تاریخ افغانستان می‌باشد. در جنگ میوند علیه انگلیس زیر رهبری غازی محمد ایوب خان زمانیکه جنگ با شدت جریان داشت بنابر طوالت جنگ و تلفات نیروهای خودی روحیه جنگی در میان سربازان روز تا روز ضعیف تر می‌شد و آذوقه و مهمات جنگی نیز رو به‌کاهش بود، ملالی که در آن‌زمان هفده سال داشت و مسکونه منطقه میوند بود با یک گروه دختران همراه شده و وارد میدان جنگ شدند. این دختران قهرمان زیر رهبری ملالی برای سربازان آب، نان و مرمی می‌رساندند و زخمی‌ها را تداوی و پرستاری می‌کردند. ملالی که در عین زمان قریحه شعری هم داشت اشعار حماسی برای هم‌زمانش می‌سرود و در این جنگ زنان توانستند روحیه بزرگ استقامت و و پایداری برای آزادی به همه سربازان بدهند و جنگ میوند به این ترتیب به‌نفع افغانان خاتمه پیدا کرد و انگلیس با تمام ساز و برگ مدرن جنگی اش به عقب نشینی مجبور ساخته شد انگلیسها نه تنها در این جنگ عقب نشینی کردند بلکه به‌تخلیه کامل افغانستان پرداختند. به‌قرار روایتی در همان روز عقب نشینی قوای دشمن ملالی جام شهادت نوشید و نام خود را در تاریخ مبارزات دادخواهانه کشور ثبت کرد.

۲۰- مخفی بدخشی (۱۸۷۶-۱۹۵۳) از شاعران بزرگ ادب دری بوده نامش سید نسب و یا سید نسب بیگم از تبار بدخشیان بوده که نیاکانش از امیران محلی بدخشان بودند و خانواده‌اش در روزگار پادشاهی امیر عبدالرحمن خان از بدخشان به قندهار تبعید شدند بود و در کابل و قندهار میزسته است. مخفی بدخشی دانش و معلومات عمومی را به گونه مخفی و بدور از نظر سیاسیون وقت از بزرگان و آگاهان خانواده خویش فرا گرفت. وی در شانزده سالگی به سرودن شعر آغاز کرد. مخفی بدخشی از عالمان و شاعران دوره خود بوده است و در مراحل سخت زندگی فراگرفتن علوم دینی و ادبی را ادامه داد و دارای قدرت بیان و استعداد ادبی خاصی در شعر گفتن بوده است که اشعار او آخر زنده گی او انباشته از اندرزهای زیبا و سودمند است.

۲۱- خانم حلیمه مشهور به بیو جانی دختر عتیق الله خان و نواسه امیر دوست محمد خان میباشد. بنابر زیبایی بینظیرش با امیر عبدالرحمن خان ازدواج کرد و بنابر ذکاوت، تدبیر، آگاهی و دانایی‌اش از زنان بسیار با منزلت و قابل احترام امیر عبدالرحمن خان بود. او در بسیاری موارد به عبدالرحمن خان در امور مملکت داری و سیاست مشوره‌های بسیار سودمند می‌داد.

۲۲- امنه فدویی او در سال ۱۸۹۷ میلادی در کابل به دنیا آمد. موصوف یک شاعر و عالم و نویسنده بسیار توانا بوده است. اشعار وی آرامش بخش و انباشته از صنایع ادبی است. او همچنان نثر بسیار اعلی ادبی مینوشت و بسیاری از همدوره هایش از نثر بسیار روانش بهره می‌جستند.

۲۳- مستوره غوری دختر میرسید اعظم غوری که نام اصلی‌اش حور النساء می‌باشد در سال ۱۸۳۲ میلادی در قریه پر چمن ولایت غور متولد گشته است. او را همچنان بی بی سفید پوش می‌گفتند. مستوره غوری یکی از زنان سخن سرای قرن ۱۳ هجری است که دیوان کاملی به نام (تحفة العاشقین و مفرح المسلمین) از خود به جای گذاشته است. این دیوان نزدیک به ۳۵۰ بیت را در برمی‌گیرد. اشعار آن خیلی پخته و آراسته با قوانین شعری بوده است.

مستوره غوری شعر بسیار بلند میسروده و در اشعارش انزجار و نفرت از وضعیت حاکم آن زمان و گله مندی از اطرافیانش احساس می‌گردد. احتمالاً او نیز یکی از قربانیان مانند رابعه بلخی بوده است. او نیز در بهاران جوانی در سال ۱۸۷۵ میلادی احتمالاً به قتل رسیده است اما سندی مبنی بر قتلش در تاریخ به مشاهده نمی‌رسد.

۲۴- لوی ادی دختر کلان پائنده خان بارکزائی و مادر وزیر فتح خان بود، این زن بر علاوه تر بیت فرزندان شجاع و دلاور، زن مدبر و سیاست دادن بود. در شجاعت و دستگیری از ناتوانان شهرت فراوان داشت، همه مردم با او ارادت خاص داشتند و محبوب القلوب همگان بود. لهذا مردم همچنانکه به احمد شاه درانی لقب «بابا» و به زرغونه و نازو لقب «انا» دادند، به این زن مدبر و کاردان نیز لقب «لویه ادی» را دادند. کاردانی و تدبیر وی باعث گردید که سلسله محمزی‌ها در افغانستان صاحب اقتدار شدند. او هم مشاور بود و هم مربی بسیار با دانش. کار ازموده در امور کشوری و حکومتی.

۲۵- میرمن خجو خانم با درایت امیر دوست محمد خان و مادر وزیر اکبر خان است به گمان اغلب در سالهای ۱۷۹۰ - ۱۷۹۵ تولد شده و اسم اصلی وی خدیجه می‌باشد. او در ایام پناهندگی پسرش در بخارا برضد قوای انگلیسی می‌رزمید. او به پسرش پیام فرستاد تا به کشور بر گشته و وطن و مردمش را از چنگ انگلیس وارهاند. او مشاور آگاه امور امیر دوست محمد خان بود. او در تمامی تحولات و امور دورانش نقش بسیار ارزشمند داشت. افکار آزادی خواهانه و اصلاحی وی در شکست انگلیسی‌ها رول بسزایی بازی کرد.

۲۶- مادر مدد خان که خواهر امیر دوست محمد خان و خانم عبدالرحیم خان، که مشهور به مادر مدد خان می‌باشد. در زمان تجاوز انگلیس به افغانستان قرآن را بدر بغل گرفته خانه بخانه روسای با رسوخ کابل، کوهستان و پروان گشته و در مقابل مردم چادر می‌افکند و آن‌ها را به قرآن سوگند می‌داد و برای

مقابله با انگلیس و راندن آنها از کشور تحریک می‌کرد.

همچنان خانم‌های قهرمان و فدا کاری در سیر تاریخ کشور ما با فدا کاری کار های بزرگ فرهنگی، علمی، ادبی، اقتصادی و سیاسی توانسته اند پیام‌های روشنی برای زنان کشور ما مبنی بر آزادی، برابری و مشارکت شان در تمام امور جامعه داده اند که می‌توان با اختصار از بانوان گرانقدری چون بی بی شمسو، بی بی نیکبخته، گل ناره انا، حره جلالی مادر سلطان بهاوالدین سام، ملکه ثریا، صالحه یوسفی، کبرا نورزایی بعد از ملکه ثریا اولین وزیر زن در کشور ما، شفیقه ضیایی، خانم پروین اولین هنرمند آواز خوان زن در رادیوکابل، زینب داود، ملکه حمیرا، شاه دخت بلقیس، نظیفه غازی، رقیه ابوبکر، کوثر نورانی، معصومه عصمتی وردک، اناهیتا راتب زاد، ثریا پرلیکا، سناتور حمیرا سلجوقی، سناتور عزیزه گردیزی، حبیبه سراپی، صالحه فاروق اعتمادی، شفیقه رزمنده، میرمن رابیا، لطیفه کبیر سراج نخستین نطق زن رادیو کابل در کشور ما، دنیا غبار همچنان اولین گروه های قابل‌ها برای تسهیلات زایمان مصئون تر زنان و مراقبت از مریضان در سال‌های ۱۹۵۰ مانند خانم شیرین جان خانم مستوفی ولایت بلخ، خانم معصومه هاشمی، میرمن خدیجه خانم داکتر علی احمد خان، خانم بلقیس سکندر، میرمن کامله خانم داکتر عیسی خان، خانم صالحه محمد اسمعیل، خانم حمیده محمد انور، خانم فاطمه محمد سرور، میرمن جمال بی بی خانم کریم پیلوت، خانم رقیه دختر داکتر رجب علی خان، خانم حمیرا، عذرا، خاور، حلیمه و سایرین قهرمانان واقعی که با وصف شرایط مختنق فرهنگ مرد سالار و تعصب مذهبی توانستند شب و روز با فداکاری و جانبازی عملاً به زنان کشور ما الگوی آزادی، برابری و مشارکت گردند. در سال ۱۹۲۸ میلادی اولین گروه دختران افغان به‌منظور ادامه تحصیل کشور را به‌مقصد ترکیه ترک کردند. یکی از آنها «آدینه نیازی» مادر بنیانگذار سازمان زنان افغان واقع در شهر تورنتو کشور کانادا است. آدینه می‌گوید مادرم بسیار خوشبخت بود که

او به‌حیث عضو اولین گروه زنان افغانستان بود که در خارج از کشور تحصیل تخصصی کرده است.

اولین معلمین زن برای تدریس مکاتب دختران چون اسماً رسمیه طرزی خانم محمود طرزی که در عین زمام اولین ژورنالیست زن نیز ثبت تاریخ کشور ما گردیده است، اولین نطاقان زن لطیفه کبیر سراج، آمنه ملک زاده، رقیه حبیب ابوبکر و مستوره گوینده زبان پشتو، اولین هنرمندان آواز خوان زن چون فرشته در کودکی آواز میخواند، میرمن سامعه میرزاده بعداً گوینده اخبار رادی کابل نیز بود و میرمن خدیجه ضیایی با نام مستعار (خانم پروین)، آزاده، ناهید عالمتاب از نخستین زنان آوازخوان اند که چادری بر سر به‌سندیدوهای رادیو رفته آهنگ ثبت می‌کردند، اولین هنرمند تیاتر افغانستان دختری زیبایی بود به‌نام ترینا از شهر کابل که در نمایشنامه (وفای زن) نوشته قوی کوشان نقش ایفا کرد.

به‌تعقیب آن زنانی دیگری چون حبیبه عسکر، پروین صنعت‌گر، شریفه دانش، مخفی کابلی، زرغونه آرام، زلیخا نورانی، نورتین نورانی، مزیده سرور، ذکیه کهزاده، اقلیم‌مخفی، جمیله ایمن، زلیخا نگاه، هما مستمند، نجیبه دنیا، میمونه غزال، فاطمه پایا و سایر زنان پیشتازی که به نحوی حصارها را شکستند و برای آزادی زن دگران را سرمشق شدند، اولین دکتوران و طبیبان زن، اولین زنان نمایندگان مردم در پارلمان کشور این‌ها همه آن زنان بیداری جامعه افغانی بودند که با ابتکارات جانبازانه شان پیام بیداری و آگاهی برای سایر زنان کشور فرستادند. همچنان از نویسندگان و قلم به‌دستان ارجمند زن چون ماگه رحمانی، ملالی موسی، دنیا غبار، کامله حبیب، سپوژمی زریاب، مریم محبوب، توریپکی قیوم، فوزیه رهگذر برلاس، پروین پژواک، فروغ کریمی، معصومه کوثری، حمیرا رفعت، لیلا رازقی، معصومه حسینی، صدیقه کاظمی، آمنه محمدی، سکینه محمدی، منیژه باختری، حمیرا قادری، بتول سید حیدری، شیما قاضی زاده، تینا محمد حسینی، فاطمه موسوی، وسیمه

بادغیسی، ریحانه بیانی، خالده خرسند، معصومه ابراهیمی، نیلاب موج سلام، عالییه عطایی، حبیبیه جعفری، فاطمه خالقی، معصومه جعفری، حکیمه اخلاقی، معصومه امیری، سمیه کابلی، زهرا نوری، زهرا زمانی، لیلا خالقی، سمیرا بیانی و نرگس زمانی و صدها زنان دیگر در عرصه‌های فرهنگ، هنر، ادب، تاریخ، اداره، طبابت، سیاست، اقتصاد و امور نظامی نیز میتوان به افتخار یاد آوری کرد. این بانوان آگاه تمام تلاش شان را برای بیداری و آگاهی زنان جامعه ما معطوف گردانیده اند.

همچنان عده قابل توجه از زنان کشور ما در همین شرایط نابرابر و تبعیض آمیز در زیربار خشونت مرد سالاری که انواع مظالم را بر وی روا دانسته دوشادوش مردان در زراعت، دامداری، صنعت، ادارات ملکی، نیروهای امنیتی و ادارات قانون گذار نقش فعالانه ایفا کرده و امور منزل، رسیدگی و مراقبت از اعضای خانواده و تربیت فرزندانش را نیز عهده دار می‌باشد. اما متأسفانه بنابر وضعیت منفعل اکثریت زنان جامعه ما این قشر روز تا روزدر قهقرای بدبختی، خشونت، سنگسار، تبعیض جنسیتی، آزار و اذیت جنسی نداشتن هیچ نوع حق انسانی و ده‌ها مظالم دیگر اجتماعی غرق بوده و نسل به نسل غرق شده می‌روند. آرزومندی من این است تا این کتله بزرگ انسانی جامعه ما بیدار شده از حالت انفعال خارج گشته فعل و انفعالات جامعه را منحیث نیم پیکر کامل الحقوق جامعه که آن نیم پیکر را مادر است در دست خویش بگیرند دیگر به بنیاد گرایان، محافظه کاران سنتی و اقشار مرتجع و ضد زن یک «نه» مهیب بگویند و اجازه ندهند از این بیشتر برسرنوشت شان بازی صورت گیرد.

یقیناً در این راه هموطنان بسیاری ما در همکاری با زنان برای رفع این مصیبت جامعه یاری می‌رسانند اما ابتکار به دست زنان و سازمان سراسری شان در توأمیت با سازمان‌های حمایتی بین المللی باید باشد. سال‌های پسین عناصر بیداری و سهمگیری فعال زنان کشور ما در گفتمان‌های سیاسی،

اجتماعی و اقتصادی مایه خوشی و امیدواری فراوان می‌باشد. زنان کشور ما توانسته اند از طریق نشرات چاپی و تصویری و شبکه های اجتماعی صدای خویش را رساتر به گوش جهانیان رسانیده و روابط زن افغان را با جهان تأمین کرده است. گرچه تا هنوز این صداها نمایندگی از اقشار محدود شهر نشین و دست اندرکاران ادارات و مؤسسات می‌کند ولی توجه، تعمق و نگرش وطن شمول این بیدار شدگان خواب قرون می‌تواند تکانه‌ای خوبی برای بیداری و هم صدایی سایر زنان کشور ما باشد. هشتک‌های راه اندازی شده زنان افغان زیر نام‌های «نام ام کجاست؟»، خط-سرخ-من-زنان افغان به قهقرا بنیاد گرایی طالبی بر نمی‌گردند، نه! به آزار واذیت زنان، چادری هویت من نیست» و سهمگیری فعال زنان افغان در هشتک‌های راه اندازی شده توسط فعالان فیمینیست جهان در شبکه‌های اجتماعی و سایر فعالیت های متمرکز زنان روزه‌های امید را برای بهبود وضعیت زنان، آزادی زنان ما از سیطره فرهنگ مرد سالار و تضعیف و محو بنیاد گرایی اسلامی گشوده است.

نقش منفی محافظه کارانه خود زنان برای جلوگیری از دستیابی به حقوق و آزادی زن از قید اسارت همان‌طوری که در مباحث قبلی در باره نقش زنان در رعایت سنت‌ها و ادامه دهندگان بسیار فناتیک فرهنگ مرد سالاری در جامعه افغانی توضیحات ارائه کردم می‌خواهم این سلسله را با تأمل بیشتر به کنکاش بگیرم.

زن جامعه ما از آوان زندگی مشترک‌اش با شوهر همیشه در تلاش این است تا با به دنیا آوردن فرزند پسر خود را خوشبخت خانواده جا بزند. در حالی که با این کارسند محکومیت‌اش را منحیث زن برده تسجیل می‌کند. با این کارش جایگاه پسر را این زن است که در خانواده برتر می‌سازد. اکثریت قریب به اتفاق زنان کشور ما پسران خانواده را برتر از دختران خانواده شمرده و پسران شان را تفتیش و یا پلیس خانوادگی برای کنترل اعضای مؤنث خانواده مقرر می‌کنند. آن‌ها از پسران خویش می‌خواهند خواهران شان را زیر نظر داشته

باشند تا دست از پا خطا نکنند، آن‌ها از پسران شان می‌خواهند تمام آزادی‌های خواهران شان را سلب و عقاید شان را تفتیش کنند. از این جا پسران خانواده به‌این باور و احساس می‌رسند که حاکم زنان جامعه آن‌ها هستند و شعارهای (زن ناقص العقل) از همین جا به‌رونق می‌نشیند و مردان خود را در جایگاه عقل کل می‌پندارد. زیرا زن یا مادر این منصب را برای پسران خانواده اعطا کرده است و سند محکومیت دخترانش را در قید اسارت مردان امضا می‌کند. این‌ها همه به‌سنت جامعه بدل گشته اند و هیچ کس سنت شکن نمی‌گردد حتی اگر این به‌قیمت جان هزاران زن در جامعه ما تمام گردد. قیمت را که زنان جامعه ما در نبود آزادی، تأمین حقوق برابر انسانی و انواع تبعیض‌ها می‌پردازند بسیار هنگفت و به‌قیمت عقب مانی همه عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و نظامی کل جامعه تمام گشته است. از همین جاست که دوره‌های تولید و باز تولید فرهنگ مردسالار به‌همکاری داوطلبانه زنان در جامعه ما هیچ‌گاه نمی‌ایستد و کماکان به‌سیر خویش ادامه می‌دهد.

در نتیجه این همکاری بی شایبه ای زنان، دختران و بانوان تازه وارد میدان استبداد خون آشام مردسالاری به‌ستوه آمده و در شرایط همکاری مادران و مادر شوهران (خشوها) شان دیگر صبر و تحمل شان لبریز شده و دست به‌خود کشی می‌زنند. در سال‌های واپسین خود سوزی دختران جوان و زنان رسم جدید یست که احتمالاً مهاجران افغان بر گشته از ایران از آن‌جا با خود به‌ارمغان آورده اند. زیرا حوادث خود سوزی‌های دختران و زنان از دیر زمانی در ایران معمول بوده است. عوامل این همه ظلم و ستم بر زنان را طی جستارهای قبلی توضیح کرده ام، در این مبحث بیشتر به نقش منفی و محافظه کارانه زنان در راه دستیابی به‌آزادی و رهایی از قید اسارت مرد سالاری می‌پردازم.

آن بانوی جوان که زندگی را با صدها آرزوهای انسانی برای یک زندگی خوشبخت بازم برایش بنزین می‌ریزد و خود را در محضر همه خانواده آتش می‌زند، آن دختر که تازه بهاران جوانی اش را به‌نظاره نشسته و به‌چه رویا هایی

شیرینی که نمی‌اندیشد رگ دستش را میزند و یا با ادویه مرگ موش و یا ادویه جات دیگر به‌زندگی‌اش پایان می‌بخشد، آن خانم تازه عروس که چند ماه از زندگی مشترک‌اش نگذشته و با هزاران امید و آرزوی زندگی خوشبخت پا به‌خانه شوهر گذاشته است خود را از بلند ترین نقطه منزل مسکونی‌اش بزیر پرتاب می‌کند و در یک چشم به‌هم زدن با این زندگی وداع می‌کند و صدها همچو نمونه‌های واکنش تراژید صفحات روزنامه‌ها، جراید، اخبار و گزارشات رادیویی و تلویزیونی و صفحات رسانه‌های اجتماعی را پُر کرده است. در حالی‌که این‌ها نمونه‌های بسیار کوچک آن تراژیدی بزرگی است که روزانه برسر نیمی از باشندگان کشور ما یعنی زنان جریان دارد و بنابر فرهنگ مسلط حیثیت، آبرو، وقار، عزت و احترام خانوادگی، شرم، حیا، سیال شریکی، اودر زادگی و ده‌ها دلیل دیگر حتی همسایه بغل دستی از آن اطلاع حاصل نمی‌کند. این جنازه‌ها را به‌نام این‌که می‌گیرین داشت از بام خود را پاهین انداخت، در موقع دوشیدن گاو بر شکمش لگد زد، هنگام نان پختن در تنور افتید و صدها بهانه دیگر خاموشانه دفن می‌گردد. آیا در خانه‌ای که چنین اتفاقات تراژید جان زنان جوان آن خانواده را می‌گیرد زنانی دیگر وجو ندارد؟ اگر وجود دارد پس چرا این زنان حد اقل کمک بر هم‌نوعان شان نمی‌کنند؟ و یا این‌ها همه لال و گنگ و کور اند؟ نخیر همه هم می‌شنوند، هم می‌بینند، هم احساس می‌کنند. مگر این‌ها به‌مشتی انسان‌های محافظه کار و همکار سلطه مردسالاری تبدیل شده اند که اراده شان برای حفظ فرهنگ و عنعنات مسلط بر جامعه و حفظ آبرو و عزت خانواده می‌باشد و بس. از همین رو دختری که یگانه تکیه گاهش مادرش است وقتی می‌بیند مادرش با جلادان دیگر خانواده و خارج از آن یکجا ریسمان او را گرفته و بطرف کشتارگاه می‌برند دیگر زندگی برایش پوچ و بی معنی می‌گردد. آن خانم جوان تازه عروس مظالم مادر شوهر (خشو) که هر روز برایش دسیسه تازه طرح کرده هم خودش و هم همه اعضای خانواده بروی ستم روا می‌دارند دیگر امیداش از همه جا قطع می‌گردد زیرا مادرش نیز

طی پیامی بسیار غیر انسانی و غیرعاطفی برایش گوشزد کرده است که او مال مردم است و آن‌ها با وی دیگر رابطه ندارند برای این بانوی ناامید از انسان و انسانیت جهان به ماتم کده‌ای سیاه تبدیل شده و زندگی وی در همان اوان جوانی مرگ را صدا می‌زند. بر دختری تجاوز شده و در نتیجه آن تجاوز دختر معصوم حمل گرفته و باردار شده است تنها مادر دختر از جریان آگاه می‌باشد او بخاطر حفظ آبرو و حیثیت خانواده‌اش یا خودش دخترش را می‌کشد و یا دخترش را مجبور به خودکشی می‌گرداند.

اکثریت زنان کشور ما محصور و اسیر ذهنیت متعصب مذهبی و ساخته و بافته فرهنگ مردسالاری می‌باشند این اسارت محافظه کارانه زنان کشور ما مانع بسیار بزرگ در راه مشارکت زنان می‌باشد. و همچنان این خود راه بی خطر برای تولید و باز تولید نظام مردسالار و ادامه بلامانع رسوم ضد انسانی و ضد زن در جامعه ما می‌باشد. زیرا زنان با کمترین ریسک فرزندان شان را برای تداوم فرهنگ مرد سالاری تجهیز، آماده و به جامعه تقدیم می‌کنند. در بسیاری حالات آنچه ظلم، تبعیض و ناروایی را که زنان بالای دختران جوان و عروسان تازه وارد شان روا می‌دارند مردان آن خانواده‌ها اصلاً آگاه نیستند. به این استنباط می‌رسیم که مسئله زنان در افغانستان بیشتر مسئله فرهنگی است که زنان خود قیام کنند و این فرهنگ منحط را از ریشه دگرگون سازند. در سیر تاریخ همان طوری که در بالا تذکر دادم دیدیم که در جریان تاریخ معاصر کشور ما بنابر ذهنیت حاکم فرهنگ مردسالاری و عدم مشارکت زنان برای رهایی شان و یا بهتر است بگویم همکاری زنان برعکس به جانبداری بنیاد گرا های مذهبی و محافظه کاران سنتی تاکنون چند بار جامعه ما را به نابودی کامل کشانیده است و یکی از دلایل اساسی هم همکاری محافظه کارانه زنان و عدم مشارکت سیاسی شان در مدیریت این رویدادها می‌باشد.

خوشبختانه در سالهای اخیر زنان قهرمانی در رده‌های مختلف سیاسی، اداری، فرهنگی و اجتماعی کشور ما قد بلند کرده اند. این زنان قهرمان در

برابرنیاد گرایی و همهٔ انواع تبعیض‌ها ایستاده شده و برای حقوق برابر زنان و زدودن فرهنگ منحط زن ستیز در جامعه به‌جد و جهد غیر متمرکز پرداخته اند. این‌ها همچنان از طریق رسانه‌های اجتماعی و سیستم «هشتک» امیدواری‌های را برای تشکلهای سراسری زنان و از همه مهمتر بیداری زنان جامعهٔ ما ایجاد کرده اند. من با همهٔ گزارشات و دیدگاه‌های مأیوس‌کننده‌ای که از سرتاسر کشور در باره زنان به‌دست آورده‌ام نمی‌توانم این امیدواری‌ها را در راه آزادی زنان کشور ما از اسارت فرهنگ مردسالار و مشارکت شان در کلیه امور اجتماع نادیده بگیرم. به‌نظر من اگر این زنان قهرمان فعالیت‌های شان را در موافقت و مطابقت کامل با منافع ملی کشور بدون هرنوع لغزش در تعصبات ملی، مذهبی، سیاسی، زبانی و سمتی متمرکز ساخته و از طریق راه اندازی یک گفتمان بزرگ سراسری ملی با سایر گروه‌ها و ساختارهای فعال زنان و پیشگامان نهضت زن در کشور ما طرح یک سازمان سراسری زنان را در کشور بریزند بزرگترین خدمتی است که در راه منافع ملی کشور و آزادی زنان کشور ما انجام می‌دهند. تفصیل و طُرق عملی این مامول اهم را در خاتمه این رساله در بخش نتیجه‌گیری‌ها خواهم توضیح داد.

ناگفته نماند در سال‌های بعد از حمله امریکا به افغانستان حکومت تازه بدوران رسیده ساخته و پرداخته امریکا و قشر محافظه کار مذهبی یک‌عده زنان را منحیث سمبول و نمادی از مشارکت زنان که من مصمم‌ام زیر عنوان جدا گانه به‌آن بپردازم آورده و دردستگاه اداره دولت و ارگان‌های اداره و قانون گذاری نصب کرده اند. این زنان در بسیاری از حالات قوانین مخالف آزادی زن در راستای تبعیض جنسیتی را تصویب می‌کنند و به‌آن مهر تأیید می‌گذارند. چرا چنین است؟ زیرا عده زیادی از این زنان که در حقیقت نه به‌نمایندگی از قشر زن بلکه نمایندگان قشر متعصب مذهبی، قوماندانان و زورمندان مسلح تنظیمی و مافیاهای کشور بوده که برای فریب اذهان عامه و شرکای بین المللی افغانستان از آن‌ها بهره برداری سوء منحیث سمبول‌های

آزادی و مشارکت زن در اداره، اقتصاد و سیاست جا زده می‌شود.

بیسوادی و نا آگاهی زنان از امور اجتماعی، اقتصاد و سیاسی

در جستارهای قبلی اشاراتی در باره عوامل عقب نگهدارنده زنان در جامعه افغانی داشتیم که یکی از این عوامل بیسوادی و عدم آگاهی زنان کشور ما از امور اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و حتی زاد و ولد، نگهداری و تربیت فرزندان که مستقیماً به خودش رابطه دارد می‌باشد. بحث باسواد سازی جامعه، تعلیم، تربیه و کسب آگاهی و نقش آن در رشد و انکشاف اقتصادی- اجتماعی جامعه بحث بس بزرگ و بسیار با اهمیت جامعه ما می‌باشد که از حوصله این نوشته خارج است. اگر فرصت یاری کند سعی می‌کنم در حد توان در آینده به آن پردازم. در این جا زیر این عنوان می‌خواهم عوامل بیسوادی و نا آگاهی زنان کشور ما را با پیامدهای آن برجسته ساخته و حتی المقدور راههای برون رفت را توضیح خواهم داد.

وزیر معارف افغانستان طی یک مصاحبه در باره شیوه‌ها و طرق با سواد سازی مردم خاصاً زنان بیان داشت که در حال حاضر حدود پانزده هزار مرکز یا کورس سواد آموزی در سراسر این کشور فعال هستند. موصوف اضافه کرد ما کورس‌های سواد آموزی دایر کرده ایم اما این تنها با سواد شدن کافی نیست بلکه برای همه مردم و بصورت اخص زنان باید زمینه‌های یادگیری حرفه نیز فراهم شود.

بر اساس ارقام احصائیوی منتشره اداره یونسکوی سازمان ملل متحد در سال ۲۰۱۶ حدود یازده میلیون شهروندان افغانستان که سن بالاتر از ۱۵ سال دارند بیسواد اند که هیچ‌گونه مهارت خواندن و نوشتن را ندارند. بر اساس این ارقام منتشره تنها ۱۸ درصد از زنان کشور ما از نعمت سواد برخوردار بوده و

مابقی همه بیسواد اند. اداره یونسکو سازمان ملل متحد همچنان مینگارد که در روستا های افغانستان وضع از این هم بدتر بوده در آنجا ها ۹۰ درصد زنان و ۶۳ درصد مردان از نعمت سواد محرومند. در میان جوانان کشور ما بین سنین ۱۵ تا ۲۵ سال دختران ۸ درصد با سواد و پسران ۴۰ درصد با سواد اند. همچنان در میان زنان سنین از ۲۵ تا ۴۵ سال ۱۰ درصد آنها با سواد و مردان در عین فاصله سنی ۳۶ درصد با سواد اند. این ارقام بهوضاحت می‌رساند که سطح سواد در میان زنان و دختران جوان بنابر موجودیت سنت بنیاد گر مذهبی و حاکمیت فرهنگ مرد سالاری در سطح بسیار نازل قرار داشته و دلیل مبرهن این همه نابرابری‌های اجتماعی و روش های استبدادی علیه زنان از همین جا سر چشمه می‌گیرد. زنان را بیسواد و نا آگاه نگهدارند تا آنها را بطور دلخواه مورد بهره برداری قرار دهند.

این را بهصراحت باید خاطر نشان ساخت که نا آگاهی زن از شناخت کنه ذاتی خویش و حقوق انسانی‌اش در اجتماع باعث گردیده که هویت اش از جانب مردان زیر سوال برود. عده قابل توجه مردان نیز بنابر عدم آگاهی و شناخت شان از انسان و ممیزات انسانی این فرهنگ منحط مرد سالار را پذیرفته و برای دیر پایی و ادامه آن پا می‌فشارد. چنانچه در بحث‌های گذشته تصریح کردم اساساً نقطه آغاز تبعیض جنسیتی از نا آگاهی افراد جامعه بوقوع پیوسته است. موجودیت جهل، خرافات و ضعف‌های اخلاقی مخصوصاً بیشترین در میان زنان باعث گردیده است تا مردان با سوء استفاده از این کنش ویرانگر زن به فرمانروایی اش همچنان ادامه دهد.

در بخش وابستگی اقتصادی و مسئله مشارکت دیدیم که زنان بنابر وابستگی اقتصادی به‌مردان، زیر سیطره مرد قرار داشته و در نبود مرد خود را بسیار نا توان و علیل تصور می‌کند. در حالی‌که اگر همین زن خود را با سواد سازد، تحصیل کند، به‌آگاهی‌های اجتماعی، سیاسی، مسلکی، اقتصادی و فرهنگی کسب کند، مانند سایر افراد جامعه یا بهتر است بگوییم مانند مردان

تفکر کند برای مشکلات اش خود راه حل جستجو کند، خود تصمیم گیرنده سرنوشت اش باشد، خود برای آینده اش پلانگذاری کند، خود در باره مشارکت اش در اجتماع در همه عرصه ها تصمیم اتخاذ کند و به دهل دیگران نرقصد و یا از جانب مردان سؤ استفاده نگرده. این است شیوه عملی رفع تبعیض جنسیتی، این است راه کوتاه و هدفمند برای آزادی کامل زن از سیطره فرهنگ مرد سالار. در تمام روند ساده، جریان مطلوب و پروسس حقیقی که همه اش از زن آغاز و به زن خاتمه پیدا می کند. زن خودش بیدار شود و راه با سوادش را برگزیند، کار کند و در مشارکت اجتماعی سهم بگیرد و برای آینده و مشکلات اش خود به تفکر بنشیند.

برای کسب انواع آگاهی که در سطور بالا آنرا ذکر کردم فراگیری سواد امریست حیاتی و ضروری. بدون فراگیری سواد کسب آگاهی و شناخت جهان کمتر میسر و ممکن است. از طریق فراگیری سواد میتوان اول خود را شناخت و متعاقب آن در پی شناخت اطراف خویش و جهان شد. با شناخت اطراف خویش میتوان روابط خویش را با اطراف خویش بر پایه شناخت که از آن پیدا کرده ایم تأمین کنیم و با جهان همچنان. زنان کشور ماباید بدانند که بدون کسب سواد و آگاهی از رموز زندگی-اجتماع-اقتصاد راهی برای برون رفت از این همه زور گویی، اسارت و استبداد ندارد. و در مقابل گاردهای محافظتی مرد سالاران که عبارت از پدران، برادران و شوهران میباشند تا سرحد گرفتن حق حیات تلاش اعظمی بخرچ میدهند تا زن را کاملاً بیسواد، نا آگاه و در چهار چوب منزل زندانی نگهدارد که این روش خونبار زن را هراسانده و به شخصیت بیسواد، نا آگاه، منفعل و نامبتکر نگهداشته است. به این ترتیب گراف بیسوادان، نا آگاهان و افراد منفعل در جامعه همیشه بالای پنجاه درصد بوده و در تمام عرصه های زندگی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی عقب مانده و جلوگیری پیشرفت و رفاه خواهد بود. زیرا اگر همه مردان در کشور ما با سواد هم گردند باز هم زنان من حیث نیم پیکر جامعه نمی جامعه ما بیسواد باقی

می ماند.

همه علما و دانشمندان علوم اجتماع، حقوق، سیاست و اقتصاد راست، چپ، میانه همه متفقاً به این نظر اند که مشارکت زن در کلیه امور اداره و اجتماع از طریق تعلیم و تربیه و فراگیری آگاهی عمومی و مسلکی میسر و ممکن است. زیرا با ارتقای سطح فکری بانوان زمینه های تبارز آنها در ساحات مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، حقوقی و اداره میسر و ممکن میگردد. به این ترتیب زنان می توانند نقش سازنده تر در انکشاف جامعه و زندگی خصوصی ایفا کنند. اگر زنان کشور ما از خواب قرون بیدار شده به این درک برسند که با باسوادی و آگاهی اش جامعه را به حرکت در می آورد و چرخ این پروسه تنها به دستان او می تواند بچرخد در غیر آن همین سلسله همچنان راکد خواهد ماند. فراگیری سواد زنان دلیل محکمی برای ترغیب آنان غرض مشارکت در کلیه امور اجتماع منجمله مشارکت سیاسی می باشد. زنان اگر با سواد شوند خود در پی آگاهی بیشتر در باره تمام عرصه های زندگی متجسس می شوند و این آگاهی با کسب دانش مسلکی و فراگیری حرفه رهنمایست براتی زنان غرض مشارکت یکسان چون مردان در تمام عرصه های اجتماع، اداره، اقتصاد و سیاست.

فراگیری سواد شهروندان و خاصتاً زنان بحیث نیم پیکر جامعه و پرورش دهنده کل جامعه یکی از شاخص های اساسی توسعه اجتماعی است و بر عرصه های مختلف آموزش سلامت و بهداشت عمومی و افزایش سطح مشارکت فرهنگی، اجتماعی تأثیر چشم گیری داشته است. همچنان اگر زنان کشور ما تلاش مضاعف بخرچ دهند تا حضور پر رنگ و قابل توجه در مراکز علمی و اکادمیک پیدا کنند، این امر حکایت گر اشتیاق و استعداد زنان کشور ما در کسب تخصصی عرصه های متنوع دانش مسلکی و تولید می باشد. زنان باید خود در این راه پیشگام گردند در غیر آن بی توجه ای و غفلت در این باب چه از جانب دولت و ارگان های مسئول و چه از جانب شهروندان خاصتاً

زنان خسارات بس بزرگ اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بر کشور و مردم ما وارد می‌آورد.

راه اندازی کمپاین با سوادسازی مردم از جانب وزارت تعلیم و تربیه، وزارت امور زنان، وزارت انکشاف دهات در همکاری با اداره یونیسیف و سایر ادارات ذیربط سازمان ملل متحد بخش افغانستان کاریست بس بزرگ و ارزشمند. تدابیری اتخاذ گردد تا مسئله باسواد سازی مردم خاصاً زنان بیشتر دهات و روستاها را تحت پوشش قرار دهد. زیرا اکثریت زنان دهات از نعمت سواد محروم اند. در جریان این کورس‌های سواد آموزی آگاهی‌های ضروری در باره مسایل بارداری، جلوگیری از بارداری‌های پیهم، تولد بی‌خطر نوزاد، تربیت اطفال، با سواد سازی اعضای خانواده، حقوق و وظایف انسان‌ها یا شهروندان در برابر اجتماع و دولت، مشارکت در مسایل سیاسی، و رویدادهای اجتماعی و بسا مسایل دیگر ضروری به‌زنان داده شود تا آن‌ها در باره نقش شان در جامعه نیز در پهلوی با سواد آگاهی حاصل کنند.

طوری‌که در بالا تذکار یافت باسواد شدن زنان و دختران مخصوصاً در روستاها که اکثریت قابل توجه نفوس کشور را تشکیل می‌دهند تأثیر و نقش بسیار مهم در تحکیم بنیاد خانواده، تربیت و آموزش فرزندان، آگاهی از نقش زنان در برابر خانواده، مردم و وطن می‌داشته باشد. زنان به‌عنوان نیمی از اعضای جامعه اگر در تمام عرصه‌های سیاست، اقتصاد، اجتماع، فرهنگ و اداره فعال گردند پیشرفت و رفاه همگانی در جامعه تضمین می‌گردد. زنان محور و اولین قهرمان الگو برای فرزندان می‌باشند که مادران تعلیم یافته و باسواد می‌توانند افراد تحصیل‌کرده، مفید و سودمند به‌جامعه تقدیم کنند و چراغ علم و دانش را در خانه خود پرفروغ نگه دارند که این امر، اثرات و پیامدهای مثبت و سازنده در رشد و پیشرفت جامعه بشری بر جای خواهد گذاشت. اما مادران بی‌سواد، چون جایگاه و مقام ارزشی علم و تحصیل را نمی‌دانند، معمولاً به‌تربیت و هدایت فرزندان خود توجهی نمی‌کنند و از سوی

دیگر، علاقمند نیستند که فرزندان‌شان به تحصیل بپردازند. از این رهگذر ممکن است خانواده و جامعه در معرض آسیب بزرگ قرار گیرند.

تجربه به وضاحت نشان داده است که زنان با سواد و آگاه نه تنها فرزندان‌شان را با سواد، تحصیل یافته و افراد مفید برای جامعه و خانواده بار آورده اند بلکه این زنان بالای شوهر، اقارب و اطرافیان خویش نیز تأثیر بس مهم در جهت آگاهی آن‌ها از حقوق انسانی، آزادی‌ها، مکلفیت‌ها و وجایب اجتماعی‌شان داشته و خانواده‌ها و اطرافیان چنین زنان با سواد نیز فرزندان مفید و با سواد به جامعه تقدیم کرده اند. از گفتار من در باره با سواد سازی زنان چنین تعبیر نگردد که گویا تعمیم سواد و آگاهی در میان مردان از اهمیت برخوردار نیست. بر عکس مردان و زنان افراد کامل الحقوق جامعه اند و هردویشان بروند انکشاف جامعه تأثیر دارند. چون این نوشتار در باره زنان است فلذا هرچه کاوش و تحلیل صورت پذیرفته روی مسئله زنان متمرکز بوده است.

در راه با سواد سازی و بلند بردن سطح آگاهی زنان منبر مساجد و واعظین که در عقب منبر مساجد به وعظ می‌پردازند نیز حایز اهمیت فراوان می‌باشند، زیرا اکثریت مردم ما انتباهات‌شان را از از همان مسجد و وعظ ملا امام به‌خانه و جامعه منتقل می‌گردانند. اگر امامان و واعظین مساجد در گام نخست خود از زیر بار بنیادگرایی مذهبی فارغ گشته و به اصل دین اسلام حقیقی باورمند به انسانیت متیقن شده باشند مردم را به این اصل اساسی که پیشرفت و رفاه جامعه و مردم در گرو آن است یعنی با سواد سازی زنان و آگاهی آن‌ها متوجه مکلفیت‌شان ساخته و راه‌های با سواد سازی زنان را منحیث فرایض الهی مشوره دهند.

گرچه در مبحث نقش عقب نگهدارنده متولیان دینی و آموزه‌های نادرست دینی در برابر زن روی موضوع مدارس تربیت بنیادگرایی در شهرها و محلات توضیحات مُسَرَّح ارائه کرده‌ام اما یک مسئله در این میان از اهمیت بسیار برخوردار است. در این اواخر این مدارس بنیادگرایی زیر نام با سواد سازی زنان

با سوء استفاده از پلان‌های مرتبه وزارت تعلیم و تربیه تلاش فراوان دارند تا زنان و دختران را نیز به مدارس کشانده و در عوض با سواد سازی آنان را در جهت افکار خویش بنیادگرا و ضد پیشرفت و ضد ترقی تربیه می‌کنند.

هم اکنون مدارس فراوانی چون اشرف المدارس که مرکز آن در ولایت کندز و شعبات الحاقیه آن در ولایت های تخار، بغلان، سمنگان و کابل تأسیس گردیده، مدرسه دختران سیاه پوش در شهر کابل و حدود ۱۳۰۰ مدرسه غیر رسمی با شمولیت هزاران دختر و پسر نو جوان به شمول ۴۶۰۰ مدرسه دینی که گویا بصورت رسمی در دولت راجستر شده است در زیر سیطره دولت به تربیه بنیاد گرایی و افراطیت مشغول می‌باشند. این مسایل مشکل دیگرست در برابر زنان کشور ما که تلاش بخرج دهند تا با سواد گردند و از آگاهی لازم برای مشارکت شان در همه امور اجتماع برخوردار گردند، می‌باشد. بناً توصیه می‌گردد تا زنان، مادران و همه اعضای خانواده‌ها روی مسئله خانمانسوز بنیاد گرایی اسلامی که از بیش از یک قرن مردم ما را و خاصاً زنان کشور ما را در قهقرا نگهداشته اند، کشور ما را از شاهراه ترقی و پیشرفت به فرسنگها بدور نگهداشته است توجه جدی مبذول دارند. زنان یا مادران نگذارند فرزندان شان به این مرض مهلک ضد انسانی مصاب گردند.

در کشور ما بر علاوه بیسوادی و نا آگاهی فقر و تهیدستی نیز مردم را بیشتر بسوی افراطیت مذهبی، سرگشتگی و مدرن ستیزی میکشانند زیرا به قول ویل دورانت William James Durant (۱۸۸۵-۱۹۸۱) فیلسوف و مؤرخ امریکایی : دین را بیشتر میتوان نزد توده‌های فقیر و کم سواد پیدا کرد که غالباً دیانت شان با نامهربانی و مطلق اندیشی توأم است و از پلورالیزم فکری و اعتقادی پیوسته فرار می‌کنند. که مردم ما نیز منحیث توده‌های ناامید و مأیوس در آغوش افراط‌گرایی دنیا ستیز و انسانیت ستیز پناه برده و با مخالفت و تضاد خونین با همه داشته‌های این دنیا در انتظار بهشت آن جهان که بهترین‌ها را برایشان بشارت می‌دهد.

برای ریشه کن ساختن بیسوادی در میان زنان لازم است تا تمام وزارت خانه‌ها، ادارات ذیربط و سازمان سراسری زنان که در مباحث مختلف ضرورت موجودیت و فعالیت آن‌را در جامعه ما توضیح و تأکید داشته‌ام مشترکاً در سراسر کشور تدابیر عملی را اتخاذ کنند. تا باشد زنان جامعه ما با سواد شده دیگر نگذارند فرزندان شان در راه اکسترمیزم، بنیادگرایی، دزدی، قتل، غارت، فساد، قاچاقبری، زورگویی و زن ستیزی رو آورد. برعکس فرزندان شان سالم، تحصیل یافته که نه تنها خواهران و مادر شانرا بلکه همه زنان کشور را اعضای کامل الحقوق جامعه دانسته و مشارکت شان را در کلیه شئون زندگی دلیل اساسی پیشرفت بدانند، تربیت کنند. به این ترتیب جامعه و زن را از بلای خانمانسوز بنیادگرایی که هم کشور ما را و هم زنان کشور ما را و هم جهان را تهدید به نابودی می‌کند نجات دهند.

سوء استفاده نمادین و سمبولیک از نمایندگان زنان در سطوح مختلف اقتصاد، اداره و رهبری دوجنگ جهانی تأثیرات بس شگرف در حیات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جهان بر جا گذاشت. در نتیجه این دوجنگ تعداد مردان در کشور های اروپایی و کشورهای شامل جنگ به شدت کاهش یافته و اکثریت مردان شاغل در فابریکات و موسسات تخیکی، اداری و فرهنگی به جنگ و یا تدارکات جنگی مشغول گردیدند و جایشان را گروهی کثیری از زنان که تا آندم از اکثریت حقوق انسانی برخوردار نبودند و تبعیض جنسیتی بر ایشان همچنان به شدت ادامه داشت پُر کردند. کارفرمایان و رهبری حکومت با آن‌که با این تعویض فطرتاً راضی نبودند اما برای تأمین منافع شان و چرخاندن چرخه تولیدات جنگی و لوژستیکی جنگ از روی اجبار با این تعویض تن دادند.

این زنان بودند که هم در جریان جنگ و هم در زمان بعد از جنگ برای بازسازی‌های تخریبات جنگ پیش‌تاز اعمار مجدد بودند. در این بحبویه زنان نیز فرصت را غنیمت دانسته اعتراضات شدید شان را به اشکال مختلف مبارزه

سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی به نسبت تبعیضات جنسیتی و قوانین نابرابر و اوضاع خشن فرهنگ مرد سالار ابراز داشتند و خواسته‌های برحق و ضروری‌شان را یکی پی دیگری عنوان کردند. اقشار حاکم کشورهای مختلف جهان زیر عناوین مطروحه دیموکراسی نو پا و تحرکات سیاسی چپ و راست مجبور به تن دادن و پذیرش این خواسته‌ها شده و به صورت تدریجی آزادی‌های زنان و برابری جنسیتی اشکال قانونی بخود گرفته و زنان در این راه مؤفقیتهای بزرگی را نصیب گردیدند. البته نقش سازمان ملل متحد و شعب ذیربط آن چون سازمان حقوق بشر، اداره یونسیف و سایر شعبات سازمان ملل متحد را در راستای آزادی زنان در جهان نمیتوان نادیده گرفت.

این شتاب بیش از حد در جوامع مختلف دنیا برای رهایی زن از زیر تسلط فرهنگ مرد سالاری به اشکال متنوع انکشاف میافت. در بعضی کشورها زیر فشار نورم‌های دیموکراسی، کنوانسیون‌های سازمان ملل متحد و اعلامیه حقوق بشر و سایر فشارهای ملی و بین المللی نورم‌های برای مشارکت زنان در بخش‌های اداره سیاسی، قانونگذاری و رهبری کننده در قوانین نافذه در نظر گرفتند و در بعضی کشورها زنان خود با سعی و تلاش مضاعف سطح آگاهی تخصصی خویش را تا همان معیارها بلند بردند که بر محوریت دانش و خرد خویش مقامات رهبری کننده را از آن خود کرده و برای سایر زنان کشورهای شان الگو و سرمشق خوبی گردیدند. اما همانطوری که در مباحث قبلی تذکار دادم با وصف همه اقدامات بین المللی و تسهیلات قانونی برای آزادی‌های زنان و مشارکت آنها در کلیه امور کشورها آنها منحیث المجموع تا هنوز نتوانسته اند به آزادی کامل، مشارکت حقیقی و حقوق برابر دست یابند.

در کشور ما نیز با آنکه اولین جرقه‌های آزادی و برابری زن در زمان حاکمیت اعلیحضرت امان الله خان درخشید و با رویکار آمدن حکومت حبیب‌الله بچه سقاو این آزادی‌های زنان دو باره به صورت کامل ساقط و وضعیت زنان بدتر از دوره‌های ماقبل از سلطنت امان الله خان به قهقرا رفت.

در جریان سلطنت محمد نادرشاه هیچ‌نوع تغییراتی مثبت و محسوسی در وضعیت زنان کشور ما رونما نگردید. اما در جریان سلطنت محمد ظاهر شاه خاصاً از اوایل سال‌های ۱۹۵۰ (۱۳۳۰) تغییرات محسوسی در وضعیت زنان کشور ما رونما گردید و اقداماتی برای با سوادى و آگاهی دهی زنان روی دست گرفته شد. در دهه اخیر سلطنت محمد ظاهرشاه کمیت قابل ملاحظه زنان به تحصیلات متوسطه و عالی پرداخته و عده از زنان عضویت سازمان‌ها و احزاب سیاسی را کسب کردند. گرچه تمام این اقدامات و رویکردها منحصر به پایتخت و چند شهر بزرگ باقی ماند اما برای بیداری زنان جامعه ما نقطه عطف می‌باشد.

در زمان جمهوریت و حکومت محمد داوود شهید توجه خاص به زنان مبذول گشته، حکومت موظف به اقدامات با سواد سازی زنان و تسهیلات برای کسب تحصیلات عالی و دانش مسلکی زنان گردید. در این زمان در تحت تأثیر جو ایجاد شده تسهیلات تعداد کثیری از خانواده‌ها دختران شان را اجازه دادند تا شامل دوره‌های مختلف تحصیلی گردند. بعد از کودتای شور و حاکمیت حزب دیموکراتیک خلق افغانستان نه تنها زمینه‌های مساعدی برای بیداری و آگاهی زنان ایجاد گردید بلکه سازمان بزرگی زیر نام «سازمان دیموکراتیک زنان افغانستان» ایجاد و تلاش‌های مضاعف هم در چوکات اداره دولت و به‌وسیله سازمان نامبرده برای با سوادى زنان، آگاهی رسانی و مشارکت زنان در همه امور اجتماعی راه اندازی شد. اما بنابر تغییر وضع امنیتی و تشدید جنگ‌ها بزودی این اقدامات در محدوده چند شهر و پایتخت محصور مانده و زنان کشور ما نتوانستند با مشارکت وسیع شان اوضاع را تحت کنترل خویش در آورند.

با تغییر حکومت به‌نفع مجاهدین وضعیت زنان در کشور ما دوباره به‌قهقرا رفته و دوباره از تمام حقوق انسانی و حتی برون رفتن از منزل نیز محروم گردید. در دوره چهار ساله حکومت مجاهدین هیچ اقدام و گام عملی برای

آزادی و مشارکت زن برداشته نشد. در زمان حکومت طالبان زنان دیگر انسان شمرده نمی‌شدند. تمام مکاتب دخترانه مسدود گردید، طالبان کوچکترین حقی برای زنان قایل نبودند. سیطره طالبان زندان عمومی بود برای همه مردم خاصاً برای زنان.

وضعیت زنان کشور ما با آنکه هر دوره حکومت‌ها قابل مقایسه با یکدیگر نیستند اما این وضعیت چندان تغییر فاحش نداشته و با نوسانات آن هم وابسته به محلات همراه بوده است که قبلاً به آن پرداخته‌ام. آنچه در مسئله زنان افغانستان از اهمیت فراوان برخوردار است همانا بسنده کردن به تغییرات بسیار جزئی و روبنایی و مقطعی در این خصوص می‌باشد. هر باری که این تغییرات روبنایی، سمبولیک و مقطعی بیشتر به غرض بهره برداری سیاسی در تعاملات بین المللی صورت گرفته است با ختم و پایان همان مرحله تمام تغییرات نیز خاتمه یافته است. یعنی این که فرهنگ برابری زن و خود باوری زن نهادینه نگردیده است تا زنان در هر نوع شرایط خود ظرفیت و توان دفاع از آزادی و برابری خویش را در برابر هر نوع ستیزه جویی فرهنگی و یا احمال مجدد فرهنگ مرد سالاری داشته باشند. هر نوع پیشرفت‌های مقطعی، پروژه‌ای و قرار دادی شکنند بوده و عمرش تا مقطع تعیین شده، ختم پروژه و انقضای قرار داد می‌باشد. بناً زنان کشور ما به عوض حسرت خوردن از آزادی‌های دیروز شان و فرار از کشور برای آزاد زندگی کردن از تاریخ درس عبرت بگیرند و خود برای بیداری و آگاهی خود اقدام کنند. این زنان اند که وضعیت خویش را میتوانند بهبود بخشند و و این بهبودی نهادینه شده مورد قبول جامعه قرار گیرد که دیگر شکنند نبوده و منحیث یک وضعیت ثابت ماندگار میماند.

با شکل گیری نظام بعد از سقوط طالبان، زیر سیطره امریکایان و غربی‌ها شعارهای دیموکراتیزه کردن جامعه در عرصه‌های قانون گذاری، انتخابات، رعایت نورم‌های حقوق بشر، برابری و آزادی‌های زنان، آزادی بیان، آزادی مطبوعات و سایر نمادهای دیموکراتیک روی دست گرفته شد. یک‌عده کشورها

و سازمان‌های غیر حکومتی مسئله آزادی‌ها و مشارکت زنان را در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور ما زیر توجه خاص خویش قرار دادند و توانستند تا حدودی در عرصه‌های قانون گذاری و مشارکت موفقیت‌هایی را نیز حایز گردیدند. در این دوران زنان بر حکم قانون اساسی از حقوق برابر با مردان برخوردار گردیدند و قانون اساسی شرایط برای کاندید شدن زنان را در تمام سطوح رهبری کشور از ارگان‌های رهبری و اداره محلات، مراجع قانون گذار تا ریاست دولت تسجیل و تضمین کرد. اما آیا این ضمانت‌ها و وثیقه‌های قانونی توانسته است شرایط عینی آزادی زنان کشور ما را مهیا سازد؟ آیا در حقیقت امر زنان در همه امور کشور مشارکت دارند؟

این است سوال اساسی برای آزادی، برابری و رفع همه انواع تبعیضات در قبال زنان کشور ما که در این بحث به آن می‌پردازیم.

چنانچه در مباحث قبلی بار بار نوشتیم که برای زدودن فرهنگ مردسالار نهادینه شدن فرهنگ برابری زنان با مردان من حیث انسان متساوی الحقوق ضرورت می‌یابد و اساسی می‌باشد. وضع قوانین و سهمیه بندی عددی زنان در بخش‌هایی از اداره کشور و اقتصاد با آن‌که تأثیرات روانی مثمر در سطوح مختلف جامعه ایجاد می‌کند اما هرگز نمی‌تواند عملاً آزادی، برابری و تأمین حقوق زنان را در جامعه بر آورده سازد. در شرایط بعد از سقوط طالبان حاکمان کشور ما یا آن‌های که نمایندگان سرسپرده فرهنگ مرد سالار اند در زیر فشار کشورهای غربی و سازمان‌های غیردولتی زیر نام تطبیق کنندگان اساسات دیموکراتیک در جامعه حاضر گردیدند تا بر قوانینی صحه بگذارند که زنان را افراد کامل الحقوق در جامعه می‌شمارد و یا چند تن نمایندگان زن را در مجالس علیا و سفلی پارلمان کشور راه می‌دهند و تنی چند از زنان را بصورت نمادین در اداره حکومت می‌گمارند البته که این همه نه به مفهوم آزادی زنان کشور ما از یوغ اسارت فرهنگ مرد سالار قیاس گردد.

زیرا بخش قابل توجه این زنان نه به مفهوم سهیم شدن زنان در اداره کشور و یا مشارکت زنان در سیستم اداره کشور به این مقام رسیده اند بلکه آنها از جانب نمایندگان فرهنگ مردسالاری به صورت سمبولیک غرض برآورده شدن اهداف سازمان‌های غیر دولتی، قسماً جامعه مدنی و از همه مهمتر زورگویان تنظیمی و مافیاهای مختلف کشور به این مقامات گماشته شده اند و در بسیاری از حالات به دستور مستقیم مردان هدایت و رهنمایی می‌گردند. نه این‌که آنها نمایندگان قشر زن برای مشارکت در امور اداره کشور آگاهی، تلاش و مبارزه به این مقام نایل گردیده اند.

همچنان در کشور ما بیش از یکصد حزب سیاسی به گونه‌ای اسمی ثبت رسمی بوده و یا عملاً فعالیت دارند اما بنابر دلایل و عوامل متعدد چون استفاده نمادین و ابزاری از زنان، ترس زنان از بنیادگرایی مذهبی، برنامه‌های مذهبی و حفظ سنت‌های ناپسند احزاب هیچ‌گونه تمایل به عضویت زنان در این احزاب را ندارند، عدم نام نیکو در سیر فعالیت عده از احزاب سیاسی و گرایش‌ات قومی، سمتی، زبانی و مذهبی این احزاب زنان هم بطور چشم گیر و قابل ملاحظه نخواستند و یا نتوانسته اند در این احزاب عضویت حاصل کنند.

زیرا شمولیت نمادین زنان در سطوح رهبری کننده و قانون‌گذار البته که مشارکت سیاسی نبوده و زنان به این مقام رسیده اکثراً توانمندی پیشبرد وظایف سپرده شده را ندارند. زیرا آنها بلاثر بیداری و رشد آگاهی و توانمندی تخصصی و مسلکی به این درجات نایل نشده اند بلکه در تحت فشار مضاعف کشورهای اروپایی و سازمان‌های حقوق بشری حیثیت نمادهای مؤقتی را داشته که با تضعیف سیطره خارجی این سمبول‌ها نیز به جایگاه اولی خویش برمی‌گردند. زیرا مشارکت موجود زنان در کشور ما بیشتر شکل پروژه‌های مقطعی داشته در حالیکه مشارکت وسیع زنان مستلزم با سواد، کسب و رشد آگاهی زنان و کسب تحصیلات تخصصی آنها می‌باشد. و این امر از درون

جامعه با نهادینه شدن فرهنگ برابری زن رشد یافته و باورمندی خود زن آن را به منزل مقصود می‌رساند.

در کابینه اول حکومت محترم حامد کرزی به دستور و مشوره مشاوران خارجی از ۲۵ وزیر یک نفر وزیر زن، همچنان در بازی‌های انتخاباتی سال ۲۰۰۴ خانم مسعوده جلال به عنوان یگانه کاندید زن برای احراز سمت ریاست جمهوری با سایر کاندیدان به مبارزات انتخاباتی پرداخت. همچنان در این انتخابات بیشتر از ده میلیون نفر از مجموع ۱۲ میلیون افراد واجد شرایط رای کارت رای دهی به دست آوردند که ۴۲ فیصد این رقم را زنان تشکیل می‌داد. اما شما چه فکر می‌کنید در کشور مافغانستان که اکثریت زنان در ۳۴ ولایت، ۳۷۰ ولسوالی و ۴۸ هزار قریه از کمترین حقوق انسانی برخوردار نیستند و در بدترین شرایط زندگی غیر انسانی مانند زرد خرید مرد برای زنده ماندن جان میکنند این ۴۲ فیصد که بیشتر از چهار و نیم میلیون زن را احتوا می‌کند بر اساس آگاهی اش از مشارکت در امور کشور کارت رای دهی را به دست آورده است؟

و یا این که در روشنایی قانون اساسی قانون انتخابات تصریح می‌کند تا از هر ولایت حد اقل دو نماینده زن انتخاب و به ولسی جرگه یا مجلس سفلی پارلمان راه پیدا کند یعنی از ۳۴ ولایت ۶۸ نماینده یا وکیل زن عضو پارلمان کشور گردند، و همچنان از ۱۰۲ عضو مجلس سنای کشور یا مجلس علیای پارلمان و یا مشرانو جرگه ۲۳ سناتور از زنان انتصاب گردند. همه حکایت‌گر بیداری زنان جامعه ما، آگاهی آن‌ها و مشارکت آگاهانه شان می‌باشد؟

گرچه نورم‌های عددی بالا تا کنون هرگز طبق قانون عملی نگردیده است ولی هدف قانون برای مشارکت زنان خاصاً در سیستم قانون گذاری جامعه بیشتر به غرض تجمع زنان تحصیل یافته، مستعد، آگاه، متخصص، دانشمند و نمایندگان واقعی زنان کشور چون اهرم مستحکم فشار در تصویب قوانین و تطبیق قوانین در تمام عرصه‌های زندگی خاصاً بهبود زندگی زنان کشور

غرض رفع انواع خشونت، آزادی و برابری زنان، رفع انواع تبعیضات خاصاً تبعیض جنسیتی، رفع تمام تفسیرهای غلط و نادرست مذهبی برای محکوم کردن زنان جامعه ما و مشارکت وسیع زنان در کلیه عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بوده است. نه این‌که هم اکنون اکثریت زنان عضو هر دو مجلسین پارلمان نه‌تنها از زنان کشور ما نمایندگی نمی‌کنند بلکه آنان همه در دست در گرو زد و بندهای قومی، زبانی، تنظیمی، سمتی و مذهبی همان فرهنگ مردسالار می‌باشند که کاملاً در ضدیت کامل و تمام زنان قرار دارند. یعنی از آن‌ها از جانب حاکمان مردسالار صرف به‌صورت سمبولیک و نمادین برای اغراض شخصی مورد استفاده سوء قرار می‌گیرند. مثال‌های فراوان از فعالیت زنان در هر دو مجلس پارلمان وجود دارد که دقیقاً موضعگیری در محکومیت زنان کشور ما داشته اند.

به‌عنوان نمونه مثال در زمان تصویب قانون احوال شخصیه اهل تشیع که کاملاً با حقوق انسانی زنان در منافات قرار داشت و با الفاظ صریح زن را برده و کنیز خدمت‌گذار مرد معرفی می‌کرد، زنان مجلسین پارلمان کشور همه به‌تأیید این قانون رای دادند و آن‌را تصویب کردند. گرچه بعداً بنابر اقدامات ذو جوانب و به‌موقع سازمان‌های حمایت از زنان، نهادهای حقوق بشری و فعالین جامعه مدنی بخش‌های ضد زن این قانون تعدیل گردید اما تا با آخر زنان پارلمان کشور ما در پی دفاع این قانون با همان مواد زن ستیز آن بودند. صرف نظر از یک کمیت ناچیز زنان که در سکتورهای مختلف جامعه خاصاً بخش رسانه‌ها مشارکت فعال داشته و نتایج کارشان ملموس و هدفمند می‌باشد، تجربه بیست سال‌اخیر به‌صراحت می‌رساند که بخش اعظم زنان شاغل در بخش‌های تولیدی، مسند رهبری کننده ادارات و بخش‌های قانونگزاری کمتر سودی برای نهادینه ساختن فرهنگ برابری زن و آزادی زنان جامعه ما داشته است. و تمام این قوانین پر زرق و برق آزادی و برابری زن در کشور ما صرف بروی کاغذ باقیمانده است و وضعیت اسفناک زنان جامعه ما

همان که بود تا کنون هم ادامه دارد.

در ۴۸ هزار قریه ۳۴ ولایت کشور ما که اکثریت زنان در آن سکونت دارند همان سنت‌ها و فرهنگ مردسالاری با شدت و حدت تمام حاکم است. در این قریه‌ها به حکم ملا، طالب، چلی، مفتی محلی و خوانین محلی زنان در ملای عام سنگسار می‌کردند، و هزاران مورد خشونت خانوادگی اتفاق می‌افتد ولی از قانون و دفاع از حقوق زن خبری نیست. عده زیادی از فعالین محلی زنان از زنانی که در مسند رهبری ادارات و مراجع قانون‌گزار تکیه زده اند شاکی اند که آن‌ها نه تنها به خاطر آزادی زنان کشور کاری نمی‌کنند بلکه این رفتارهای خشن، سنگسارها و خشونت‌ها از جانب خانواده‌ها و متعلقین همین زنان در محلات اجرا می‌گردد و این زنان سمبول مآب به این دهشت، وحشت و خشونت صحنه و مهر تأیید می‌گذارند.

این زنان که به صورت سمبولیک و نمادین به مقام و منزلت انتصاب و گماشته شده اند از سنت‌ها و سلسله مراتب حاکمیت مردسالاری بر زنان جامعه ما حمایت کرده و چشم بر همه مظلوم که بر زن جامعه ما جریان دارد می‌بندند. در حالیکه مؤسسات مختلف دولتی و غیر حکومتی گزارش‌های طویل و ارقامی درشتی را از اقدامات طویل و عریضی از آزادی زنان جامعه ما و مشارکت زنان در همه امور اجتماع و سیاست برای خوشنود ساختن تمویل کنندگان خارجی ارائه کرده و هنوز هم این گزارشات غیر حقیقی جریان دارد.

اگر رویدادهای دو دهه اخیر در قبال مشارکت زنان در کلیه امور کشور را خوشبینانه نظر اندازیم می‌بینیم که روی هم رفته کارهای هم در عرصه‌های با سواد سازی زنان، رشد قابل توجه در کسب تحصیلات عالی و تخصصی زنان، مشارکت زنان در سکتورهای سیاسی، اقتصادی، تعلیم و تربیه، فرهنگی و بهداشت و بیداری عده ای از زنان شهرنشین و گسترش فعالیت‌های مدنی در خصوص آزادی و برابری زنان جامعه صورت گرفته است نقش و حضور زنان در جامعه روز تا روز پررنگ تر می‌شود.

زنان کشور ما اکنون به صفت معلم، داکتر، انجنیر، قاضی، ژورنالیست، فعال مدنی، تجارت پیشه، سیاست مدار و دیگر مشاغل نقش برآزنده دارند. همچنان زنان امروز در نیروهای دفاعی و امنیتی افغانستان برای تأمین امنیت مردم مانند مردان فعالانه و مسئولانه وظیفه اجرا می کنند. زنان افغان اکنون در بسا موارد با حضور فعال شان در اجتماع به عنعنات و رسوم ناپسند، نه گفته و برای ترویج جامعه مصئون و عاری از خشونت در سطوح مختلف فعال اند. وزارت امور زنان نیز در طی دو دهه اخیر سعی به عمل آورده است تا سهمیه پلان گذاری شده خویش را مبنی بر افزایش مشارکت زنان در سکتورهای مختلف دولتی اعم از ارگانهای تأمین نظم عامه، عدلی، قضایی، اقتصاد، سکتور خصوصی اجرا کرده که این اجراء گاهی با مؤفقیت و گاهی هم با ناکامی و سرخوردگی توأم بوده است.

اما با وصف همه این اجراء و پیشرفت ها به دلایل فراوانی که در مباحث قبلی روی آن تماس گرفتیم و نبود امنیت، فقر و تنگدستی، بیکاری و ناآگاهی مردم تا هنوز هم بخش اعظم زنان از نعمت سواد محروم ماندند و دختران نتوانستند به مکتب بروند علاوه بر مهمترین عاملی که زنان طی این دو دهه اخیر نتوانستند نقش شان را در مشارکت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ادا کنند و ویک صدای واحد افغانستان شمول گردند همانا استفاده ابزاری و نمادین از آنها بوده است. این سوءاستفاده ابزاری به گمان اغلب از جانب محافظه کاران سنتی در تبانی با متولیان دینی و بنیاد گرایان مذهبی طوری راه اندازی شده است که جامعه را با جنگ و فرهنگ خشونت و جنگ مشبوع ساخته اند و با استفاده از این فرهنگ خشونت عرصه را برای با سواد سازی، تحصیل، آگاهی رسانی و رستگاری زنان خاصاً در محلات و قریه ها کاملاً بسته اند و در همه جا فرهنگ خشونت علیه زن، سنگسارها و محاکم صحرایی علیه آنها جریان دارد و به نحوی یک سیستم تخویف سازمان یافته در برابر زنان از جانب بنیاد گراهای مذهبی طالبی، جهادی، ملایی و همکاران

مافیایی شان در سراسر کشور ایجاد گردیده است. یعنی در کشور ما بر علاوه سایر مواردی که عرصه را بروی زنان بسته جنگ و نا امنی نیز بزرگترین چالش فرا روی زنان کشور ما میباشد و بخش قابل ملاحظه اجراءات که گویا برای بهبود امور زنان صورت پذیرفته است بیشتر شکنند بوده و از پشتیبانی اکثریت زنان جامعه ما برخوردار نمی باشند.

زنان کشور ما با وصف آنچه به نام بهبود وضع زن دست آورد تلقی می گردد ولی هنوز بنابر دلایلی که در بالا تذکر دادم و نبود باورمندی زنان کشور ما بخود شان شریک بلامنازع قدرت نیستند و هنوز هیچ نوع کنترولی بر منابع کشور ندارند. همین اکنون سالانه حدود ۸۰۰۰ قضیه خشونت علیه زنان و خشونت خانوادگی در کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان ثبت و راجستر می گردد. البته که این رقم به هیچ وجه رقم مجموعی خشونت علیه زنان در سطح کل کشور نمی باشد زیرا عنعنه معمول در کشور ما سکوت و تحمل در برابر خشونت معیارهای زن خوب را ارائه می کند. در طول این دو دهه فعل و انفعالات فراوان سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی در کشور و منطقه جریان دارد که در هر کدام این فعل و انفعالات بر سرنوشت همه مردم کشور خاصاً زنان تصامیم اتخاذ می گردد و به نحوی بر سرنوشت آنها تأثیر فراوان می افکند. اما زنان کشور ما هیچ نوع واکنشی ملموس در برابر این حوادث و فعل و انفعالات از خود تبارز نمی دهند. که با وصف این همه ساز و برگ دیموکراسی و نمایشات مشارکت زنان در عرصه های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی این خود گواه روشن از منفعل بودن و بی باوری زنان کشور ما می باشد. اگر این زنان که در مقام های رهبری حکومت، دولت و شوراهای عضویت دارند به صورت واقعی نماینده گان قشر زن می بودند، با هر کنش در قبال سرنوشت زنان واکنش جدی نشان داده و برای حمایت این واکنش ها زنان سراسر کشور به پا می ایستادند و نقش شان را فعالانه برای تعیین سرنوشت شان ادا می کردند. اما در واقعیت امر چنین نیست، زنان در رده ها و لایه های

مختلف جامعه نبود امنیت را مهمترین عامل خواب بردگی و انفعال خویش بهانه می‌آورند. بدون آن‌که بیان‌دیشند همین منفعل بودن زنان یکی از عوامل بر جسته‌ای عدم امنیت در کشور می‌باشد. نیم از ساکنین کشور در قبال جنگ و صلح، دارایی و ناداری، رفاه و عقب ماندگی و سعادت و بدبختی بی تفاوت و منفعل اند. چگونه و کی این کشور را به ساحل صلح، ترقی، سعادت، رفاه و آسایش رهنمون گردد؟

به این منظور تأکید من بر این است که نمایشات سمبولیک مشارکت زنان در عرصه‌های مختلف حیات اجتماعی- اقتصادی و حضور سلیقویی و نمایشی زنان در بعدهای مختلف اجتماع و سیاست درد زنان جامعه ما را دوا نمی‌کند بلکه این نوع نمایشات زنان را بیشتر از پیش منزوی ساخته و از مشارکت آن‌ها در روند اداره و رهبری کشور جلوگیری به عمل می‌آورد. این طرح‌ها می‌توانند دسیسه‌ای باشند در برابر رستاخیز عمومی زنان در کشور ما از طرف دیگر این فعالیت‌های نمادین و سوء استفاده شعارگونه و سمبولیک از زنان زیر نام دفاع از حقوق زن در ذات خود یکی از عوامل تداوم خشونت مرگبار علیه زنان در کشور ما می‌باشد.

در این گиро دار این زنان اند که بانیست بیدار شوند، سواد بیاموزند، تحصیل کنند، بر دانش مسلکی شان بی‌آفزایند، مانند افراد کامل الحقوق جامعه در تمام رویدادها یک برابر شرکت فعال داشته باشند، آن‌ها با مشارکت فعال شان در تمام رویدادهای سرنوشت ساز کشور به خود و مردم ثابت سازند که آن‌ها از اعتماد به نفس بالا و لازم برای مشارکت متساوی برخوردار اند. این وضع، روحیه و خود باوری می‌تواند بزودی در میان تمام لایه‌های جامعه تأثیر افکنده زنان را از خواب قرون بیدار ساخته و توازن قدرت را به نفع زنان در جامعه تغییر داده و زنان را بر منابع ثروت حاکم می‌سازد.

برای پیشبرد مرحله به مرحله و سیستماتیک بیداری و آگاهی زنان کشور ما و ارتقای ظرفیت فکری و عملی آنان بسیار لازمی است تا بهر نحوی شده

جلو استفاده‌های سمبولیک زنان را از جانب سیاسیون، زورمندان و ادارات مغرض بین المللی گرفته و آگاهان امور زن و زنان پیشتاز کشور ما در پهلوی سازمان‌های موجود و یا هم در تفاهم کار مشترک با سازمان‌های موجود زنان در کشور چون سازمان زنان جوان برای تغییر، کمیته مشارکت سیاسی زنان افغانستان، شبکه زنان افغانستان که به قول خودشان هم اکنون ۳۵۰۰ عضو انفرادی و ۱۲۷ نهاد زنان عضویت این شبکه را دارد، اتحادیه سراسری زنان افغانستان، سازمان ولایتی خدیجه کبرا در ولایت کندهار، جمعیت انقلابی زنان افغانستان، مؤسسه زنان شهدا، کمیته زنان برای کمپاین پنجاه درصد، وزارت امور زنان افغانستان، اتحاد زنان در یک سازمان سراسری افغانستان شمول در همکاری و حمایت سازمان‌های بین المللی حقوق بشری و اداره ملل متحد بسیار ضروری و حیاتی شمرده می‌شود. این سازمان و یا اتحادیه سراسری زنان که تمامی ۳۴ ولایت، ۳۷۰ ولسوالی و ۴۸ هزار قریه کشور ما را زیر پوشش داشته باشد تمام تلاشش را برای آگاه سازی همه مردم خاصاً زنان در باره حقوق برابر انسانی و برابری یکسان همه انسان‌ها، باسواد سازی زنان و ترغیب شان به کار مفید اجتماعی و مشارکت در کلیه امور کشور متمرکز سازند. این عملیه یا پروسه اساساً فرهنگ سازی است که مستلزم کار دوامدار و زمانگیر می‌باشد.

ولی این تغییر فرهنگی امریست لازمی هم برای باور مردان به برابری حقوق زن و مرد و رفع همه انواع تبعیض جنسیتی و هم برای زنان غرض ایجاد باور مندی به خود، اعتماد به نفس و بیداری برای نقش آفرینی در کلیه امور اجتماع. بدون نهادینه کردن فرهنگ پذیرش زن منحیث موجود یکسان با مرد در جامعه و تبدیل این فرهنگ به باور همه مردم، رهایی زن از سیطره فرهنگ مردسالاری امریست نا ممکن. با ادا‌های نمایشی و سوء استفاده سمبولیک از زنان بالعکس تبعیضات جنسیتی و خشونت علیه زن بیشتر و بیشتر می‌گردد. آنچه در این راستا از اهمیت فراوان برخوردار است معطوف سازی توجه زنان کشور

ما تقسيم عادلانه قدرت و منابع ثروت مي‌باشد نه نصب كردن زنان در پست‌هاي اداري بي صلاحيت و استفاده ابزاري از آن‌ها اين حضور سمبوليك زنان در بيست سال سپري شده اخير نتوانست هويت برابر زنان را در جامعه ما تسجيل كند. اين امر نتوانست زنان دهات و قريه جات كشور ما را از خواب قرون بيدار سازد. اين استفاده ابزاري براي جلوگيري از خشونت و تبعيضات جنسيتي هيچ راه مؤثر و عملي مطرح نكرد.

براي تثبيت هويت زن بحيث انسان برابر با مرد اين زنان اند كه خود ظرفيت شان را منحيت انسان كامل الحقوق و سرشار از تمام توانمدي‌ها و مزايای انساني عملاً تثبيت كنند. او خودش به موجود خلاق مبدل گشته و خود را از گرو استفاده نمادين و سمبوليك قدرت مندان و شهرت طلبان وارهاند. زنان با كسب آگاهي، فراگيري علم و دانش و كسب مهارت و ظرفيت اداره و رهبري به مشاركت بپردازد نه اينكه آله دست نيروهاي باشد كه هر دم در تباري با بنياد گرايي مذهبي در پي تحكيم سيطره فرهنگ مردسالار در جامعه مي‌باشند. زود بندهاي اخير اين سياسيون با اهريمان طالب نام نمونه‌اي بارزي از اين پيوندهاي بنياد گرايانه ضد زن مي‌باشد.

در هر جامعه و هر كشوري كه زنان نقش واقعي و حقيقي در حوزه‌هاي سياست، اجتماع، اقتصاد و فرهنگ نداشته باشند در آنجا ديموكراسي به مفهوم حقيقي‌اش مي‌لنگد. اين سيستم‌هاي اداره را نمي‌توان سيستم ديموكراتيكي ناميد. همان طوري كه در بالا تذكر دادم براي دسترسي زنان به مشاركت در امور سياست، اجتماع، فرهنگ و اقتصاد در گام نخست فهم، آگاهي و عقيدة مردم و زنان به صورت اخص از اهميت برخوردار است تا اين مشاركت را بحيث ضرورت ميرم و حق غير قابل انكار اين نيم پارچه اجتماع بپذيرند و به آن باورمند باشند. نظريه منحط كار مردانه و زنانه يا تقسيم تبعيض آميز جنسيتي از ريشه برداشته و زدوده شود. باور حاكم عمومي در كشور ما حاكي از آن است كه سياست شغل مردانه است، دفاع و تأمين امنيت

شغل مردانه است، امور ساختمانی و زیربنایی کار زنان نیست و همینطور دهها و صدها تبعیض دیگر که زنان جامعه ما را محصور منزل و مشغول توالد و امور منزل و رسیدگی برده وار به مشمولین خانواده می گرداند.

به این ترتیب مشارکت نیم از اجتماع را که برای اداره و پیشرفت نقش فوق العاده با اهمیت و مهمی می تواند داشته باشد سد گردیده اند. رسیدن به این مامول به همان اندازه ی که به حکومت، دولت و قانون رابطه دارد به همان اندازه به خود زنان نیز مرتبط می باشد تا آنها خود دلایل و عوامل ناکامی خود شانرا در بی اختیار بودن به تعیین سرنوشت شان و یا موفقیت مردان در زیر سیطره قرار دادن زنان را پیدا کرده و برای رفع این دلایل و عوامل اقدامات و تدابیر لازم را اتخاذ کنند.

نتیجه گیری

از آنجایی که مسئله زنان در افغانستان یکی از مسایل بسیار اهم اجتماعی و بحث بر انگیز می باشد مصمم گشتم این مسئله را تا حدود فهم، آگاهی، تجربه، دسترسی و امکان ام به کنکاش و و ارزیابی بگیرم. گرچه روی مسئله زنان در افغانستان کتاب هی با ارزشی زیرعناوین (زنان افغان زیر فشار عنعنه و تجدد نوشته دانشمند محترم داکتر سید عبدالله کاظم)، (رهبری در جنبش زنان افغانستان پس از سقوط طالبان نوشته نویسنده والامقام فاخره موسوی)، (مشارکت سیاسی زنان در افغانستان اثر گرانبهایی از فاطمه جعفری)، (سرکوب مقاومت و زنان نوشته حفیظ الله عمادی)، (در آمدی بر جنبش زنان در افغانستان اثر بسیار با ارزش از ابراهیم داریوش)، (روشنای خاکستر نوشته زهرا یگانه)، (دبلا سیوری «پشتو» یا سایه بلا مجموعه داستان های کوتاه از زندگی زنان نوشته نسیمه باری)، (زنان افغان نوشته داکتر الهه رستمی) و سایر آثاری رمان گونه از دردهای زنان افغان مانند (زنان فراموش شده-خشم بیلاق-معجزه زن بودن) و ده ها اثر با ارزش دیگر نوشته و به چاپ رسیده است. که هر کدام در جایش توانسته نقش آگاهی دهنده و بیدار کننده خویش را در میان زنان کشور ما ایفا کنند.

اما بنابر مبرمیت مسئله زنان و مشکلات فرا روی شان در جامعه افغانی و اهمیت این مسئله در کشور ما برای تأمین صلح، ثبات، رفاه و پیشرفت مستلزم آنست تا هر چه بیشتر زوایای تاریک و عوامل پنهان آن به کنکاش و تحت پژوهش عمیقتر و دقیقتر قرار گیرد. نوشته ها و آثار چاپ شده در باره زنان به تناسب اهمیت مسئله زن در ساختار اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جامعه افغانی بسیار اندک و محدود شمرده می شود. بدین ملحوظ من مصمم گشتم مسئله زنان در افغانستان را بصورت یک مجموعه از چالش و خلای بزرگ اجتماعی که بیشتر از سایر مسایل نیازمند کنکاش، بازنگری و تدقیق را

دارد به‌ارزیابی بگیرم. از سایر نویسندگان امور اجتماع، سیاست و اقتصاد آرزو برده میشود تا توجه فراوان به این مسئله بااهمیت کشور ما معطوف دارند.

در جریان تحقیقات غرض یک ارزیابی و تحلیل دقیق و آگاهی از وضعیت حقیقی زنان کشور ما و جمع آوری نظریات مستقیم زنان و روایات شان از چشم دیدها و شنیده‌های شان پیرامون وضعیت نا هنجار زن، انواع خشونت علیه زنان، نقش سنت، مذهب، رسوم، آداب و عنعنات با خانواده‌ها و اعضای مختلف خانواده‌ها بوسیله ایمیل و تماس‌های مستقیم استفاده به‌عمل آمد و وقت فراوان را صرف جمع آوری این روایات کردم. در این ارزیابی روشن گردید که بسا شرایط و عوامل موجود در جامعه ما این چالش بزرگ را روز تا روز عمیقتر و بغرنج تر ساخته و راه‌ها و راهکارهای برون رفت را به‌مشکل مواجه می‌سازد. که من بر اساس یافته‌های خویش در باره مشکلات فراروی زنان جامعه عوامل زیرین را در خطوط درشت مشکلات زنان نشانی کردم:

- ۱- حاکمیت فرهنگ مرد سالار در جامعه؛
- ۲- موجودیت خشونت علیه زن در کلیه سطوح خانواده و اجتماع؛
- ۳- وابستگی اقتصادی زن به‌مرد و عدم مشارکت زن در کلیه امور اجتماع و سیاست؛
- ۴- نقش عقب نگه‌دارنده متولیان دینی و آموزه‌های نادرست دینی در برابر زن؛
- ۵- ضعف قوانین و سیستم قانونگذاری جامعه؛
- ۶- ضعف جامعه مدنی و نبود سازمان‌های با اعتبار و مقتدر دفاع از حقوق زن در کشور؛
- ۷- منفعل بودن و ضعف زنان در برابر مصایب اجتماعی علیه خودش؛
- ۸- نقش منفی محافظه کارانه خود زنان برای جلوگیری از دستیابی به‌حقوق و آزادی زن از قید اسارت؛

۹- بیسوادی و نا آگاهی زنان از امور اجتماعی، اقتصادی و سیاسی:

۱۰- سوء استفاده نمادین و سمبولیک از نماینده گان زنان در سطوح مختلف اداره و رهبری.

به نظر من بدون آگاهی و شناسایی دقیق این شرایط و عوامل نمی توان به ماهیت و درون مایه اصلی مشکلات فراروی زنان پی برد و از طرف دیگر از طریق شناخت دقیق عوامل، و شرایط ایجاد و شکل گیری این عوامل زنان کشور ما را کمک می کند تا راهکارهای برون رفت از این عوامل را نظر به شرایط محیطی شهرها و محلات بهتر درک کرده و ظرفیت ها و شیوه های معطوف سازی ظرفیت ها را در عملکرد اجتماعی تخصصی و جامعه شناسانه عملی کند.

در ارزیابی ها نمایان گردید که در سال های اخیر بعد از سقوط حاکمیت طالبان در کشور ما افغانستان یک سلسله دست آورد هایی تقنینی، پلان گذاری های مثبت در راه مشارکت زنان، بیداری کتله وسیعی از زنان درپایتخت و یک عده شهرهای بزرگ، ایفای نقش فعالانه زنان در بسیاری سکتورهای اقتصادی، اداره، مراجع قانون گذار، نیروهای امنیتی و دفاعی از جمله اقدامات مثبتی است که امید واری ها را برای آزادی زنان از سیطره فرهنگ مردسالار بیشتر می سازد. آنچه بسیار از اهمیت فراوان برخوردار است آموزش تخصصی و دانشگاهی زنان است که آن ها را برای مشارکت وسیع و احراز موقعیت رهبری کننده و اداره آماده می سازد. در بسیاری از موارد نقش زنان را طوری تعبیه کرده اند که بیشتر جنبه شعار گونه داشته است.

قانون اساسی و سایر موارد تقنینی با در نظر داشت اصل برابری زن من حیث فرد کامل الحقوق طرح و تصویب شده است. اما موارد تطبیق قانون در رابطه به زنان و مشارکت شان با اشکالاتی فراوان از جانب قشر محافظه کار مذهبی و سنت گرایان مواجه می باشد. در ایم میان سنت های منحط و باورهای تبعیض آمیز مردم و خاصاً زنان مهمترین چالش فراروی زنان کشور ما می باشد. به این

سبب مسئله زدودن باورها و سنت‌های منحنط جامعه در گام نخست از وظایف درجه یک دولت، جامعه، زنان و سازمان‌های ملی و بین المللی پنداشته می‌شود. برای زدودن این فرهنگ منحنط و یا سنت‌های تبعیض آمیز به فرهنگ جانشین یعنی فرهنگ برابری جنسیتی تمام افراد جامعه و باور مردم و زنان به قدرت، ظرفیت و توانمندی زنان برای مشارکت در تمام عرصه های اجتماع ضرورت اشد می‌باشد.

نهادینه کردن این فرهنگ وظیفه انسانی همه اتباع جامعه بوده و نقش رسانه‌ها، حکومت، شهرداری‌ها، ادارات محلی، مساجد و ملا امامان، سازمان‌های زنان و ادارات حقوق بشری بسیار برجسته می‌باشد. مردم باید معتقد گردند که صلح، پیشرفت، رفاه و امنیت بدون مشارکت زنان امکان پذیر نیست. ممکن ما به پاره‌ای از این نداشته‌ها مؤقتاً دست یابیم، اما همه مؤقتی و شکنند می‌باشند. عنصر تأثیرگذار برای دستیابی واقعی به صلح، رفاه، پیشرفت و امنیت به مشارکت فعال زنان منوط و مربوط می‌باشد.

سیستم ساختار سیاسی کشور ما تا کنون بیشتر بر محور مردانه متمرکز می‌باشد، هم طراحان، هم طرح‌ها و هم مجریان طرح‌ها مردان می‌باشند. زنان از نقش بسیار ناچیز برخوردار بوده و حتی می‌توان گفت در این سیستم هیچ نقش ندارند. اهمیت موضوع در این است تا سیستم سیاسی را بر محور انسان مشتمل بر مرد و زن بانیست عوض کرد. هم طراحان، هم طرح‌ها و هم مجریان طرح در ساختار سیاسی کشور بدون تبعیض جنسیتی تعمیل گردد. قالب‌های کلیشه ای مبتنی بر سنت و آداب که پیوسته زنان را محصور خانه ساخته و منحصبت عزت، آبرو و حیثیت خانوادگی مورد سوء استفاده قرار می‌گیرد، فرو ریختانده شود. چنانچه سیمون دو بووآر (۱۹۰۸ - ۱۹۸۶) فیلسوف و نویسنده فیمینیست فرانسوی در این باره می‌گوید: «که زنان در همه جوانب زندگیشان تحت سلطه هستند. فقدان نسبی آزادی در مورد زنان صرفاً به حقوق مدنی یا سیمت‌های خاص مادری و همسری محدود نیست، هرچند این عوامل

نیز به عدم آزادی آن‌ها کمک می‌کند؛ بلکه آن‌ها توسط همهٔ مدنیت بامجموعه‌ای ارزش‌گذاری‌ها و رفتارهای اجتماعی که درک ما را از زن و مرد و مذکر و مونث به وجود می‌آورد در جایگاه پستتری قرار می‌گیرند.» همچنان همین مسئله مدیریت خانواده و امور منزل باعث می‌گردد تا زنان از مشارکت عمومی در جامعه باز نگهداشته شوند و چرخه ثروت و منابع در دست مردان ادامه داشته باشد. که من در بخش وابستگی اقتصادی زنان به مردان آن‌را توضیح دادم، همین امر باعث می‌گردد تا زنان نقش پستتر داشته و خود را نیز ناتوان و عاجزه تلقی کنند.

زنان منحیث سازندگان جامعه، تولید کنندگان و پرورش دهندگان افراد جامعه بیشترین نقش را در انتقال فرهنگ منحط مردسالاری یا به عبارت دیگر تولید و باز تولید فرهنگ مرد سالار ایفا می‌کند. این زنان اند که دختران شان را با شدت و حدت تمام می‌آموزند تا آن‌ها منحیث زن خوب اطفاهوت شوهران شان را کرده و بچه بیاورند. و به پسران شان می‌آموزند تا مرد بوده و کنترل همهٔ امور را در دست داشته باشد. بناً برای فرهنگ سازی و جانشین کردن باورهای نو مبنی بر برابری جنسیتی به جای باورهای کهنه از کانون خانواده و دوستان آغاز می‌گردد. از همان مراحل نخستین زندگی زنان به فرزندان و اعضای خانواده نگرش برابر و انسانی به همهٔ افراد شامل خانواده بدون در نظر داشت و یا تفریق مرد و زن تداعی کنند.

متعاقباً مکتب، مدرسه، رسانه‌ها و مساجد و تکایا در نهادینه کردن این فرهنگ در بین مردم نقش آفرین می‌باشند. گردانندگان و مشمولین این مراکز خود باورمند به فرهنگ برابری جنسیتی باشند تا بتوانند این نظریه را به مردم همسانی کنند. از همین جا تولید و باز تولید مردسالاری جایش را به انسان محوری بدون تبعیض داده و نگرش انسانی جای نگرش‌های کهنه را در جامعه می‌گیرد. زیرا تا وقتی فرهنگ کهنه در باورهای مردم ریشه داشته باشد هرگز نگرش‌های جدید نمی‌تواند جا برایش باز کند. و اگر زنان جامعه ما منتظر اند

تا قشر سنتی، محافظه کار، مذهبی و بنیادگرایان برایشان اخلاق جدید برابری جنسیتی و بدون تبعیض را موعظه خواهند کرد. بدون شک که به خطا رفته اند. آن‌ها خود باید این نگرش انسانی را به فرزندان شان تعمیم بدهند و آن‌ها را باورمند سازند که انسان‌ها با هم برابر اند. جنسیت ارزش معنایی انسان را تعویض نمی‌کند. این کار از خود آگاهی اجتماعی زنان آغاز می‌گردد. زنان جامعه ما چه در شهرها و چه در محلات باید از مسئولیت شان در قبال جامعه و پیشرفت و مشارکت شان در امور اجتماعی شناخت دقیق پیدا کنند. آن‌ها با این شناخت شان همه باورهای رایج جامعه را باز نگری کنند.

آن دسته باورها و سنت‌های را که چون سند محکومیتش در جامعه دست بدست می‌گردد منسوخ اعلام کنند. تنها اتحاد سراسری همه زنان کشور ما متضمن موفقیت شان در راه دستیابی به اصل برابری و رفع تبعیض جنسیتی در جامعه و منسوخ سازی و مردود سازی سنت‌های ضد زن می‌باشد. زنان کشور ما بدون هر نوع وابستگی سیاسی، قومی، زبانی، سمتی، مذهبی تنها در پرتو ارزش‌های منافع ملی یک اتحاد سراسری حمایتی را تشکیل دهند. البته این اتحاد یا اتحادیه سراسری گام‌های هدفمند و مؤثر برای ارتقای ظرفیت آگاهی و تخصصی برداشته و باعث افزایش و گسترش مشارکت زنان در جامعه می‌گردد و به این ترتیب این اتحادیه می‌تواند با افزایش مشارکت زنان باور توانستن زنان در جامعه نیز نهادینه می‌گردد و جای باورهای غلط گذشته را می‌گیرد. بهر اندازه‌ای که میزان مشارکت زنان در کشور ما در عرصه‌های مختلف اجتماعی افزایش یابد به همان اندازه توسعه، رفاه، ترقی، پیشرفت و فضای امن ایجاد می‌گردد.

مسئله دیگری رادر متن این نوشتار نیز اشاره‌های به آن داشته‌ام و در نتیجه گیری لازم می‌دانم یکبار دیگر آن را یاد دهانی کنم زیرا این موضوع از اهمیت فراوان برخوردار می‌باشد. همانا توجه اخص به زنان جوان و دختران جوان این نیروی بالنده، متفکر، پیشرو و آینده ساز جامعه ما که بر اساس آمارهای

ادارات دولتي حدود بيش از..... درصد باشندگان كل كشور را احتوا مي كنند مي باشد.

فيصد اين قشر از زنان با سواد بوده و حدود..... آنها در سكتورهاي آموزشي، فرهنگي، اقتصادي و نظامي حضور پر رنگ دارند. با يك نگاه اجمال به مشاركت اين قشر در مي يابيم كه تلاش و پيكار بي امان اين قشر آينده ساز مائه اي اميدواري بزرگي براي امروز و فرداي جامعه ما مي باشد. گرچه تأثيرات منفي فرهنگ منحط مردسالاري و شرايط مختنق افتراق، انقطاب و بحران اعتماد چهار دهه اخير در شخصيت و كردار اين زنان جوان هم كمالك ديده مي شود اما بيشترين اميدواري از قشر متصور است زيرا آنها از يكطرف با سواد و متخصص اند و آنها عملاً تجربه كرده اند كه اگر در وابستگي اقتصادي مردان قرار نداشته باشند خود ميتوانند براي سرنوشت شان تصميم بگيرند و از تمام امكان و توان خود براي رفاه همگاني و پيشرفت كشور به آرمانهاي خويش نايل آيند. آنا با آگاهي دريافته اند كه متوليان ديني و قشر متعصب بنيادگر مذهبي آيات قران كريم و احاديث را به اشكال غلط بر ضد زن موعظه مي كنند، همچنان آنها متيقن شدند كه در نتيجه منفعل بودن زن و باز توليد نادرست اش فرهنگ مرد سالار عمرش طولاني تر مي گردد.

بنابر موجوديت فرهنگ مرد سالار، موجوديت نيروهاي متعصب بنياد گر مذهبي و ساير مشكلات و چالشهاي اجتماعي و سياسي با اين قشر با ظرفيت جامعه يعني دختران و بانوان جوان برخورد غيرمسئولانه صورت مي گيرد و در بسياري از ادارات و مؤسسات دولتي و شخصي نه تنها از رشد وبالندگي آنها ممانعت به عمل مي آورند بلكه با آزار و اذيت فزيكي و رواني اين قشر مستعد و بالنده آنها را به انزوا كشيده و از مشاركت اجتماعي باز مي دارند. همچنان پخش اخبار دريافت كار و ارتقاي موقف كاري در اذاء سوء استفاده از تأمين روابط جنسي با بانوان و دختران جوان شاغل ضربه مهلكي است بركانون اعتماد خانواده ها و روابط خانوادگي كه قشر بنيادگر جامعه ما وقتاً فوقتاً فضا

آزادی زن را مکدر ساخته و امیدها را به یأس تبدیل می‌کند. این حربه از زمان تحولات آزادی زن در زمان اعلیحضرت امان الله خان تاکنون مورد استفاده قرار گرفته و هر بار زبان‌های مرگباری نه‌تنها بر زنان جامعه ما وارد کرده بلکه بر تمام شئون جامعه ما اثرات منفی بجا گذاشته است.

آنچه حلقه مفقود و گم گشته در میان این بانوان جوان محسوس است در گام نخست همانا سرگشته گی و نبود یک تفکر افغانستان شمول هویت ملی و درک مشترک از منافع ملی میباشد که این قشر در طول این دو دهه اخیر نتوانسته اند تا از یک تشکل سراسری ملی بدون وابستگی به اندیشه‌های وارداتی شرق و غرب، افراطی بنیاد گرایی مذهبی، قومی، سمتی، محلی و زبانی برخوردار گردند، و در گام بعدی عدم خود باوری، اعتماد به نفس و استقامت شان می‌باشد که در برابر مشکلات فرا روی اجتماعی تاب نیآورده و باهر نیرنگ و فتنه فتنه گران مجاب می‌شوند. از طرف دیگر اکنون این بانوان جوان که ظرفیت بسیار قابل توجه برای آگاهی رسانی، بیداری و تشکل سازمانی و تشکیلاتی زنان را دارند و از امکانات دنیای مدرن برای تماس و ارتباط جهانی هم برخوردار هستند، چون خود در تحت تأثیر گرایش‌هاست که در سطور بالا ذکر کردم قرار دارند به نیروی متحد و متشکل تبدیل نگشته و یا بهتر است بگوییم گردانندگان این گرایش‌ها نمی‌گذارند تا زنان به نیروی متشکل و متحد تبدیل گردند.

در شرایط حاضر کشور ما این قشر در برابر نابرابری‌ها، حق تلفی‌ها، نارسایی‌ها، کاستی‌ها و سایر ضعف‌های اجتماعی نه‌خود می‌تواند شجاعانه از خود دفاع کند و نه نیرویی سالمی را در ساختار سیاسی کشور سراغ دارند که به آن متکی باشند. همچنان پروژه‌ها و ساختارهای غیر دولتی (NGO) موجود کشور هم دیگر جذابیت گذشته را ندارند. زیرا اکثر آن‌ها تنها به حیث ماشین اجرایی برای جلب کمک‌های خارجی در نظر گرفته شده بودند و کمتر کار تهادیبی برای زنان کشور ما انجام داده اند. که با قطع کمک‌های خارجی این

مؤسسات نیز منحل گشتند. از طرف دیگر در این همه سالها با داشتن تخصیصات و پروژههای میلیون دالری با وصف هیاهوی فراوان این مؤسسات نتوانستند تعریف مشخصی از زنان و وضعیت زنان کشور ما ارائه کنند تا با درنظرداشت آن در سطح ملی تدابیر عملی اتخاذ می‌گردید و مؤسسات بین المللی و ادارات مربوط ملل متحد نیز اقدامات مؤثر و شعبات دایمی غرض تعمیل این تدابیر چون با سواد سازی زنان، تسهیلات برای ادامه تحصیلات عالی و تخصصی، مشارکت وسیع آنها در امور اجتماعی و جلوگیری بنیادی از خشونت علیه زنان و در یک کلمه آزادی زنان و رفع تبعیض جنسیتی در کنار تا کنار کشور راه اندازی میشد.

عده از جامعه شناسان و صاحب نظران کشور ما به این نظر اند که ساختار سیاسی موجود کشور برای زنان و به‌صورت اخص برای پیشگامان نهضت زن قابل اعتماد نبوده و این قشر بنابر روابط و باور ارکان حکومت به‌سنت، افراطیت و وابستگی مضاعف جو سیاسی کشور به‌وسیله احزاب و تنظیم‌های جهادی و سیاسی وابسته به‌ایدیالوژی‌های غیر افغانی و تا حدودی مغایر منافع ملی نتوانسته اند ویا در ساختار زور گویی سیاسی اجازه نیافته اند تشکل ملی و صنفی خود را به نام سازمان سراسری زنان افغانستان در تحت شعاع اندیشه‌های تابناک منافع ملی که به‌یقین خواست هرانسان این جامعه می‌باشد ایجاد کنند. دولت برای پیشبرد امور زنان وزارتی را در چوکات حکومت در نظر گرفته است که این وزارت پلان کار مبسوطی را به‌نام « استراتیژی ملی و برنامه عمل برای مبارزه در برابر خشونت علیه زنان» را برای سالهای ۲۰۱۶ تا ۲۰۲۰ مطرح و بعد از تصویب شورای ملی به‌منصه اجرا قرار داده است.

یقیناً این وزارت با تشکیلات عریض و طویل‌اش کارهای را در عرصه‌های استخدام زنان در ادارات و مؤسسات مختلف، دفاع از حقوق زنان بر طبق قوانین کشور، ایجاد سکتورهای جندر در چوکات ادارات دولتی، ارائه خدمات مشاوره برای زنان برای رفع مشکلات حقوقی و جزایی، اقدامات برای باسواد

سازی زنان در پایتخت و عده از ولایات کشور و یک سلسله فعالیت‌های دیگر در راستای بیداری زنان انجام داده است. اما این وزارت تا کنون نتوانسته است و یا در استراتژی‌اش در نظر گرفته نشده است تا تدابیری را برای اتحاد زنان در یک تشکیلات غیر وابسته برای تحقق خواسته‌ها، نیازمندی‌ها، رفع مشکلات، رهایی از سلطه مردسالار و خشونت‌ها، مقاومت در برابر مظالم که بروی در کلیه سطوح جامعه جریان دارد و برابری جنسیتی عملی سازد.

با آن‌که در شرایط کنونی اکثریت دختران و زنان جوان کشور ما از نعمت سواد برخوردار نیستند، اما داشتن همین حد اقل با سواد در میان زنان کشور ما جمع این قشر تحصیل یافته که در بالا از آن‌ها یاد آوری کردم هم روزنه امیدی برای ایجاد یک جنبش بسیار بزرگ و تأثیرگذار اجتماعی برای آزادی و برابری زنان کشور ما می‌باشد. این جنبش سراسری یا اتحادیه سراسری زنان افغانستان که به صورت واقعی از همه زنان کشور نمایندگی کند می‌تواند بهترین و مؤثرترین وسیله فشار باشد بالای ارگان‌های حکومت و وزارت زنان تا قوانین موجود اصلاح و تکمیل گردد و در عرصه‌های که خلای قانونی وجود دارد و به اصولنامه‌ها و قوانین نیازمند می‌باشد قوانین جدید طرح، تصویب و به‌منصه اجرا گذاشته شود. زنان با مشارکت وسیع شان در همه امور جامعه می‌توانند نقش قابل توجه بر ارگان‌های نظم عامه، عدلی، قضایی و ارگان‌های حراست قانون داشته باشند و وضعیت موجود زن ستیز را در این ارگان‌ها به‌نفع زنان جامعه ما تغییر دهند.

از تحلیل تجارب جهانی به این باور رسیده‌ام تا زنان جامعه ما خود بیدار نگردند، آگاهی حاصل نکنند، هویت حقیقی و توانایی خویش را درک نکنند، به حقوق و وجایب خود و سایر اعضای جامعه ملتفت نگردند رهایی و آزادی زن از امکان بدور می‌باشد. این کار تنها به وسیله زنان آگاه در حمایت یک سازمان سراسری حقیقی بدور از همه گرایش‌های قومی، زبانی، مذهبی، سمتی، سیاسی و خرافه پرستی عملی و امکان پذیر می‌باشد.

تأکید می‌کنم بدون اتحاد و تشکل زنان آگاه کشور ما بدور یک سازمان
نیرومند سراسری زنان رهایی زن از سیطره نظام مرد سالار امریست نا ممکن و
غیر عملی.

منابع و مأخذها

الف: کتابها

- ۱- کتاب مشارکت سیاسی، بحران، فرایند سیاسی در بحران‌ها و توالی‌ها در توسعه و اینتر، مایرون لوسین پای و دیگران، ترجمه غلامرضا خواجه سروی، چاپ انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۲- "سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی ساموئل هانتینگتون ترجمه محسن ثلاثی چاپ نشر علم.
- ۳- جامعه و سیاست مایکل راش ترجمه منوچهر صبوری کاشانی چاپ انتشارات سمت.
- ۴- اراده قدرت "نوشته فردریش نیچه ترجمه مجید شریف چاپ انتشارات جامی
- ۵- جامعه شناسی "آنتونی گیدنز ترجمه منوچهر صبوری چاپ انتشارات نی.
- ۶- درآمدی بر نظام‌های سیاسی مقایسه‌ای "نوشته احمد بخشایشی اردستانی چاپ انتشارات آوای نور.
- ۷- انسان شناسی سیاسی کلود ریوبر، ترجمه ناصر فکوهی چاپ انتشارات نی.
- ۸- فهم نظریه‌های سیاسی توماس ای. سپرینگز ترجمه فرهنگ رجایی
- ۹- کتاب "مشارکت سیاسی آبرامسون ترجمه نسرین طباطبایی
- ۱۰- "دائرة المعارف دموکراسی" نوشته لیپست سیمور مارتین ترجمه کامران فانی و نور الله مرادی چاپ تهران
- ۱۱- "زنان افغان تحت حکومت طالبان، افغانستان، طالبان و سیاست های جهانی نانس هاتچ دوپری ترجمه محقق چاپ انتشارات ترانه.

- ۱۲- "جامعه شناسی سیاسی" نوشته بشیریه حسین جامعه شناس شهیر ایرانی.
- ۱۳- گزارش معصومه طالب در مرکز بین المللی مطالعات صلح (IPSC) در باره "نقش زنان در جامعه افغانی".
- ۱۴- سراج التواریخ نوشته فیض محمد کاتب هزاره.
- ۱۵- "افغانستان در مسیر تاریخ" در دو جلد نوشته میر غلام محمد غبار.
- ۱۶- "افغانان-جای-فرهنگ-نژاد گزارش سلطنت کابل" نوشته مونت استوارت الفنستون ترجمه محمد آصف فکرت منتشره انتشارات شاه محمد.
- قانون اساسی افغانستان جدید مصوب ۱۳۸۲.
- پلان کاری ملی برای زنان افغانستان ۱۳۹۷- (NAPWA)
- ۱۳۸۷ وسیله کاری دولت برای تطبیق پالسی‌ها و تعهداتش مبنی بر تغییر در وضعیت زنان، کابل، انتشارات وزارت زنان.
- ۱۷- کتاب "کالبد شکافی خشونت علیه زنان شهیندوخت مولوردی چاپ انتشارات دانش نگار
- ۱۸- زنان و تبعیض جنسی و افسانه فرصت‌های برابر نوشته کیت فیگر ترجمه اسفندیار زندپور و بهدخت مال امیری چاپ انتشارات گل آذین
- ۱۹- فمینیسم نوشته جین فریدمن ترجمه فیروزه مهاجر چاپ انتشارات آشیان.

ب: مقالات و سایت‌ها

- ۱- مشترک پژوهشی مجتبی مقصودی و ساحره غله‌دار اعضای هیئت علمی دانشکده علوم سیاسی پوهنتون تهران "در باره نقش زنان در اجتماع".
- ۲- " استراتژی‌های مقابله با خشونت علیه زنان" نوشته فریبا دژبان منتشره مجله حقوق زنان شماره ۱۵.
- ۳- "سازماندهی و بسیج زنان برای برقراری عدالت جنسیتی" نوشته اگر اوال منتشره مجله پژوهش زنان شماره دوم سال ۱۳۸۶.

- ۴- مقاله "برابری حقوق زن و مرد در عرصه‌های اجتماعی" نوشته اگراروال منتشره مجله پژوهش زنان شماره دوم سال ۱۳۸۶
- ۵- "مجموعه مقالات مشارکت سیاسی زنان در کشورهای اسلامی" نظریات شیرین احمدنیا در باره "بررسی ویژه‌گی‌های اقتصادی-اجتماعی زنان با فعالیت سیاسی ایشان" مقاله "نقش عوامل روان شناختی در مشارکت سیاسی زنان" و یک‌عده مقالات دیگر در همین مجموعه در باره مشارکت زنان در اجتماع نوشته ام البنیین چابکی تهیه و تدوین از نجفقلی حبیبی و محمد حسین پناهی.
- ۶- مقاله "جامعه پذیری - زنان و مردان چگونه ساخته می‌شوند" نوشته بروک بریگیته در کتاب مجموعه مقالات در باره فیمینیسم و دیدگاه‌ها شهلا اعزازی.
- ۷- "مدیریت توانمندسازی زنان از طریق حکومت های محلی" نوشته اگراروال منتشره انتشارات پوهنتون لکنهو هند.
- ۸- "بازسازی و توانمندسازی زنان برای ایفای نقش شان در اداره سیاسی کشور نیکاراگوا" نوشته برادشاو سارا منتشره پوهنتون میدلسیکس لندن.
- ۲۰- "موج سوم مردم سالاری در پایان سده بیستم" نوشته سامویل هاتینگتون ترجمه احمد شهسا چاپ تهران.
- ۲۱- کتاب "جامعه شناسی نظم تشریح و تحلیل نظری نظم اجتماعی" نوشته مسعود چلبی چاپ انتشارات نی تهران.
- ۲۲- "مشارکت اجتماعی" نوشته دکتور منوچهر محسنی و دکتور عذرا جار الهی چاپ انتشارات آرون.
- ۲۳- "زنان افغان زیر فشار عنعنه و تجدد سید عبدالله کاظم انتشارات مطبعه میوند کابل. //
- ۲۴- جامعه و تاریخ مرتضی مطهری انتشارات صدر. //
- ۲۵- جامعه مدنی عباس پویا انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی //

- ۲۶- جامعه مدنی و دولت "نیرا چاندوک ترجمه فریدون فاطمی انتشارات نشر مرکز //
- ۲۷- "جنس دوم سیمون دبووار ترجمه قاسم صنعوی جلد اول. //
- ۲۸- از جنبش تا نظریه اجتماعی - تاریخ دو قرن فمینیسم حمیرا مشیرزاده نشر انتشارات پژوهش شیرازه. //
- ۲۹- نظریه جامعه شناسی مدرن جورج ریترز و داگلاس جی گودمن مترجمان میرزایی، لطفی زاده انتشارات جامعه شناسان. //
- ۳۰- از "مدرنیسم تا پست مدرنیسم لارنس کهون به ترجمه و ویر استاری عبدالکریم رشیدیان نشر انتشارات نی. //
- ۳۱- سیاست پست مدرن جان آروبریمر گیبینز ترجمه منصور انصاری چاپ انتشارات گام نو. //
- مجموعه از مقالات در باره از مدرنیسم تا پست مدرنیسم " ترجمه عبدالکریم رشیدیان چاپ انتشارات نشر نی.
- ۳۲- مسئله زن، اسلام و فمینیسم محمد منصورنژاد چاپ انتشارات برگ زیتون
- فرهنگ نظریه‌های فمینیستی مگی هام و سارا گمبل ترجمه فیروزه مهاجر، نوشین احمدی خراسانی و فرخ قره داغی چاپ انتشارات توسعه.
- ۳۵- چهارچوب نظری برای بررسی سیاست تطبیقی " نوشته نویسندگان رابرت آلموند، گابریل، بینگهام، پاول و جی مونت ترجمه علیرضا طیب، چاپ مرکز آموزش مدیریت دولتی.
- ۳۶- "چیستی فمینیسم" کریس بیسلی ترجمه محمدرضا زمردی چاپ انتشارات روشنگران و مطالعات زنان.
- ۳۷- "پشتنی لیکوالی اوشاعرانی" نوشته کبرا مظهری.
- ۳۸- "د میرمنی کار نامو" نوشته اکادیمیسیین پوهاند عبدالشکور رشاد.
- ۳۹- "لودی پشتانه" نوشته اکادیمیسیین پوهاند عبدالشکور رشاد.

- ۴۰- زندگی امیر دوست محمد خان در دو جلد نوشته موهن لال سفیر سابق انگلیس در افغانستان
- ۴۱- "پشتانه بحواله تواریخ حافظ رحمت خانی
- ۹- ویبسایت "AEON" یا مجله فلسفی، نظریاتی، فرهنگی دیجیتال.
- ۱۰- ویبسایت "افغان جرمن آنلاین".

۱۱-Burgess-Proctor, Amanda (۲۰۰۶); "Intersections of Race,-

Class. Gender and Crime" Femmini Criminology, Sage Publication, Volome, number-

۱۲-Butler, T(۱۹۹۸).Gender Truble, Feminism and The Subversion of Identity, London. Routledge.

۱۳-Hall, S. (۲۰۰۵).A Postmodern View of Feminism", London

۱۴-Kumar, Sanjay & Ray, praveen (۲۰۰۷), Change in the Status of Women in Afghanistan, in the Asia Foundation (State Building, Political process and Human Security in Afghanistan), ۷۷-۹۸